سلسلهٔ انتشارات
مؤسسهٔ وعظ و خطابه

آئین نگارش تاریخ

تألیف

رشید یاسمی

دکتر در ادبیات و استاد دانشگاه تهران

مهر ماه ۱۳۱۶

شرکت سهامی چاپ

توانا بود هر که دانا بود

سلسله انتشارات

مؤسسه وعظ و خطابه

آئین نگارش تاریخ

تألیف

رشید یاسمی

دکتر در ادبیات و استاد دانشگاه تهران

ماه ۱۳۱۹

شرکت سهامی چاپ

رهنمونی کنند بخبط وخطا دچار خواهد ساخت وبا مردان ووقایعی که در پهنه روزگار موجود نشده و صورت وقوع نیافته است برابر خواهد کرد .

برای اثبات این مدعا گمان نمیرود که اقامهٔ دلیل یا ذکر نمونه لازم باشد زیرا بسیاری از کتب تواریخ که پیشینیان نوشته اند بدینگونه خبط و خطا آکنده است چنانکه به بسیاری از آنها اطمینان نتوان کرد واستناد نتوان جست

امروز که مطالعهٔ تاریخ بادقتی که مناسب این عصر است بعمل میآید تجنب ودوری از روش دیرین وطرز کهن ضرورست ودانشجویان وخوانندگان کتب تواریخ بدانستن روش تدوین وتحقیق تاریخ نیازمندند کتاب آئین نگارش تاریخ این طرز مطلوب و روش مرغوب را هرچه روشنتر میکند و مشعل هدایت در برابر چشم مؤلفان میفروزاند واز همین نکته توان دانست که مؤلف این کتاب نفیس توفیق چگونه سعادتی یافته است وتا چه حد نیکبخت بوده است که ببیان اصول فنی بدان اهمیت کامیاب گردیده است .

کتاب مزبور علاوه برآنکه متضمن نتیجه بدین بزرگیست اولین تألیفی ست که دراین رشته بزبان فارسی تدوین میشود و چنین نامهٔ گرانبها که به حسن تلفیق وتدوین ممتاز است در میانهٔ ما وجود نداشته است وافتخار تقدیم آن نصیب آقای رشید یاسمی شده است .

مؤلف محترم بموجب تبصرهٔ مادهٔ ۱٦ این رساله را تألیف کرده و بشورای دانشگاه تقدیم نموده اند و هیئت ممیزه که از طرف شوری تعیین شده بودند پس از بررسی این رساله را پذیرفته و در خور استفاده شناخته و شورای دانشگاه مؤلف محترم را باعطاء درجهٔ استادی قرین افتخار کرده اند طبع این رساله نیز بموجب رأی شورای دانشگاه صورت گرفته است .

اول مهر ماه ۱۳۱٦

بدیع الزمان فروزانفر

آئین نگارش تاریخ

مقدمه

بعضی از ظرفا تاریخ را «تاریك» گفته‌اند از جهت این که دسترس باخبار واقعی آن نیست و جوینده باید در ظلمات ایام بجستجوی وقایع پراکنده عمری بگذراند. این مشابهت لفظی میان تاریخ وتاریك وقتی قوت میگیرد که کسی بخواهد قوانین وقواعدی برای تاریخ کشف کند ومانند سایر علوم نوامیس اصلی تاریخ را بیابد و بشناساند. این علم چون بسر نوشت فرد وجامعه انسانی مربوط است و زمان در میان اجزاء آن افتراقی پیوند ناپذیر میاندازد از دخول در تحت ضوابط خیلی قطعی امتناع دارد. علم نور است اما علم تاریخ نوری است بسیار ضعیف و لرزان که هر لحظه خاموش و باز روشن می شود وکمتر کسی باطمینان تمام پیش پائی بچراغ او تواند دید. نفس انسان که مبدأ بسیاری از وقایع تاریخی میشود گوهری است آزاد و در عین آزادی دستخوش هزاران عامل خفی وجلی که هیچیك طوق اطاعت بقانون های طبیعی یا ریاضی را بگردن نمی گیرند و اجتماعات بشری هم بااینکه بوسیلهٔ قوانین استواری اداره میشود هنوز حقیقت آن قوانین بدست نیامده است. پس اگر

تاریخ تاریك است فلسفهٔ تاریخ تاریك در تاریك است ، ظلمات بعضها فوق بعض.

لکن از آن جا که این علم وابستگی تام بحیات بشر دارد چه از حیث علاقه بگذشته و چه از جهت احتیاج بحاضر و چه از لحاظ بیم آینده از جستجوی قواعد آن ناگزیریم و باوجود آن تاریکی ها چون راه منحصر است مجبور برفتن هستیم و باید خود را بجائی برسانیم.

جائی که علم تاریخ در میان ملل پیشرفتهٔ امروز که همه قسم وسایل کار دارند این حکم را داشته باشد بدیهی است در ایران تاریکی آن شدید تر است تقریبا در این کشور هنوز تاریخ انتقادی کاملی دیده نمیشود که اخبار را از سرچشمه ها گرفته و بمحك امتحان و انتقاد زده باشد تا محقق تاریخ بتواند قواعدی از آنها بیرون بیاورد و اسلوبی بدست بدهد.

این بنده باوجود قلت بضاعت در این علم و باوجود موانع عام وخاصی که ذکر شد چون سالی چند است دراین رشته بتدریس و تعلیم اشتغال دارد بران شد که بقدر امکان اصول و قواعدی را که یافته اند بااستنباطات ناچیز خود فراهم آورده تألیفی بپردازد شاید یکی از هزار سودمند افتد و در این تاریکی نوری اندازد.

ازطرف دیگر تاریخ ازجهت صورت بستگی کامل بفنون ادبی دارد و مثل هر چیز که ذوق و هنر در آن دخیل است تاریخ هم

احتیاج بقریحه صافی و ذوق وافی وحسن ضبط وصدق بیان وفراغ از تعصب دارد و اکثر این صفات متعلق باستعداد فطری است نه کسب و تعلم . بنا بر این بیشتر مطالب این کتاب برای آنانکه خداوند ذوق وقریحهٔ تاریخ پردازی هستند زاید است وآنانرا که هیچ استعدادی دراین شیوه نیست بیفایده و ناسودمند . اما همیشه در دستور های علمی و فنی روی سخن بجانب مردمانی است که نه داهی عصرند نه کودن محض ، درحد اعتدال و توسط ایستاده و انتظار راهنمائی و یاد آوری می برند (یکاد زیتها یضی) .

آنوقت از خواندن این یاد داشت ها و طرز عمل پیشقدمان فن رفته رفته بهنر ذاتی خود ایمنی یافته و قدم در میدان می گذارند .

اگر این نوشته ها مستعدان را ذرهٔ یاری دهد وپرتوی بر قریحهٔ جبلی افکند رنج نویسنده باضعاف پاداش یافته است .

فصل اول

کلیات

انسان ناظر حوادثی است که بتوالی و تناوب یا باجتماع و تقارن از برابر او میگذرند گاهی شخص او واهل و بستگان او مورد امتحان و عرصهٔ تطاول این حوادث واقع میشوند و زمانی دیگران را دستخوش بوس و نعم و گرفتار چهار موجهٔ حادثات میبیند و چون نظر عبرت بگشاید ودر آثار گذشتگان دقتی کند و صفحات کتب و اطلال و ویرانه هارا بنگرد خواهد دید که تا جهان بوده است وقایعی نظیر آنچه خود و معاصرینش میبینند در جریان بوده است پس از آنجا که ذاتا کنجکاو و علت جوی است در صدد بر میآید که اسباب این سوانح را دریابد مگر برای روزگار حال و استقبال خود و عزیزان خود وقایه ترتیب دهد و از تجارب سپری بسازد و شاید موفق گردد که مسیر حوادث را قطع یا بنفع خود منحرف کند لکن افسوس که نه عمر او و نه مشاهدات اسلاف او برای استنباط قوانین جهان کافی نیست ، ناگاه واقعهٔ تازه و بی سابقه فرا میرسد و رشته های اورا چون تار عنکبوت ازهم فرو میگسلد .

چو گوئی که کام خرد توختم　　همه هر چه بایست آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار　　که بنشاندت پیش آموزگار

باوجود این چون انسان چارهٔ دیگر ندارد باز بتجارب خود و دیگران امیدوار شده در پی کشف علل برمیآید و چون بجزئیات حوادث دسترس دارد آنها را یکان یکان سنجیده و ردیف میکند و حکمی کلی از آنها استخراج مینماید وحکم میدهد که این کلی شامل جمیع حوادث و حاکی از قانون عامی است که جزئیات را شامل است مثلا دیبینند و میخوانند که بعضی دول عالم پس از وقوع در فراخی نعمت انحطاط و انقراض پذیرفته اند پس حکم میکنند که همه دول پس ازتنعم یافتن زوال می پذیرند .

آیا دراین حکم مصاب است؟ بشر درعصر خود بیش ازیك یا چند بار این مطلب را نمیبیند و برفرض که تجارب سلف را هم برآن بیفزاید باز مجموع مشهودات او متناهی است آیا حق دارد که حکم کلی از آن استنباط نماید ،

ودر آینده هم بایقین کامل انتظار نظیر آنرا داشته باشد ؟ پس جای آن است که از خود بپرسیم بچه حق‌از تفتیش احوال جزئیاتی چند حکم کلی توانیم راند ؟ جواب منطقی این پرسش هرچه باشد تجربه ثابت میکند که بشر درتمام علوم طبیعی وغیره بهمین منوال رفتار کرده و نتیجه گرفته است پس ناچار اساس صحیحی باید داشته باشد .

در منطق این روش فکری را که صعود از جزئیات بجانب کلی باشد استقراء نام نهاده‌اند . اگر استقراء تام باشد موجب یقین

و اگر ناقص باشد مورث شك و گمان است .

منطقیون بنا بر اصول ارسطاطالیس برای اینکه استقراء را بقیاس منتجی مرجوع دارند قواعدی برای تبدیل صغری و کبری واکبر واصغر و اوسط در شکل اول ذکر کرده اند که باید تفصیل آنرا درمنطق های مشروح دید ما برای توضیح مطالب تاریخی مثال سابق الذکر را بیان میکنیم .

قیاس

هر دولت متنعمی انحطاط میباید .

ا . ب . ج . دول متنعمه هستند .

پس ا . ب . ج . انحطاط میابند .

استقراء

ا . ب . ج . انحطاط می یابند .

همه دول متنعمه منحصرند در ا . ب . ج .

پس هر دولت متنعمی انحطاط میباید .

بعبارة اخری اگر صفتی را برای تمام جزئیات یك کلی ثابت کنیم بر کلی هم صادق می آید مثلا اگر ثابت کنیم که اسمعیل واحمد و نصر ودو نوح ودو عبد الملك و دو منصور درسلسله سامانی عادل بوده اند میتوانیم حکم کنیم همه سامانیان عادل بوده اند زیرا که سامانیان بیش از این نه تن نبوده اند (این مقدمهٔ اخیر باید در خارج محرز باشد) .

حال بر گردیم باصل مقصود . البته این بیان صحیح است ولی آیا مقصود ما از استقراء همین است و استقرائی که در قرون قدیمه و جدیده موجب اکتشاف اسرار طبیعت شده همین است ؟

در قیاس سابق الذکر وقتی نتیجهٔ یقینی حاصل میگردید که تساوی ا . ب . ج . با «ك» یعنی کل افراد محرز باشد ودراین صورت بسهولت میتوان استقراء را مبدل به شکل منتجی از قیاس نمود لکن مطلب اصلی باقی است وآن این است که بچه حق افرادی معدود را حاکی از کل باید دانست و از چند جزئی بکلی رفت .

رأی علماء اسکاتلند

بعضی از دانشمندان اسکاتلندی گفته اند علت صحیح بودن استقراء این است که درآن کبرائی مقدر است وآنرا اصل الاستقراء نام نهاده اند که عبارت است از ثبوت و عموم نوامیس طبیعی و گویند استقراء مبتنی بردو اصل است .

(۱) جریان عالم مبتنی بر نوامیس ثابته است .

(۲) جریان عالم منوط بنوامیس عامه است . چون قوانین طبیعت لایتغیر وعام است پس اگر معدودی از مظاهر آنرا دریابیم میتوانیم باکمال اطمینان بوقوع وتکرار آن درباقی مظاهر وموارد حکم کنیم، چنانکه گفته‌اند مشت نمونهٔ خروار وقطره نشانهٔ قنطار است . و چون ظاهر عنوان باطن است اگر در چند حادثه صفتی را یافتیم میتوانیم حکم کنیم که در باطن آنها قانونی ساری و جاری است .

جواب

این بیان صحیح نیست چه مصادره بر مطلوب است، سخن ما در این است که حکم کنیم وقوع صفتی در چندین حادثه معدود قانون است، اگر یقین کنیم که بقانونی از قوانین عالم پی برده ایم مسئله حل واشکال مرتفع خواهد بود ولی اصل اشکال دراین است که نمیتوانیم یقین حاصل کنیم که این چند فرد همه ازیك قانون ناشی شده اند، پس اشکال در جای خود باقی‌است وصحت احکام استقرائی ثابت نگردید.

همچنین آنها که گفته اند چون علت تکرار یابد معلولات آنهم مکرر میشوند واین قاعده کهن‌را کبرای مقدری دراستقراء دانسته بزعم خود اساس ثابتی باستقراء داده اند اشتباه کرده اند زیرا که دراین عبارت تردیدی نیست ولی از کجا معلوم که همان علت تکرار شده است تا حادثه را معلول او بدانیم؟ درمثال فوق الذکر انحطاطی در دولتی دیدیم از کجا یقین کنیم که معلول علت سابق است یعنی نازپروری و تنعم مردم؟

پس باز اصل اشکال بجای خود باقی است، حال باید دید که حق مطلب چیست، ازطرفی با بیانات پیش نمیتوان استقراء ناقص را یقین بخش دانست، ازطرف دیگر میبینیم که علوم جدیده و همه

تجارب بشر مبنی بر همین استقراء های ناقص بوده دراکثر موارد احاطه برتمام فروع و شقوق واجزاء وقایع حاصل نمیشود معذلك اغلب مردم بلکه علماء یقین حاصل میکنند .

بیان مطلب این است که البته قانونی در میان است ، فرض کنیم که قانونی نباشد ومکرر دیده یا شنیده باشیم که ملل متنعم رو بانحطاط نهاده اند ناچار هستیم که بگوئیم بخت واتفاق این کار را می کند یعنی در موارد بسیار وقتی که ناز ونعمت وتن پروری وغفلت در میان ملتی پیدا شد مقارن آن انحطاط و انقراض ظاهر می گردد . اما این دو تابع قانون علیت نیستند نه یکی علت دیگری نه هردو معلول علت واحدی می باشند . عقل سلیم این را نمی پذیرد وچنین توافقی را نمی تواند بصدفه واتفاق منسوب دارد ناچار است بگوید که تقارن مکرر وثابتی علتی معین ومشخص دارد، بعبارةاخری قانونی در کار است این است اساس استقراء بالعکس در مواردیکه این مقارنه در بین نیست عقل حکم میکند که قانونـی و علیت و معلولیتی هم در میان نیست مثلا جماعتی معتقدند که هروقت کسوف واقع شود بدبختی سیاسی یا اقتصادی بمردم روی خواهد آوردلیکن میان این دو حادثه مقارنه دائم نیست بسیار اتفاق افتاده است کـه کسوف انقلاب وهرج ومرج بی کسوف واقع گردیده است .

خلاصه اینکه مشاهدهٔ وقایع جزئیه در تاریخ یا در سایر علوم اگر چـه نسبت بحوادث غیر متناهی عـالم بچیزی شمرده نمیشود

ودر بادی نظر شخص را بعلت هدایت نمیکند لکن اگر درست در چند واقعه جزئی دقت ومراقبت شود قانون مکشوف وعلیت ثابت می گردد. پس اصل واساس استقراء مقارنه است وتکرار و تجربه آنرا روشن تر وواضح تر میکند .

بهمین قدر که مقدمه اول محرز شد ودریافتیم که اینجا قانون وعلیت هست باقی مطالب بخودی خود روشن میشود پس بر گشت استقراء بدو جمله ذیل است .

۱) تقارن و تلازم حادثه با حادثه علت میخواهد یا یکی علت دیگری یا هردو معلول علت ثالثی هستند .

۲) علت معینی (با مقارنات معین) همواره معلولی معین را تولید می کند .

اسلوب علوم

هرعلمی یا هر دسته از علوم را تابع روش خاصی دانسته اند. روش علوم ریاضی غیر از علوم طبیعی و اسلوب علوم طبیعی غیر از علوم خلقی واجتماعی است .

چون ورود در بحث اسلوب علوم ریاضی وطبیعی ازطوراین مختصر خارج است مختصری از اسلوب علوم اجتماعی بطورمقدمه مینویسیم که تاریخ هم جزء آن قرار میگیرد وبعد کلام را مخصوص تاریخ میکنیم .

علم اجتماع

در این علم فحص از قوانینی میشود که دایر مدار امور

حیات اجتماعی بشر است این امور که بی اندازه پیچیده و مختلفند ممکن است تحت عناوین عامی قرار بگیرند که مهمترین آنها عبارتند از . نژاد ـ زبان ـ تدبیر المنزل ـ تدبیر الاجتماع ـ امور اقتصادی ـ (زراعت ـ صناعت ـ تجارت) مؤسسات سیاسی ـ ادیان ـ آداب ـ اراء فلسفی وعلمی ـ صنایع وادبیات ـ مهاجرتها ـ جنگها ـ فتوحات ـ انقلابات ـ ترقی ـ انحطاط و غیره .

قوانین این امور دو نوعند مجتمع و متعاقب .

قوانین مجتمعه ارتباط امور رادر حال اجتماع بیان میکندزیرا که در هیئت اجتماعی بشر چنانکه در فرد انسان اجزاء تابع و مرتبط با یکدیگرندآثار ادبی تابع سیاست ـ سیاست تابع اقتصاد ـ اقتصادمتأثر از مذهب ـ مذهب پیرو اقلیم ونژاد است.

قوانین متعاقب آن است که ربط حوادث اجتماعی را در ازمنهٔ پی در پی بیکدیگر معلوم میکند وعلیت واقعه را که بعد می آید اثبات می نماید .

تحدید این دو نوع قانون هردو مشکل است زیرا که امور اجتماعی از بس مختلط وبعید الغور ودامنه دار هستند وعلل اتفاقی و اسباب جزئی وغیر مترقب در آنها تأثیر میبخشد نمیتوان حدود تأثیر آنهارا کاملا پیش بینی نمود ازآن جملهاست ظهور رجال بزرگ که غفلة جریان جامعه را بهم میزنند (فلك را سقف بشکافند وطرحی نو در اندازند) .

از جهت همین اشکال و ابهام است که علوم اجتماعی را منقسم باقسامی کرده اند مانند تاریخ حقوق ـ علم ادیان ـ دانش زبانها ـ علم ثروت ـ تاریخ بمعنی اخص وغیره وبرای هریك قوانینی یافته اندلکن این قوانین مختصه بهر علمی اعتبار شان فقط ذهنی و اعتباری است بمحض اینکه و اقعه را که موضوع آنهاست از حال انفراد مصنوعی خارج وداخل در زمره وقایع مرتبط با او بنمائیم صورت دیگر میگیرد ومجعولیت وموقتی بودن قانون آن محرز میشود زیرا که همه حوادث چه مجتمع وچه متعاقب بطوری با هم آمیخته‌اند که جدا کردن صنفی از آنها ووضع قانون خاصی برای آنها از تصنع خالی نیست

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست .

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

ازلحاظ همین اختلاط است که درعلوم اجتماعی جمیع اسلوب‌های منطقی از استقراء وقیاس وتمثیل وتلازم مورد دارند وهرقسمتی را با یکی از وسایل باید سنجید وچون تجربه دراین علوم امکان نداردددر عوض تجربه باید برعدهٔ مشاهده افزود چه کماً وچه کیفاً باید مشاهده را افزایش داد اما چون در علوم اجتماعی نمتیوان اسلوب تناقض‌را بکار برد (۱) چنانکه در علوم دیگر مجری است از این جهت بیقین نمیتوان رسید ونتیجهٔ علوم اجتماعی از مرحلهٔ ظن تجاوز نتواند کرد اگر قانون های علوم اجتماعی کاملا مکشوف شود وصورت علمی

(۱) Methode de difference

بخود بگیرد نه فقط موجب میشود که حیات گذشته بشر را استکشاف کنیم بلکه حتی‌الامکان اجازه خواهد داد که حادثات آینده‌را پیشگوئی نمائیم. دراین صورت هم تاریخ علمی وهم سیاست عقلی مبتنی بر آن قوانین خواهد شد.

لکن ظاهراً چند قرن دیگر لازم است که بشر بسراین قوانین پی ببرد و آنها را در حیات حال و استقبال خود مورد استفاده قرار دهد.

انواع علوم خلقی واجتماعی

اروپائیان آن دسته از علوم را که موضوعشان بشخص انسان است از حیث اینکه موجودی عاقل وآزاد است علوم خلقی واجتماعی نامیده اند وبا علوم طبیعی تفاوتشان را موضوعی دانسته اند

مخالفین این طایفه کوشید اند که علوم انسان شناسی را دستهٔ خاصی قرار ندهند بلکه آنها را در زمرهٔ علوم طبیعی بگذارند اما سه صفت در آدمی هست که موجب امتیاز او از کائنات است: یا بش (ادراك)، خرد (عقل)، آزادی (حریت). با این سه صفت انسان سه کار میتواند بکند: پیش بینی آینده، تعیین وظیفه، تغییر خود. پس علوم خلقی واجتماعی با اینکه محلشان مواد واجسام است لکن بر خلاف علوم طبیعی تابع سنجش وتحدید نیستند باهیچ مقیاس واندازه آنها را نمیتوان سنجید. درطبیعیات احکام وقوانین همه قطعی ولازم‌الاجراء هستند لیکن انسان بسبب آزادی که دارد افعالش شایسته تغییر وعرضه

تبدیل است . کسی نمیتواند قوانین آنرا پیش بینی کند .
پس می توان گفت که از حیث دقت علمی این علوم مربوط بشر در حال انفراد یا اجتماع بپای علوم طبیعی نمیرسد و آنها هم بپای علوم ریاضی نمیتوانند برسند . در میان بشر قوانینی هست لیکن آنها هم بکلی معنوی و قرار دادی هستند و تکالیف یا وظایفی محسوب میشوند که بشر برای خود معین کرده یا پذیرفته است وبجانب آن سیر میکند .

این علوم انسانیرا دو دسته کرده اند یکی آنکه موضوعش انسان موجود است، یکی آنکه موضوعش انسان مطلوب است. روان شناسی وتاریخ علوم اجتماعی ومانند آنها از قسم نخستین و اخلاق وحقوق وسیاست مانند آنها از قسم دوم هستند .

دستهٔ اول تابع اسلوب استقرائی است زیرا باید از حوادث ووقایعی که مستقیماً مشاهده گشته اند قوانین حقیقی را که دایر مدار آنهاست بیابند دوم فقط تابع اسلوب قیاسی هستند که ازقانون کلی احکام جزئیات را پیدا میکنند .

تاریخ

حال که مکان تاریخ در جملهٔ علوم مربوطه بانسان معلوم شد بحث خودرا منحصر بآن میکنیم .

تاریخ را از دو حیث میتوان مورد بحث قرار داد: یا ازاین جهت که علم حوادث گذشته حیات بشری است یا از این لحاظ که

علم قوانین این حوادث است یعنی قوانینی که مـدبر ماضی وحال واستقبال بشر میباشند . در مورد اول تاریخ بمعنی اخص نام دارد و در مورد دوم فلسفه تاریخ یا علم الاجتماع خوانده میشود .

بدیهی است که شناختن خود حوادث مقدم بر فلسفه آنها و معرفت قوانین حقیقی آنهاست پس خود تاریخ بنیان فلسفه تاریخ وعلم‌الاجتماع است وچون حوادث ماضی‌را شخص نمیتواند مستقیماً مورد مشاهده وتجربه قرار دهد محتاج بگواهی وشهادت میشود واز اینجاست کـه اسلوبی پیدا شده مخصوص تاریخ وآنرا اسلوب‌اخبار وشهادات باید نامید .

گواهی واقوال مستند

گواهی بیان حدوث حادثه است از طرف کسی که آنرادیده یاشنیده باشد و گواهی غیر از اقوال مستند است .

اگرچه هردو ازیك سنخ هستند یعنی هم گواهی هم‌قول‌مستند متکی باعتمادانسان است بگفتار انسان دیگر اما موضوعشان متفاوت است: گواهی درمورد وقایع است وقول مستند درباب عقاید وآراء واز حیث غایت هم باهم تفاوت دارند ، گواهی فقط موجب معرفت است وآراء مستند موجب اعتقاد میشود .

انسان از گواهیهای دیگران استفادهٔ فوق‌العاده میکند زیرا که حواس ظاهره و باطنهٔ جماعتی کثیر را بنفع خود استخدام نموده و نتیجهٔ تجارب آنها را بکار میبرد ودایرهٔ اطلاعات خودرا زماناًومکاناً

انبساط میبخشد. بسیاری ازعلوم متکی بگواهی غیرهستند مانندتاریخ وعلم قضا واکثر شعب اجتماعی. حتی علومی که مدعی تجربه‌حسی هستند از گواهی علماء متقدم استفاده میبرند زیرا که درهیچ رشته یك نفر نخواهد توانست همه چیز را به بیند وشخصاً بیازماید. انسان درجهان نقطهٔ بیش نیست مشهودات مستقیم این نقطه مثل‌خوداو محدود وقلیل است عدهٔ گل وگیاهیکه ما شخصاً دیده‌ایم نسبت بآنچه درعالم است نشان میدهد که معلومات‌مستقیم ماچقدر کم است اگرازتجارب غیر وگواهی آنها بهره نگیریم دانش ما بسیار خرد وکوتاه خواهد بود.

بنیان گواهی

حال که اجمالا معلوم شد که فایده گواهی‌چقدر است باید دید حد قبول گواهی ها چیست واعتبار آنها تاچه پایه است وچرا ما بگواهی غیر اعتقاد میبندیم.

رید[1] که یکی از حکماء اروپائی است گوید: میل انسان بپذیرفتن گواهی ها مبتنی بردو اصل است.

اصل اول ـ میل انسان براستگوئی درصورتیکه شهرتی یانفعی او را بدروغ نکشاند واین‌صفت را نهاد راستگوئی خوانده است.

اصل‌دوم ـ همان طور که ماخود فطرة راست‌میگوئیم‌دیگران را هم طبعاً راستگو میپنداریم این را اصل خوشباوری میگوید پس

(۱) Reid

بنا بر رأی این حکیم در انسان راستی و خوشباوری فطری است و دروغ وناباوری عارضی است. طفل همه چیزرا باور دارد وهرچه بداند بزبان میآورد شك وقتی در او پیدا میشود که دروغ گفتن بیاموزد.

بعضی ازعلماء این تفصیل را زاید وحشو دانسته اند اولااصل خوش باوری را از فروع اصل نخستین یعنی راستگوئی فطری شمرده اند نه قسیم آن و گویند اگر اصل صدق فطری درست باشد شخصیکه فطرتش فاسدنشده باشد همیشه قول دیگران راحمل بصدق میکند ودر باب این اصل صدق هم گفته اند ضرورت ندارد همین قدر که ما بگوئیم انسان طبعاًاز دیدن وشنیدن چیزهائیکه با آنهاآشنا است حال باور برایش دست میدهد زیرا که خلاف آنهارا ندیده ونشنیده است وفقط وقتی از قبول آنها خود داری میکند که تجربه دروغ بودن بعضی چیزها را باو ثابت کرده باشد کافی است ومحتاج بجعل اصل «نهاد راستگوئی» نیستیم.

مثلا طفل پیوسته دیده است که هروقت باو گفته اند شیرینی میدهیم شیرینی داده اند البته لفظ شیرینی همیشه درذهن او ایجادباور میکند اما روزی که گفتنداین شیرینی را بگیر ودر عوض چیزدیگری باو دادند استنباط میکند که همیشه الفاظ دلالت برحقیقت ندارند گاهی بغیر حقیقت میرسند پس آن طفل بخود حق میدهد که نسبت بگواهیها ودلالت لفظی و کتبی شك کند اما با این تفصیل اگرچه

تشخیص اصل جداگانه بنام صدق فطری لزومی ندارد ولی دو قانون رید نظری بآسانی و صراحتی که دارند بسیار مفید هستند برفرض که بنابر قول این حکیم صدق فطری انسان را قبول کنیم باز در جریان زندگانی می بینیم که انسان از حکم فطرت سرپیچی میکند یا عمداً دروغ میگوید یا سهواً دروغی راه در جامهٔ راست می پوشاند از اینجهت شخص دربرابر هرخبری حق این سؤال را دارد که آیا مخبر خود آنرا دیده ومستقیماً شنیده است یا نه وبر فرض دیدن آیا فریب حواس وخیال خودرا نخورده است و تابع شهوات خود نشده است یا اگرهم فریب نخورده است آیا بنا برغرضی عمداً درتغییر یاجعل خبر نکوشیده است؟ البته اینکه حکما گفته‌اند «کلما قرع سمعك فذره فی بقعة الامکان» صحیح است لکن مقصود ازاین امکان احتمال عقلی است وتا دلیلی قوی بروقوع آن در دست نباشد الی الابد در بوته امکان خواهد ماند.

دو قسم مخبر منفرد یامتعدد

اولا ـ منفرد. چون بنابر شرح فوق معلوم شد که مفسد فطرة صادقهٔ بشر دو چیز است یا کذب عمدی یا اشتباه وسهو پس درباب اخبار احاد و تعیین اعتبار آنها باید تفتیش کرد که چه علامتی برای تشخیص صدق و کذب آنها میتوان یافت.

۱ ـ اشتباه ـ سهو واشتباه مخبر دو منشأ دارد:

الف) بی اطلاعی او از کیفیت آن خبر بخصوص: مردمانی

هستند که بسبب نقص تحصیلات یاقصور فطری خوداز دریافت بعضی نکات باریك وحقیقت برخی حوادث محرومند هر کس را درآن جنس خبری باید مصدق داشت که اهل آن است. مثلا درامر نجومی منجم ودر وقایع طبی طبیب را باید جست که گفته اند لکل عمل رجال و لکل مقام مقال والا مخبر جاهلیکه ازآن وقایع خبری بدهد بر فرض مشاهده اخبارش بی اعتبار است در این باب اگر دونفر دریك درجه ازدانش و اطلاع نسبت بآن سنخ حادثه باشند آنکه خود حاضر وشاهد بوده قولش بردیگری که غایب بوده ترجیح داده میشود.

ب) بی اطلاعی و کودنی مخبر که دماغ او ذاتاً شایستهٔ درك مطالب نیست ودر معرفت وتمیز او تردید است بدیهی است که روایات چنین کسی معتبر شناخته نمیشود.

۲ ـ دروغ عمدی ـ برای کشف علل دروغ عمدی بایداغراضیکه اورا از راستی فطری انحراف داده است جستجو کرد ازجمله یکی عادت بکذب است طبعاً بعضی اشخاص مایلند که خلاف حقیقت رابزبان برانند دیگر نفع خاصی که اورا بجعل وتغییر خبر واداشته است واین انواع دارد مثل نفع مادی ونژادی وشخصی وشهوی وعلمی وغیره

حقایق سرائی است آراسته هوا وهوس گرد بر خاسته
نبینی که آنجا که برخاست گرد نبیند دگر گرچه بیناست مرد

پس در اخبار احاد اگر مخبر منفردی نه از معتادین بدروغ نه از صاحب غرضان بود باید خبرش را پذیرفت خاصه وقتیکه درست

آن خبر برخلاف نفع او باشد، باهمه اینها در اخبار مخبر منفرد موجبات شك باقی است از اینجهت درمحاکم شهادت شاهد واحد را نمیپذیرند سببش این است که نمیتوان قول یك نفر را باور کرد و یقین حاصل نمود که واقعاً واقعه را دیده ودقت هم کرده و غرضی و نفعی هم در میان ندارد .

ثانیاً ـ **مخبرین متعدد** البته بسیاری مخبر موجب اعتبار خبر است معذلك باید چیزی را هم که چند تن در آن توافق دارند مظنون شمرد ومحل انتقاد قرار دادچه امکان دارد که چند تن هم یادر غرض یادر میل خاصی شریك باشند پس احتیاط دراینجا نیز شرط است .

تعدیل و ترجیح

هر وقت دو یا چند خبر تعادل داشتند در اختیار هر یکی از آنها مخیر هستیم تعادل وقتی حاصل میشود که از ترجیح یأس حاصل گرددازهرجهت وچون بواسطهٔ تعارض دوخبرجمع میانآنها ممکن نباشد باید یکی را گرفت وجوه ترجیح در اخبار از این قرار است .

۱) **ترجیح بسند** ـ وآن برچند قسم است،

اولا کثرت روات ـ هر خبری که راویانش بیشتر باشد بر ـ دیگری رجحان دارد بعلت قوت ظن زیرا که عدد اکثر از خطا دور تر است .

و چون هر یك از رواة ایجاد ظنی میکنند از مجموع ظنون خبر قوت میگیرد تابجائیکه منتهی بتواتر مفید یقین میگردد

ثانیاً ـ رجحان راوی، این رجحان در وصفی است که موجب غلبهٔ ظن صدق میشود مثل ثقه وهوشیاری و پارسائی ودانش وتیزویری (قوه ضبط وحافظه) ووسایل استخبار ورواة دراین اوصاف متفاضل هستند بعضی عالم بعضی اعلم بعضی ضابط برخی اضبط هستند و در هریك که آن صفات قویتر باشد قول او باید اختیار گردد.

ثالثاً ـ قات وسایط واین را علو الاسناد مینامند زیرا که احتمال وجوه خلل مثل غلط وغیره در آن کمتر است والبته این درصورتیست که رواة هردو خبر ازحیث صفات مرجحه مساوی باشند.

۲) ترجیح باعتبار روایت

اخباری که عین لفظ منقول است ترجیح دارد بر اخباری که مروی بمعنی است. بعضی از علماء گفته اندهروقت دو روایت متعارض دیدید یکی منقول بالفظ دیگری مروی بمعنی رجوع کنید بصفات راوی اگر راوی منقول بمعنی معروف بضبط ومعرفت بود میان آن دو خبر ترجیحی مگذارید واگر از این جهات ترجیحی نداشت باید منقول بالفظ را گرفت.

۳) ترجیح ازنظر متن

واین برچند قسم است.

اولا ـ اگر لفظ یکی از دوخبر فصیح ودیگری رکیك ودور

از استعمال آن زمان بود قبول فصیح ترجیح دارد .

تبصره ـ اگر دوخبر بود یکی فصیح ودیگر افصح ازاین جهت نباید یکی را بردیگری برتر شناخت .

ثانیاً ـ هریك از دو خبر موکد تر یعنی جهات دلالت آن متعدد یااقوی از دیگری باشد ودر دیگری مثل آن نباشد آنکه موکدالدلاله است ترجیح دارد .

ثالثاً ـ اگر مدلول لفظ در یکی از اخبار حقیقی ودر دیگری مجازی باشد ومجاز مشهور و غالب هم نباشد در این صورت حقیقی مرجح است.

تبصره ـ اگر مدلول لفظ هر دوخبر مجازی باشد ولی مصحح تجوز یعنی علاقه در یکی اشهر واقوی یااظهر از دیگر باشد ترجیح اشهر واقوی واظهر لازم است .

رابعاً ـ اینکه دلالت یکی از آنها برمراد محتاج نباشد بتوسط امر دیگر ولی دلالة خبر دیگر موقوف بتوسط امر دیگر باشد دراین صورت آنکه غیر محتاج است مرجح است .

تنبیه . بعضی علاوه براین چند وجه وجوه دیگر نیزذکر کرده اند که چندان خارج از آنچه گفته شد نیست مثل ترجیح خبرعام برخبر عامیکه تخصیص نیافته ومطلقی که تقید نیافته برخبر مقید و ترجیح خبری که علت آن ذکر شده برخبری که علتش مذکور نیست وترجیح خبری که درلفظآن احتمالات کمتر از دیگری است

مثل مشترك بین دو معنی که برتری دارد برمشترك بین سه معنی

٤) ترجیح بامور خارجی واین برچهار قسم است که در این جا مختصراً ذکر میگردد (برای تفصیل آنها وقسمتی از مندرجات فوق رجوع شود بکتب مبسوط اصول .)

۱) اعتضاد یکی از دو خبر بخبر خارجی ـ البته چنین خبری ترجیح دارد بر آنچه تایید نشده است .

۲) مخالفت یکی از دو خبر با امور طبیعی و وضعی آن عصر و موافقت دیگری با آن اوضاع . آنچه موافق باشد با اصل آن را مقر گویند وآنچه مخالف باشد ناقل نامند . البته موافق با اصل ترجیح دارد بر غیر موافق مگر اینکه دلایلی ترجیح ناقل را ایجاب کند . مثال برای اخبار مخالف با اوضاع عصر از ابن خلدون نقل میشود در مقدمه گوید .

تاریخ نگاری فن شریفی است محتاج بسرچشمه های بسیار و دانشهای گوناگون ر حسن نظر و استواری رأی که موجب وصول بحق و احتراز از لغزشها و اشتباهات میگردد زیرا که اخبار اگر فقط در آنها بمنقولات اکتفا شود و ریشه عادات و قواعد سیاست و طبیعت عمران و احوال جامعه انسانی را مورخ نداند غایب را با شاهد مقایسه نکند و حاضر را با ذاهب نسنجد هرگز از غلط و لغزش ایمن نخواهد گشت و اکثر بزرگان مورخین بسبب اعتماد بمجرد نقل از جاده صدق خارج شده اند وغث وسمین اخبار را بر

محك امتحان نزده و با اصول مسلمه تطبیق ننموده اند و آنها را با نظایرشان برابر نساخته و با میزان دانش وآگاهی از طبایع کائنات نسنجیده اند از این جهت در بیابان گمراهی افتاده‌اند مثلاً در شماره سپاهیان یا اموال پادشاهان راه غلط پیموده اند و این قبیل اعداد است که آزمایشگاه دروغها واشتباهات است و شخص آگاه باید این‌اعدادرا بااصول طبیعی بسنجد مثلامسعودی وبسیاری ازمورخین درباب لشکریان بنی‌اسرائیل گفته اند که موسی علیه‌السلام آنان را دربیابان گرد آورد وهر جوانی را که بیش از بیست سال داشت و بر حمل سلاح قادر بود شماره کرد ششصد هزار تن بودند بلکه متجاوز ازاین مورخین فراموش کرده‌اند که استعداد مصروشام هرگز باچنین عددی ازسپاه موافق نبوده است هر کشوری بنابراستعداد خاك وآبادی آن در خور یك مقدار سپاه است که بیش از آنرا طاقت نمیآورد ودر چنین ممالك مقابله‌دوسپاه بااین کثرت محال است‌زیرا که جای نبرد وجنبش برآنان تنك میشود وما فعلا این ضیق مکانرا درآن حدود مشاهده میکنیم وزمان حال آئینهٔ عهد ماضی است زیرا که گذشته شبیه باکنون است چنانکه آب شبیه بآب است .

و با این که لشکر ایران خیلی بیش از این طوائف اسرائیلی بوده در جنگ قادسیه مثلا عده آنها تحت قیادت رستم از ۶۰ هزار نمیگذشت واگر چنین سپاهی در بنی‌اسرائیل بود تمام ایالات اطراف را البته بایستی تسخیر کند در صورتیکه حدود قدرت آنان از دایره

تنك فلسطين و شام و خیبر نمیگذشت .

ابن خلدون مثال های چندی از این قبیل اغلاط مورخین معروف ذکر میکند مانند لشکر کشی پادشاهان یمن بممالك افریقای شمالی و عبور از برزخ سوئز و صحرای ریگزار و فتوحات یمنی ها در ایران و ماوراء النهر وقسطنطنیه و مانند قصه شهر ارم ذات‌عماد و حکایت جعفر برمکی و غیره که برای استحضار از آنها بهتر است بمقدمه تاریخ ابن خلدون رجوع شود .

اخبار معتددی که بی معارض باشند .

چنانکه قبلا اشاره شد اگر اخباری معارض داشته باشد باید هم از لحاظ بعد و قرب زمانی و مکانی آنان بواقعه وهم از جهت صحت قول واعتبار خود مخبرین درآن اخبار نگریست . البته کثرت عده شهود از مؤیدات شمرده میگردد ولی گاه باشد که قول یك شخص مجرب صادق بر هزاران خبر عادی ترجیح دارد خاصه اگر مطلع از نص آن واقعه وخالی ازغرض‌هم بوده باشد اما اگر اخبار بسیاری راجع بیك واقعه بدست آمد که معارضی نداشتند آیا بایدآن واقعه را درست وصحیح دانست یانه ؟ دراین صورت هم باز مخبرین را یکان یکان باید آزمود که منبع استخبارچه بوده است آیا قول همه‌آنها ازیك سرچشمه آب نخورده است که تعداداخبارشان فقط لفظی وظاهری وباز گشت خبر بمنشاء واحد باشد ؟ دراین‌حال آن‌خبر معتبر است که مخبرینش ازحیث ملیت وطبقه اجتماعی واغراض

ومنافع ودرجه فطانت مختلف اما دراصل خبر متفق باشند. خلاصه اینکه مخبرین متعدد اگر همه از یك منبع نگرفته باشند وتواطوء آنهاهم بر کذب محال باشد میتوان خبرشان را پذیرفت وباور کرد.

نفس حوادث

صرف نظر از اعتبار مخبر در خود خبر هم کیفیاتی هست که شخص را حق میدهد باوجود اجتماع شرایط صدق وضبط وفطانت در مخبر بازآن خبررا باور نکند پس لازم است که نفس خبررا باموازین علمی وعقلی بسنجیم وبه بینیم آیا امکان وقوع دارد یانه زیراکه فقط صادق القول بودن وخوش حافظه بودن گوینده کافی نیست. ممکن است اشتباه کرده باشد. پس آن خبر را باید دید آیا قابل مشاهده برای مخبر بوده است یانه پس هرقدر واقعه ازامکان دور باشد کثرت شهود و اعتبار شهود بیشتر ضرور خواهد بود عادة هم عمل ما موافق این قاعده است زیرا که اخبار عادی را از هر کس می پذیریم اما اخبار غریب و خارق العاده را از آشناترین و معتبرترین مردم بی دلیل نمیتوانیم قبول کنیم پس معلوم میشود که جنس خبر درتصدیق مادخیل است واگر خبر مربوط بمحالات باشد کثرت شهود درما تاثیر بخش نتواند بود دراین باب هم باید امثله را ازمقدمه ابن خلدون گرفت که بعضی محالات را ذکر کرده است.

شهادت در عقاید.

گواهی فقط درباب منقولات و وقایع گذشته بکار نیست غالبا

برای اثبات رای وعقیده نیز بکار میرود یعنی درخصوص امور علمی هم شخص اگرچه حقا باید به تجربه و برهان خود متکی باشد اما غالبا اتکا بقول بزرگی میکند ومیگذرد و گفتار دیگران را برای خود حجت قرارمیدهد مثلا درمسائل هندسی لازم نیست که همه قضایارا از مبداء شخصا حل کرده باشیم تابتوانیم آنهارا درعلوم بکار بریم همینقدر که عالمی از علماء این کار را کرده است ما برای سهولت اکتفا بتقلید او میکنیم . پس درعلوم دقیقه هم درمواردی که وقت یا تسلط یاصلاحیت علمی ما وفا نکند که همه رشته های فرعی علمی را شخصا امتحان نمائیم بقول بزرگی اکتفا میکنیم بطریق اولی در تاریخ و ادبیات و علم آموزگاری وغیره که قول بزرگان را در آنها تاثیری بزرك است باید آراء خود را متکی بآن اقوال کنیم اما نباید دچار یك اشتباه عامی بشویم .

توضیح آنکه قول بزرگان تنها مثبت مطلب نیست بلکه مؤید آن بشمار است ودراین حال فرق پیدا میشودمیان شهادات مربوطه بحوادث وشهادات متعلقه بعقاید درقسمت اول اخبار وشهادات پیشینیان تنها راه کشف مطالب تاریخی بشمار میرود و خاصه برای ازمنهٔ خیلی قدیم مهمترین راه کسب علم وقایع است ، درقسمت دوم قول بزرگان فقط یاور ومعین ومؤید تجارب وبراهین توانند بود وجای آنهارا نمیگیرد در علوم یقین وقتی حاصل میگردد که شخصا یك رای و عقیده را فهمیده باشیم حقیقت از بیرون نمیآید سر چشمه اش در وجود خود

ماست پس تاوقتی که مطلب برای ما یقینی نشود آنرا نمیتوانیم بپذیریم این عبارت که استاد چنین گفته ما نیز چنین گوئیم درباب عملیات بیفایده است قول استاد برای تائید برهان مفید است و بس .

دروغ بودن تاریخ

بعضی از فضلاء تاریخ را نسیجی از دروغ واوهام خوانده اند ژان ژاك روسو گوید « تاریخ فنی است که باستعانت آن شخص ازمیان چندین خبر دروغ آن را که شبیه تر براست باشد میگزینند » وبرای اثبات این قول آنچه در تواریخ مجعولات واکاذیب هست گردآورده و مثال زده است لکن نمیشود مطلقا همه مطالب تاریخ را منکر شد چه بعضی ازآنها مثل نتایج استدلالی سایرعلوم یاتجارب حسی اطمینان بخش و علم آور است اما همهٔ اخبار چنین نیست درجات دارند : بعضی یقینی بعضی مظنون برخی مظنون ضعیف وبسیاری مشکوك هستند این درجات که از شك گرفته تاظن متآخم بعلم میرسد یعنی موارد آنها در اخبار از وظایف انتقاد تاریخی است . وانتقاد تاریخی مجموعهٔ قواعدی است که برای سنجش صحت وسقم وضعف وقوت وتعدیل و ترجیح اخبار ترتیب داده اند .

لکن قبل از آنکه در این باب شرحی بدهیم از آنجا که سخن در اخبار و تصدیقات است و اینکه کدام یك موجب یقین و کدام باعث ظن میشود باید مقدمه بدانیم که یقین وظن و شك و جهل بسیط ومرکب چیست و کدام قضایا مقدمهٔ یقین و کدام مقدمهٔ شك و سایر

سایر اقسامند ، تواتر چیست و بچه اعتبار ممکن است موجب علم گردد و آیا از استقراء قطع حاصل میشود و شرایط مخبرین و روات و اخبار صحیحه چیست .

وچون بحث در یقین وشك وغیره جزء علم منطق است باینکه ورود درآن خارج ازشیوهٔ این گفتار است اما ازآنجا که اکثر در این باب اختلاف رخ میدهد و اندازه یقین وظن وغیره کاملا روشن نیست بر آن شدیم که از یکی از کتب منطقی این باب را تلخیص کنیم وبهتر ازهمه قول خواجه نصیرالدین طوسی را دانستیم درشرح اشارات شیخ الرئیس ابوعلی سینا وشالدهٔ تقسیم را ازاو اقتباس کردیم که اگر چه موجز است لکن بهتر از هر کلماتی این عناوین را دسته بندی میکند :

اولا ــ یاحکم بهیچ یك ازدو طرف نقیض نمیکنیم این را جهل بسیط میگویند .

ثانیا ــ یاحکم بیك طرف میکنیم که راجح بر دیگری است دراین صورت یا :

۱ ــ حکم میکنیم بامتناع مرجوح و اینرا جازم میخوانند .

۲ ــ یاحکم نمی کنیم به امتناع مرجوح و این را مظنون صرف گویند .

اما جازم یا در او اعتبار میشود مطابق بودنش باخارج یا اعتبار نمیشود اگر اعتبار شد یامطابق هست در واقع یامطابق نیست .

درشق اول که اعتبار مطابقه باخارج بشود ومطابق هم باشد دو قسم پیش میاید .

۱ ـ یا برای حکم کننده امکان دارد که بر خلاف آن حکمی بکند .

۲ ـ یا امکان ندارد برخلاف آن حکمی بکند در این صورت یقین است ودارای سه صفت است : جزم (مطابقه) ثبات (یقینیات مطلق هستند یعنی درجات قوت وضعف درآنها راه ندارد مثل آنکه بگوئیم دو چیز مساوی باچیز دیگر باهم برابرند که خلاف آن را نمیتوان پذیرفت) اما اگر امکان داشت که حکم بر خلاف آن بکند این حکم جازم و مطابق وغیر ثابت خواهد بود وآن را تقلید در اعتقاد خواهند نامید .

لکن اگر درحکمی جازم باشیم وغیر مطابق باواقع باشد آن جهل مرکب است (سقراط گفته است که جهل مرکب جهلی است مکرر زیرا که صاحب آن نمیداند ونمیداند که نمیداند .)

قسم دوم از جازم آن است که اعتبار مطابقه با خارج در آن نمیکنیم اگرچه یکی ازدوطرفش واقع باشد واین یامقارن باتسلیمی است یامقارن باانکاری .

۱ ـ مقارن باتسلیم منقسم میشود بمسلم عام وآن دو نوع است یکی مطلق که جمهور خلق آن را مسلم میدارند یا محدود که فقط یك طایفه بآن تسلیم دارند یا مسلم خاص که شخص واحد مثل

معلم یامتعلم یامتنازعی آن را مسلم میشمارد .

۲ ـ مقارن باانکار را وضع میخوانند و برچند قسم است :

الف ـ آنکه در صدر علوم واقع میشود و مسائل علم برآن مبتنی است .

ب ـ آنکه قیاس کننده خلفی وضع میکند اگرچه برخلاف عقیدهٔ اوباشد برای اثبات مطلوب خود ،

ج ـ آنکه مجیب جدلی آنرا ملتزم میشود .

د ـ آنکه بزبان میگویند بدون آنکه دل معتقد باشد مثل کسیکه بگوید حرکت وجود ندارد ،

پس بنا بر این تقسیمات اقسام تصدیقات چهار قسم میشود :

یقینی ، ظنی ، تسلیمی ، وضعی

مبداء برهان تصدیقات یقینی یاعلمی است ، مبداء خطابه مظنون صرف وتقلیدات است که مقبولات از بزرگان باشد . مبداء سفسطه جهل مرکب است . اما شعر مبادیش چون تحت تصدیق واقع نمیشود مگر مجازاً داخل این بیان نیست

قول کانت آلمانی

چون تشخیص اعتقاد ومظنون صرف ازیقین مشکل است حاجت بوسیلهٔ تمیزی میافتد کانت طریق امتحان را چنین نشان میدهد که با صاحبان اعتقاد باید شرطی بست ـ غالباً اشخاصی که اظهار یقین میکنند و ابداً شائبهٔ ظنی در آنها ظاهر نیست چون بپای شرط بندی میرسند درجه

ثبات جزم آنها معلوم میشود بعضی چون پای ضرری بمیان میاید پس میکشند جمعی تا مبلغی معین پایداری میکنند واگر بر آن میزان افزوده شد عقب میروند گاهی خود مدعی یقین هم از درجهٔ جزم خود واقف نیست ودر هنگام شرط بندی و افزایش اندازه شروط بر ضعف و وهن اعتقاد خود مطلع میشود .

اقسام یقین

اگر چه یقین امری است بسیط و بی تغییر و در همه جا یکسان است و در آن ضعف و شدت راه ندارد معذلك انواعی در آن تشخیص داده اند و این بر حسب قوای ظاهری و باطنی است که مدرکات ما از آن مجاری آمده است اولر (۱) آلمانی سه قسم یقین تشخیص داده است:

حسی ، عقلی ، وجدانی .

۱ـ یقین حسی آنست که صاحبش حساً بآن رسیده باشد مثل وقوع سیل و حریقی برای کسی که آنرا دیده است .

۲ـ یقین عقلی آنست که عقل خلافش را نتواند بپذیرد مثل نتیجهٔ قیاس شکل اول که تمام شرایط در آن جمع باشد. از ملحقات این یقین مفاد قضایای اولیه است که بدون اعمال نظر در اجزاء آن هر کسی صحت آنرا قبول دارد پس یقین عقلی بر دو صنف است ضروری و اکتسابی ضروری آنست که قبول آن واسطه نخواهد ـ اکتسابی

---

۱ — Euler

صحت آنرا قبول دارد پس یقین عقلی بردو صنف است ضروری و اکتسابی. ضروری آنست که قبول آن واسطه نخواهد - اکتسابی آنست که محتاج بواسطه باشد. امور قلبی و حسی و اولیات منشاء یقین عقلی ضروری هستند امور قیاسی و استدلالی منبع یقین عقلی اکتسابی میباشند.

۳ - یقین وجدانی - بنا برقول این عالم و گروهی ازمتقدمین آن است که از شهادت مردمان حاصل شده باشد بشرط اینکه غیر مشکوك و اجماعی باشد مثل یقین بوجود پاریس و البرز کوه.

اما حق این است که این قسم یقین اگر چه در عمل معادل سایر اقسام است وشك بردار نیست لکن عقلا درحکم مظنون صرف و اعتقاد است پس استعمال لفظ یقین دراین مورد مجازی است.

تقسیم دیگر قضایا بنا برقول خواجه

قضیه چهار قسم است: مسلمات، مظنونات، مشبهات بالغیر و مخیلات و بیان این تقسیم چنین است قضیه یا مقتضی تصدیق است یا مقتضی تأثیری است درنفس یامقتضی تصدیقی و تأثیری نیست

۱ - آنکه مقتضی تصدیق باشد بر دو قسم است.

اول - مقتضی تصدیق جازم.

دوم - مقتضی تصدیق غیر جازم.

جازم یا سببی دارد یا چیزی که شبیه بسبب است آنچه سبب دارد مسلمات میگویند وآنچه شبیه بسبب است مشبهات بالغیر خوانند.

غیر جازم مظنونات است .

۲ ـ آنکه مقتضی تأثیری است نه تصدیق مخیلات نام دارد .

تبصره ـ آن قضیه که نه موجب تصدیق نه مقتضی تأثیر باشد مستعمل نیست زیرا که فایده ندارد .

بیان دیگر در تقسیم قضایا :

قضیه چهار قسم است : مسلمات ، مظنونات ، مشبهات بالغیر و مخیلات .

۱ ـ مسلمات دو قسم است معتقدات و مأخوذات (زیرا که سبب اعتقاد یا از جانب نفس مصدق است یا از خارج) ما در اینجا نخست تقسیمات معتقدات را بیان می کنیم و بعد بتقسیم مأخوذات می پردازیم .

معتقدات بر سه قسم است :

۱ ـ آنکه قبولش واجب است (زیرا که این حکمی است که درآن اعتبار مطابقه باخارج شده ومطابق باخارج هم هست قطعاً) .

۲ ـ وهمیات (زیرا که این حکمی است که مطابقه باخارج در آن شرط شده ولی مطابق باخارج نیست .

۳ ـ مشهودات (این حکمی است که اعتبار مطابقه با خارج در آن نشده است) .

الف ـ آنکه قبولش واجب است شش قسم است : اولیات ، مشاهدات مجربات ، حدسیات ، متواترات قضایائی که قیاسانشان همراه

آنها است بیان این تقسیم بقرار ذیل است .

اولیات :

اولیات قضایائی را گویندکه عقل آنها را ذاتاً و غریزةً بپذیرد بدون توسل باسباب خارج همین قدر که عقل حدود آنها را بالکنه تصور کرد تصدیق میکند پس بعبارة اخری تصدیق در این قضایا متوقف است فقط بروقوع تصور و تفطن به ترکیب آن و این بر دو نوع است .

یکی آنکه برای همه کس واضح باشد دیگر آنکه برای همه کس واضح نباشد و بسبب پوشیدگی که در تصور حدود آنست محتاج بتأمل باشد زیرا که چون تصور پوشیده شد تصدیق هم پوشیده می گردد .

بیان مطلب اینست که احکامی که علت دارند وقتی واجب ـ القبول هستند که با علتشان اعتبار شوند بدون علت واجب القبول نخواهند بود وحکم یقین آنست که خود بخود واجب‌القبول باشد بدون تغیر .

پس هر حکمی که از راه علتش شناخته شد یقینی است وهر چه از راه علت دانسته نشد یقینی نیست خواه برای او علتی باشد خواه نباشد . در اینجا علت دوچیز است اجزاء قضیه واشیاء خارجی .

هر قضیهٔ که علتش اجزاء آن باشد حکم اولی نام دارد زیرا که عقل صریح آن را واجب میشمارد و فقط باتصور اجزاء قضیه

تصدیق حاصل میگردد واحتیاجی بسبب خارجی نیست حال اگر تصور اجزاء قضیه جلی وآشکار باشد وارتباط آن تصورها بیکدیگر آشکار باشد این حکم برای همهٔ افراد بشر واضح است واگر جلی نباشد فقط اشخاصی آنرا واضح میبینند که تصورات آن برایشان آشکار است مثل اهل علوم و صناعات مختلف که سایر مردمان از درك اولیات آنان عاجزند. درصورتیکه کسی باوجود تصور اجزاء قضیه و ربط آنها باهم باز در حکم اولی توقف نمود یا از نقص قریحه اوست مثل ابلهان و کودکان یا از فساد هوش است بسبب این که عقاید ضد حقیقت دراو رسوخ یافته است مانند عوام وجهال.

مشاهدات

مشاهدات مثل محسوسات است یعنی قضایائی که ازراه حواس آنها را تصدیق میکنیم و برسه قسم است.

۱ ـ آنچه باحواس ظاهر ادراك میشود مثل حکم بحرارت آتش و روشنائی خورشید.

۲ ـ آنچه بحواس باطنی حاصل میگردد مثل حکم باینکه غضبی و خوفی و فکری و اندیشه داریم.

۳ ـ آنچه نفس انسان خود بخود مدرك آن است نه بوسیلهٔ آلات ظاهری نه باستعانت حواس باطنی مثل درك ذات وافعال ذات.

مجربات

مجربات قضایائی آستکه بعد از مشاهدهٔ مکرر حاصل میشود

و بواسطهٔ تکرار یافتن تجربه مؤکد میگردد چنانکه در آن شکی نمیماند. مجربات محتاج بدو چیز است یکی مشاهده متکرر دیگر قیاسی خفی این قیاس عبارت از آن است که حکم نمائیم که وقوع مکرر بر یك نهج اتفاقی نیست پس سببی دارد اگر چه خود آن سبب و ماهیت آنرا نمیدانیم و هرجا وجود سبب دانسته شد بطور قطع حکم بوجود مسبب هم میشود پس تجربه دو قسم است.

۱ ـ تجربه کلی که وقوع امری چندان تکرار شود که عدم وقوع آن را نتوان احتمال داد.

۲ ـ تجربه اکثری که طرف وقوع برلاوقوع برتری و فزونی داشته باشد.

امکان دارد که یك حکم در نزد کسی مجرب کلی و در نزد دیگری مجربی اکثری ودرنزد شخص ثالثی اصلا غیر مجرب باشد نمیتوان برای شخص منکری که خودش مباشر تجربه نبوده است حکم مجربی را اثبات کرد و نیز ازخواص مجربات این است که مقرون بهیئت خاصی باشد بعبارة اخری باید احکام تجربی مقید باشند یا بزمان معین یا بمکان معین یا باشیئی معین پس حکم عقلی درتجربیات مقید است بیکی از این تعنیات که آنرا از اطلاق خارج میسازد مثل اینکه هر مولودی در زنگبار سیاه است که حکم سیاه بودن مولود را بنا برتجربهٔ مقید بزنگبار یعنی مکان معین کرده ایم پس حکم عقل کلی و مطلق است وحکم حس جزئی است وحکم تجربه بین کلی

و جزئی است و آنرا حکم عقلی مقید باید خواند.

حدسیات

حدسیات هم مثل مجربات محتاج بحس است ولی حدس قوی هم لازم دارد که موجب برطرف شدن شك میگردد حدس سرعت انتقال است ازمعلومی بمجهولی بدون طی تمام درجات فکر چنانکه لووریه کاشف سیاره نپتون از روی اعوجاج مدار اورانوس حدس زد که باید سیاره دیگری در قرب آن باشد و بعد آنرا به ثبوت رسانید هر دانشمندی که سرعت ذهن و پاکی هوش داشته باشد بهتر در این قبیل قضایا موفق میشود.

چون مراد ما از ورود دراین بحث منطقی آن بود که قضایای موجب یقین وقضایای باعث ظن را بدانیم وتفاوت مجربات ومشاهدات را با متواترات بیابیم از ذکر بقیه اقسام قضایا مانند مظنونات ومخیلات و غیره صرف نظر و ارجاع بکتب منطق میکنیم و متواترات را که مبنای تاریخ است موضوع بحث مبسوط تر قرار میدهیم.

متواترات

یکی از قضایای ششگانهٔ واجب القبول که جزء معتقدات و مسلمات است قضیهٔ متواتر است که کثرت شهود در آن موجب رفع شك وحصول اعتقاد میگردد چنانکه کسی وجود مصر یاوجود اسکندر را نمیتواند باور نداشته باشد با اینکه مکاناً وزماناً ازدیدن آن دو محروم بوده است در قضیهٔ متواتر دو شرط هست.

اولا ـ اینکه عقلا ممکن وموافق نوامیس طبیعی باشد اگر هزار شاهد و مخبر قضیهٔ اکوان دیو وبرداشتن رستم را نقل کرده باشد چون منافی باحکم عقل وناموس علم است قابل قبول نیست چنین قولی در اجزاء تاریخ قرار نتواند گرفت بلکه جزئی است از افسانه لکن هر قضیهٔ که فعلا با عقل یا علم کنونی ما موافق نیاید نباید آنرا عاری از حقیقت شمرد زیرا که ممکن است در آتیه صدق آن ظاهر گردد و قانون طبیعی مجهولی آنـرا ثابت کند مانند خبر باریدن سنك کـه از خوارق عادت بشمار میآمد و بعضی آنرا باور نداشتند امروز معلوم شده است که متعلق بقانون طبیعی معینی است .

البته هر تاریخی کـه مخلوط با افسانه باشد معتبر نیست امـا داخل بودن افسانه نباید موجب صرف نظر از آن تاریخ شود چه بسا حقایق کـه از آن بدست میآید چنانـکـه تفصیل آن را بعد می گوئیم .

ثانیا ـ باید تصور نرود که خبر دهندگان باهم قرار داده اند کـه دروغی بگویند یا بعبارت قدما تواطؤآنان بر کـذب محال باشد در اینجا این بحث پیش میآید کـه البته هرقدر عده مخبرین بیشتر باشد موافقت آنان در کـذب بعید تر خواهـد بود در نتیجه بعضی گمان کرده اند کـه میتوان عدهٔ از راویان را معلوم کرد که چون شهادت بآن عده برسد خبر یقینی شود و این را حد تـواتر نام

داده‌اند بعضی علماء حدیث این حد را چهل نفر ازمردمان موثق گرفته‌اند ولی درست نیست زیرا که کثرت وقلت مخبرین اسباب یقین نمیشود بالعکس هر وقت یقین پیدا شد عدد اقل مخبرین را برای آن مورد بخصوص میتوان تعیین کرد بعضی از دانشمندان اروپائی برای تعیین میزان تواتر بحساب احتمالات متوسل شده‌اند با اینکه این رأی هم درست نیست چون بیفایده نخواهد بود قول ژانه حکیم فرانسوی را دراین باب نقل مینمائیم .

بکار بردن حساب احتمالات در تاریخ :

بعضی از دانشمندان کوشیده‌اند که قوت وضعف اخبار را باقواعد حساب احتمالات بسنجند واین قاعده را اصل قرار داده‌اند که هر قدر وسایط در خبر بیشتر قوت آن کمتر است در افواه عوام نیز یك کلاغ چهل کلاغ مثل شده است ـ بعد از قبول آن اصل باین طریق استدلال میکنند : فرض نمائیم نسبت میان دروغ و خبر راست در هر کسی مثل نسبت یك بـه ده باشد پس صدق قول اولین مخبر مساوی کسر $\frac{9}{10}$ خواهد بود اگر این خبر بمخبر دوم برسد صدق او معادل نه عشر صدق نخستین خواهد بود یعنی $\frac{9}{10}$ از $\frac{9}{10}$ بهمین طریق هر قدر وسایط بیشتر شود عدهٔ این کسور بیشتر میشود و چون بشش واسطه برسیم کسری که نماینده آن معادل $\frac{47}{100}$ یا کمتر ازنصف است خواهد شد یعنی احتمال دروغ بیشتر از احتمال راست خواهد گشت .

بنا بر این واضح است که پس از مدتی خبر چنان ضعیف میگردد که بکلی صدق آن از میان میرود این حساب البته درمورد اخبار آحاد که از پدری به پسری مثلا نقل شده باشد صادق است بشرط آنکه در هر دوره مخبر از یکی تجاوز نکند اما اگر مخبرین متعدد باشند که دفعةً خبری را بدهند باید صورت حساب فوق‌را قدری تغییر داد زیرا که تنزل صدق در اخبار خیلی بطیء تر از اخبار یگانه خواهد بود .

با وجود این حساب مذکور در هر دو مورد اساساً درست است . یکی از مهندسین انگلیسی بنا بر این قاعده حساب کرد که اخبار عهد اگوست امپراطور روم در سال ۳۱۵۳ میلادی بکلی از درجه صدق خواهد افتاد مهندس دیگر باز از روی همین محاسبه معین کرد سالی که اخبار عهد اگوست از درجه صدق می افتد سنهٔ ۱۷۸۹ میلادی باید باشد از این قرار مدتی است که خبر قتل قیصر از اعتبار افتاده و دیگر باور کردنی نیست .

از فرط سخافت تخطئه این اقوال زاید است ولی برای اثبات این نکته که استعمال قواعد ریاضی درامور نفسانی چه نتایج سخافت آمیزی میدهد گوئیم ــ اولا اصلی که ذکر کرده اند فرض بی بنیاد و مجعول است زیراکه اتخاذ کسر $\frac{۱}{۱۰}$ برای نشان دادن نسبت‌دروغ و راست در مخبر معین بکلی بی دلیل است چـرا بجای آن $\frac{۱}{۱۰۰}$ یا $\frac{۱}{۱۰۰۰}$ نگیریم زیرا که اگر اصل را کسور اخیر قرار دهیم

موارد باور نمودن خبر دوامش بیشتر خواهد شد .

چنانکه بچند هزار سال و چند هزار قرن نیز ممکن است برسد این طول زمان درباب تاریخ چیز متشابهی است از این گذشته آیا مخبرین همه یکسانند؟ حکیمی چون مارگوس اورلیوس اگر خبری داده باشد معادل با واحد است ولی خبری که مخبری مثل کاتی لینیا بدهد مساوی با صفر است بعلاوه فرق است میان خبر سینه بسینه که قوتش رو بنقصان میرود وخبری که بوسیله کتابت ثابت مانده است و هر قدر سال بر او بگذرد سایرین که از روی آن نوشته اند کأن لم یکن هستند وهمان خبر اصل معتبر است در واقع از قوت آن چیزی نکاسته است .

حتی میتوان گفت که قوت اخبار با تکثیر مخبرین و اسناد رو بنقص نمیگذارد بلکه تقویت هم می یابد مثلا تاریخ فعلی باوجود آثار و مسکوکات و اشیاء عتیق میتواند صدق اخباری را که تاحال ضعیف یا متروك بوده اثبات کند و برای وقایع زمان حاضر هم کثرت جراید و کتب موجب تائید اخبار شده وصدق آنها را قوت می بخشد .

بعض خواص قضایای متواتر

۱ ـ متواترات‌هم مانند مجربات ومشاهدات شخص منکر را نمیتواند قانع و ساکت کند .

۲ ـ درازی زمان موجب ضعف خبر میشود هرچه زمانش

دور تر مشکوکیت آن قوی تر است .

۳ ـ متواتر هم مثل مجربات مشتمل بر تکرار وقیاسی است لکن حاصل از تواتر جزئی و از جنس محسوسات است بنابراین تواتر فقط در اموری که مستند بمشاهده باشد اعتبار دارد چنانکه پیش از این گفتم تواتر در آراء و عقاید معتبر نیست و حکم آن حکم محسوسات است و با لذات درعلوم واقع تواند شد زیرا که یقین آور نیست

٤ ـ شهادات بر دو قسم است قولی وغیر قولی قولی مانند اخباری که سینه بسینه روایت میشود و غیر قولی مثل کتب و کتیبه ها و مسکوکات وابنیه و اشیاء عتیق وغیره چون کشف اسرار هر یك از این شهادات غیر قولی محتاج بتجربه بسیار است علوم کثیری پیدا شده است که آنهارا علوم معاون تاریخ میخوانند مانند. علم نژاد های بشری (اتنوگرافی ۱) جغرافیا ـ معرفة الارض و علم الانسان (انتروپولوژی ۲) ـ علم خطوط قدیمه ـ علم تطبیق السنه قدیمه ـ علم ریشه زبان ها (فقه اللغة) علم کتیبه ها (اپی گرافی ۳) علم مسکوکات (نومیس ماتیك ٤) علم اسناد و عهد نامه های رسمی (دیپلو ماتیك) علم تاریخ شناسی (٥)

---

(۱) Ettnografhie

(۲) Anttro pologie

(۳) Epigrafhie

(٤) Numismatike

(٥) Historiographie

که آنرا میتوان تاریخ التواریخ خواند زیرا که تحقیق میکند در باب کتب تاریخ وسالنامه ها ویاد داشت ها وروزنامه ها و سفر نامه ها و تراجم احوال وغیره علاوه بر این علوم دانستن ادبیات ومطلع بودن از چند زبان زنده نیز از ضروریات است.

۵ ـ گاهی اخبار با یکی از چند چیز مخالف میشود ،

الف) با مجموع اطلاعات ثابته تاریخی .

ب) با مجموع معلومات ما ازاحوال بشر که بوسایل مستقیم آنها را تحصیل کرده و بتجربه ومشاهده بدست آورده ایم .

ج) با نوامیس علمی ثابت .

درحالت اول و دوم سر و کار ما با تاریخ و علم‌النفس وعلم الاجتماع است که خود از علوم دقیقه بشمار نمیآیند بنا بر این خبر مخالف آن هارا مظنون یا باور نکردنی مینامند نه مردود .

اما اگر خبری منافی علوم ثابته بود آنرا جزء معجزات و خوارق عادات میگذارند حال باید دید که تکلیف ما با آن خبر چیست بطور خلاصه باید دانست که در مرحله اول وثانی که طبقه مظنون باشد اگر مرجع امر بحقایق علمی نباشد نمیتوان خبری را بصرف اینکه با تاریخ یا با علوم غیر دقیق منافات دارد دورافکند چه بسا مسائل مخالف با تاریخ و علم‌الاجتماع وعلم‌النفس که صحت آنها ثابت شده‌است زیرا که این علوم هنوز بدقت کافی نرسیده‌اند اما اگر خبر با تجربه علمی دقیقی منافی بود از اعتبار می افتد

در همه جا موازین علمی و نظر علماء معتبر است قول وفعل عوام را اعتباری نیست زیرا که برای آنان خارق عادت ومعجزه بیش از حوادث طبیعی درست است اگر روایاتی را که حاکی ازدیدن شیطان یا مرد از ما یا جن و غول است جمع کنیم بمراتب بیش از اخباری است که حاکی از دیدن اسکندر یا نادرشاه یا امیر کبیر است لکن ما درنفی آن همه اخبار مستقل مؤکد که شرایط صحت و تواتر هم درآنها جمع است نظر بمخالفت با قوانین علمی تردیدی نداریم . همچنین اخباری که راجع به نسناس یا درخت و اقواق هست شاید بیش از اخباری است که درباب فلان حیوان یا درخت کمیاب در دست است اما بحکم کثرت نمی توان آنرا راست و این را دروغ دانست .

برای مورخ مسلم است که باید قوانین علماء را بر منقولات اسناد ترجیح بدهد زیرا که ارزش تجارب علمی مستقیم و اعتبار تاریخ غیر مستقیم است تاریخ با وسایل ناقصش نمی‌تواند با علوم تجربی رقابت کند باید خودرا با موازین علوم دقیقه اصلاح نماید بسیاری از مطالب عجیبه تاریخ را فعلا علوم تجربی تأیید کرده اند چنانکه از کیفیات احوال مصر و عین حقیقت احوال غریبه بعضی اشخاص تاریخی را میتوان تصدیق کرد اما همه علوم چنین نیستند قوانین علوم اجتماعی اگر با خبری معارضه کرد نبایدآن خبرراترك کرد بلکه باید بااحتیاط آنرا نگاهداشت شاید روزی صحتش ثابت شود .

فصل دوم

انتقاد تاریخی

چنانکه گفته شد انتقاد تاریخی بکار بردن قواعدی است برای سنجش صحت وسقم وضعف وقوت وتعدیل وترجیح اخبار و اسناد و وعده دادیم که در آن باب بسط مقال بدهیم اینجا اکثر مطالبی که گفته میشود بدیهی وواضح است ولی جمع آوری و دسته بندی واضحات بطوری که ذهن جوینده را روشن وشقوق تفحص را در دسترس او بگذارد امری عبث نیست فوائدی که از استحضار بر مسائل واضح وپیش پا افتاده گرفته میشود گاهی بدرجهٔ زیاد است که شخص حیرت میکند.

دوقسم انتقاد

برای وضوح مطلب گوئیم که انتقاد رایادر مورد اسناد واثار بکار میبریم یا درمورد وقایعی که از آنها استنباط میشود بعبارةاخری انتقاد یاظاهری است یاباطنی.

ظاهری

سند دونوع است یاعین اثرماضی باقی است مثل بنا وسکه وغیره

یا حکایتی وروایتی از آن در دست است . سنجش نوع اول آسان تر است زیرا کـه در میان اثر موجود ومؤثر مفقود علاقه طبیعی ومعلوم است اما خبر وحکایتی کـه ازحوادث مانده است حکـم عـلامت و ونشانه را دارد زیرا کـه اثر آن درذهن مخبر عیناً ثبت نشده است بلکـه حکایتی از آن در ذهن اواست کـه بوسیله الفاظ یعنی علائـم قرار دادی سعی کرده است آنراتعبیر بنماید واز این جهـت آثار مکتوب گـذشتـگان فی نفسه قدر و بهائی ازخود ندارند فقط ـ بمنزله علائم وآثار کـیفیات نفسانی مخبرین وروات هستند پس برای ارتباط دادن نوشته باخود واقعه باید رشته ارتباطات آن را با اصل بیابیـم وسلسله علل متوسطه را ترتیب داده در یابیم .

نخست باید دید این اثر مکتوب آیا همان است کـه در آغاز بوده وفسادی در آن رخ نداده است .

اعمالی که برای اثبات این نکته لازم است و شامل تحقیق در خط و زبان و منبع و صورت و غیره خواهـد بود انتقاد ظاهـری نامیده میگردد .

چند قسم سند کتبی

صحیح ترین متون طبعاً آن است که مؤلفی شخصاً آن را اصلاح و طبع و نشر کرده باشد چنین متنی حاکی است از اینکه هرچه مؤلف خواسته است بی کم و کاست در آن موجود است دست تصرف غیر در آن دخالتی نکرده است خواه آنچه مولف

خواسته صحیح بوده باشد خواه غلط .

در درجه دوم متن صحیحی است خطی از مولف متوفائی که نسخه از آن بر میداریم و بطبع میرسانیم دراین صورت اطمینان ما قدری کمتر از نسخه است که بمباشرت مولف طبع شده باشد لکن نسخ قدیمه که ما در دست داریم متاسفانه در زمره هیچیك از این دو قسم نیست اغلاط استکتاب و افساد زبان کار خود را کرده و نسخ اول هم از میان رفته است بدیهی است که نخستین کار مورخ آن است که نسخ موجوده را اصلاح و صحت انتساب آنها را ثابت کنند .

منشاء اسناد کتبی

در برابر هر نسخه نا معلومی باید مبداء آنرا تفحص کرد مولف آنرا شناخت وتاریخ تالیفش را دریافت در مورد نسخه‌هائی که اصلا علامتی برای تشخیص این نکات ندارند یا دارند ولی معتبر نیستند باید چند چیز را محل دقت قرار داد .

آیا زمانا محالی در آن درج نشده است مثلا در نسخه که مدعی تقدم است خبر متأخری قید نگردیده است یا چیز جدیدی را به پیشینیان نسبت نداده اند مثل اینکه برای آزمایش مبتدیان قصه قرآن خط حضرت یوسف را ذکر میکنند .

آیا لغت یا جمله بندی متاخری در آن نسخه مدعی تقدم موجود نیست مثلا در کتابی که منسوب بقبل از تاریخ مغول است

آیا لفظ سیور غامیش و طوی وتمغا دیده نمیشود آیا شعری از متأخرین درآن نیست این ها درباب نسخه بود که یکدست باشد و منتسب بمولف واحد لکن دربسیاری از نسخ دست های متعدد کار کرده است چه سهواً چه عمداً .

اما سهوا مثل اینکه نساخ نادان مطالب حاشیه را درمتن وارد کنند وآنچه بمؤلف ربط ندارد باو مرتبط کنند اما عمدا مثل اینکه مورخین بعد ملحقاتی بآن کتاب اصل افزوده واز ذکر نام خود خودداری کرده اند تا بمتقدمین منسوب شود برای اجرای غرضی خاص که داشته اند چنانکه در بعضی کتب اخبار و دیوانهای اشعار دیده میشود دراینجا باید از روی قرائن خارجی یا شواهد داخلی تشخیص داد که سهم هرنویسنده درآن مجموعه چقدر است و کدام است مثل خط وانشاء وتکرار مطالب واظهار عقیده دینی یا سیاسی و اغراض دیگر دراین مورد اگر نویسنده اصل صاحب رأی خاصی باشد تشخیص کلام او از دیگران آسان است اما اگر نباشد قطعاً تمیز نمیتوان داد فقط باید نسبت باصالت و بساطت آن نسخه مشکوك شد .

از وظایف صراف تاریخی یکی این است که در هرسندی کشف کند که صاحب آن چقدر از دیگران گرفته و چه مقدار مال خود او است .

همچنین باید بداند که اگر چند کتاب یك خبررا تایید می-

کنند اصالت آنها چقدر وتقلید ورو نویس هریك از دیگری تاچه پایه است آیا همه مستقیماً بآن واقعه دست یافته اند یا از روی یك دیگر گرفته اند یا همه از سرچشمه واحدی کسب خبر کرده اند پس لازم است که محقق تاریخ جدولی ترتیب دهد واسناد را بترتیب درآن یاد داشت کند چنانکه در شجره انساب معمول است تا ابوت هرسندی نسبت بما بعد خود واضح شود.

از این جدول چند چیز بدست میآید یکی رشته انتساب آنها بیکدیگر دوم اغلاط نسخه ها پس از مقایسه سوم نسخه های مفقودی که از آنها هیچ اطلاعی در دست نیست و از همین مقارنه بی بوجود آنها میبریم.

چهارم بی اعتباری کتب مشهوری که باوجود فصاحت بیان و استواری صوری چون ماخذ اطلاعاتشان نسخ فاسده قدیمتری بوده از اعتبار تاریخی می افتند.

پنجم معتبر شدن کتب گم نام که بدی عبارت آنها را از انظار دور کرده بود ولی رفته رفته اتقان تاریخی آنها واضح میشود.

اینکار بقدری در علم تاریخ مفید ومهم است که بعضی حقیقت انتقاد تاریخی را همین دانسته اند وبمورخی که تمیز اسناد نمیدهد و از روایات مشهوره متداوله احتراز نمیکند وهر چه از قدیم و جدید بدستش نیفتد برهم می بافد گویند منتقد ومعتبر نیست.

یکی دیگر از اشتباهات رایج این است که قول مؤلفین اخیررا

درباب قدما در یك پایه از اعتبار قرار میدهند مثلا آنچه درباب یکی از مشاهیر قرن اول و دوم هجری در کتاب طبری هست آنرا با مندرجات کتاب مجالس المؤمنین در حق همان شخص برابر قرار می دهند .

لکن نباید دراین خصوص راه افراط پیمود که بی سبب بعضی از نسخ مفیده جزء اباطیل شمرده شود .

تنظیم اسناد .

بعد از آنکه شخص محقق منابع را بطریق فوق انتقاد کرد وضعیف وصحیح ومظنون ومشکوك را امتیاز داد دارای وسایل گران بهائی برای نوشتن تاریخ شده است اما اگر انتظامی در کار او نباشد رنجش بیهوده است و از آن همه اسناد حلاجی شدهٔ معتبر سودی نتواند گرفت تنظیم وترتیب ظاهرا سهل بنظر میآید ولی درواقع کامیابی مورخ بسته باین امر است .

از اتلاف وقت وتکرار مطالب و مراجعات مکرر جلوگیری نتوان کرد مگر باترتیب وتنظیم اسناد شخصی که این اصل را رعایت نکند در دریای اسناد غرق میشود نه خود راه بساحل میبرد نه دیگران را هدایت تواند کرد باید همیشه درمیان یاد داشت وجزوه وحاشیه و نسخه بدل دست وپا بزند بیشتر وقت شریفش صرف تصفح ورق پاره ها خواهد شد .

برای استخراج اخبار از متن تواریخ چند طریق معمول است .

بعضی کتابچه هائی دارند هنگام مطالعه کتب هرچه بیابند پی درپی درآن کتابچه ها نقل میکنند این انتظام ظاهری وصرفه جوئی درکاغذ آنها را فریب میدهد وقتیکه مطالب زیاد شد برای پیدا کردن هرچیزی باید آن دفتر را از سر تا ته بخوانند واستنساخ کنند.

برخی از محققین جدولهائی قبلا ترتیب میدهند که در هر ستونی عنوان مطلب خاصی قید شده است هرچه بیابند درزیر عنوان خودش مینویسند نقص این اسلوب این است که چون عنوان ها قبلا محدود ومعین شده است ناچار باید همه چیزرا بطور غیر طبیعی در زیر یکی از آنهاقرار داد در صورتیکه واقعاً جایش درآن ستون نیست وخود مستحق ستونی خاص است.

گروهی از فضلا چنان بحافظه خود مغرورند که هرچه می-یابند بپاسبان حافظه میسپارند واین بیشتر برای فرار از رنج یاد داشت کردن است حافظه آلتی دقیق است اما آفتش نسیان است وشخص را باشتباه می اندازد از اینجاست که گفته اند کل علم لیس فی-القرطاس ضاع.

بهترین وسیله جمع آوری وتنظیم مطالب اوراق منفصل کوچکی است که آنها را در فرانسه فیش میخوانند هرمطلبی بورقی جداگانه وقابل انتقال وانفصال ثبت میشود ودر زیر آن مطلب محل استخراج با کمال دقت قید میگردد چون اوراق مجزاست شخص میتواند یك خبررا برحسب ضرورت در جاهای بسیار بکار ببرد واگر یك مطلب

درچند جا بدردخورد میتوان متن خبررا در ورقی وارجاعات مربوط بآنرا در اوراق چندی قید کرده در جای خود نهاد برای کار های بزرك مثل لغت و تاریخ عمومی و غیره این طریقه تنها مفید است.

البته خالی ازعیب هم نیست .

اولا خیلی باید چیز نوشت و برای یك مطلب مثلا در۵۰ ورقه باید بذکر صفحه وعدد وغیره پرداخت .

ثانیا چون این اوراق کوچك و منفصل هستند بزودی گم و یا از ترتیب خارج میشوند برای رفع این نقص باید کاغذ را قدری ضخیم تر و یك اندازه گرفت و در پاکت ها یا جعبه ها ئی ضبط کرد .

شرح این قسمت در ظاهر توضیح واضحات بنظر میآید ولی چه بسا اشخاص که از آن غافلند ودوچار زحمت فوق العاده شده‌اند برای یاد آوری این توضیحات را لازم دیدیم .

طبقات مطالب

وقتیکه این ورقه های منفصل بسیار شد باید آنها را طبقه بندی کرد از چهار طریق طبقه بندی را معمول داشته اند .

زمان مکان نوع صورت مثلا اسناد را از روی تقدم و تاخر زمانی دسته بندی میکنند مثل اینکه هرچه راجع بقرن پنجم است در یکجا هرچه راجع بقرن ششم است در جای دیگر .

یا ازحیث مکان منظم می نمایند مانند اخبار مصر وهند وایران . . . .

یا از لحاظ نوع مطالب مانند اخبار طبی یا نجومی یا ادبی . . . یا از جهت صورت مواد مثل اشعار تصانیف امثال قصص و . . در اروپا بعضی اشخاص یك عمر صرف خواندن کتاب های مختلف میکنند و یاد داشت هائی استخراج نموده باسلوب فوق تنظیم کرده بچاپ میرسانند وفهرست مندرجاتی بآن می افزایند که مورخین آن کشکول را مورد استفاده قرار دهند واین نظیر جنگها یا کشکولها یا زنبیلهای قدماست اما مرتب وبا فهرست صحیح.

اگر مطالب طوری باشد که نتوان موافق تقدم زمانی آنها را انتظام بخشید باید ترتیب الفبای را بکار برد بعضی هم ترتیب دستگاهی را راجح دانسته اند .

رنج محققین

تنقیح متنهای تاریخی ویافتن رشته انتساب آنها بیکدیگر و اصلاح الفاظ وعبارات آنها رنجی جانگاه است وصفات خاصی برای حسن انجام آن ضرور است .

در باب لزوم این زحمت عقاید مختلف است بعضی آنرا رنجی عبث شمرده اند وجمعی آنرا واجب دانسته اند .

البته از جهتی قول مخالفین صحیح است که گویند دریغ است دانشمندان عمر خودرا باصلاح الفاظ وتشخیص اعداد صرف کنند ولی جوابشان این است که چهچاره ضروری است بی اصلاح اسناد تاریخ بوجود نتواند آمد مدققین این فن هم راه افراط پیموده و

بهانهٔ عیب جوئی بمخالفین داده اند زیرا که میان آنها همچشمی در موشکافی پیداشده و کاررا بجائی رسانده اند که تاریخ رامنحصر در همین ملاحظات صوری دانسته اند وهیچ معنویتی در کلام آنها نیست در صورتیکه اصلاحات ظاهری بمنزله مقدمه برای کشف حقایق تاریخی است نه اینکه خود بخود کمال مطلوب باشد.

طبایع اشخاص در این راه متفاوت است بعضی حوصله ندارند که خودرا در سنگلاخ تحقیق متون وتدقیق اسناد بیندازند مایلند که شاهباز فکررا در فضای گشاده تری پرواز دهند بعضی از کار تحقیق و جمع آوری اختلاف نسخ ویافتن اجزاء خبرلذتی بی پایان میبرند چنانکه شخص در بازی شطرنج وحل معما میبرد و چنان فریفته میگردد که گوئی اصلاح متنی ویافتن عدد سالی اصل تاریخ وحقیقت دانش است این اشخاص در رشته خود شم خاصی پیدا میکنند ازاین جهت نظرشان درباب انتقاد ظاهری بسیار گرانبها ست پس سزاوار است که بگوئیم هردو طایفه برای تاریخ نویسی ضرورت دارند باید گروهی عمر خودرا صرف جمع وتنقیح مواد سازند و جماعتی نتایج علمی از آن مواد بگیرند ترقی این علم نسبت مستقیم با تخصص محققین در رشته های محدود دارد باین شرط که هر کس صاحب ذوق تحقیق است در این راه قدم بردارد نه اینکه بتقلید و از روی تکلف محقق شود.

نخستین شرط تحقیق استعداد و میل فطری این کار است

بعضی افراد برای این کار ساخته نشده اند مثلا شعرا وصاحبان ذوق خلاق کمتر خودرا باین کارها میتوانند پا بند کنند زیرا که بکار بردن قریحه تند وهوش خلاق در این قبیل رنجهای دائمی مثل استعمال شمشیر هندی در بریدن سنك وچوب است از ایپیتوز حکیم حکایت می کنند که در جواب دوستیکه از او مجموعه اسناد میخواست گفت شما میخواهید دوست خودرا بزنی شریر دوچار کنید که نتواند آنرا طلاق هم بدهد این قبیل تحقیقات که محتاج عمری صرف وقت است حکم همان زن بدرا دارد که برای مرد دوزخی است دراین عالم لکن برای مردمانیکه صاحب آن قبیل قرایح نباشند کار تحقیق متون حرفه شیرینی میشود انسان ازطفولیت مایل بجمع آوری ودسته بندی چیزها است چنانکه دراحوال کودکان ظاهر است پس در بزرگی هم جمع آوردن کتاب واسناد و یاد داشتها عمل بفطرت اصلی است بازی های مختلف مثل شطرنج وحل مربعات و کشف رموز والغازهمه ازاین قبیل وراقع احتیاج کنجکاوی بشر است بنیان کشفیات علمی همین حس تجسس انسان است که قرنها در چیز های سخیف بکار برده است تا عاقبت «رسیده است بگنجی در این خراب آباد» صفات خاصی برای مدققین لازم است بعضی اشخاص با وجود عقل سالم و مزاج صحیح و اطلاع کافی چنان ساخته شده اند که تحقیقاتشان سراپا اشتباهاست گوئی فطرة برای اشتباه کاری و دروغ پردازی آماده گشته اند در یکی از کتب دیده شد که فرود نام مورخ انکلیسی از این قبیل مردم بوده

است با اینکه عمری صرف انتقاد تاریخی کرده بود دماغش مهیای دقت نمیشد مثلا شرح مسافرت خودرا بشهر ادلائید استرالیا چنین می نویسد .

« در زیر پای خود در صحرا رودخانهٔ دیدیم که از میان شهری صاحب ۱۵۰۰۰۰ سکنه میگذشت اهل این شهر هیچگاه از بابت غذاهای سه گانه شبانروزی خود تشویشی نداشتند » دراین چند جمله چندین اشتباه هست شهر ادلائید بر روی بلندی ساخته شده در صحرا نیست هیچ رودی از آن نمیگذرد جمعیتش در آن تاریخ درست نصف ۱۵۰۰۰۰ بوده ودر آن سال که فرود بآنجا رفته بود شهر دوچار قحطی بود »

علت این اشتباهات غلبهٔ خیال و بی نظمی آنست که وقایع را آلوده ومشوب میکند خیال بجای حافظه بکار میرود اطفال همیشه چنین هستند وبعضی رجال هم از این حیث همواره در حال کودکی می مانند این مرض شبیه است بمرض دالتونی در باصره که تمیز الوان را سلب می کند وشخص رنگها را اشتباه میکند .

بزرگترین هنر محقق صبر و احتیاط است باید در میان سیل حوادث چون کوه استوار ماندواز عجله خود داری نمود سرعت در کار فایده ندارد استواری وصحت شرط است .

بهتر است که شخص محقق سالها در یك مسئله صبر کند وباری از دوش آینده گان بردارد تا اینکه بعجله کار های بزرك را پیش ببرد وآینده گان مجبور نشوند باز راه رفته اورا از سر بگیرند :

پس محقق باید تن بگمنامی وسختی زندگانی در دهد و کار خودرا بقصد نفع عام بپایان رساند وبداند که ثمر رنجهای اورادیگران خواهند چید آن هم در سال های بعد و خود ممکن است میوه خدمات خودرا نه بیند .

بعضی گفته اند کار تحقیقات ظاهری آسان است ومردمان کم قریحه ومتوسط باید بآن بپردازند لکن صفاتی میخواهد که همه کس جامع آنها نیست مثل ارادهٔ قوی و صبر و متانت و دقت نظر و فداکاری وغیره .

عیب دیگر محققین این است که درکار خود افراط میکنند آنچه را که طریق است مقصد می پندارند مطالب عالیه تاریخ را گذاشته با ذره بین کنجکاوی جزئیات بی فایده را زیر ورو و مطالعه میکنند و چنان راکد ومنجمد میشوند که از قواعد تحقیق قدمی جلوتر نگذارده خیال وحدس وفرض را عاطل وباطل میسازند خرمن تحقیقات خودرا کوهی استوار و منیع می پندارند این طایفه مصداق قول شاعرند .

گویند که در سفسین ترکی دو کمان دارد

گر زانکه یکی دارد ما راچه زیان دارد

چند نقص درکارآنها رخ میدهد .

۱ ــ ضعف وتردید ــ بعضی از محققین چنان عادت بعیبجوئی وخرده بینی میکنند که فکرشان راکد وفلج میگردد چون درکارخود

تجربه میکنند که هر قدر در اصلاح آن میکوشند باز از عیب و نقص خالی نیست کم کم نسبت بهمه چیز بد بین و وسواسی میشوند لغزش های کوچك در نظرشان بزرك مینماید از دیدن عیبی در کار خود مبتلا بپریشانی ونگرانی جانکاهی میگردند نتیجه آن سکون ورکود است در تاریخ و اسناد غیر جز عیب نمی بینند هر چه میخوانند برای نکته گیری وعیب جوئی است چنانکه گوئی وظیفهٔ آن ها تخریب است .

۲ ــ انتقاد بیجا ــ کسیکه دچار افراط در تحقیق شود قواعد این کار را در مواردی بکار میبرد که ابداً لیاقت و استعداد آنرا ندارد در عبارات روشن وصریح بقدری باریك میشود که عاقبت در نظرش تاریك ومبهم میشود در اسنادی که شك بردار نیست شك میکنند از این جهت در هرجا که علم تاریخ بیشتر پیشرفت کرده وشبهات آن بهتر رفع شده باشد محققین آن مملکت بیشتر وسواس وانتقاد بیجا را لازم شمرده اند زیرا که محققین چون می بینند تاریخشان روشن شده است وجائی برای تحقیق آنها باقی نمانده عمداً تولید تاریکی میکنند از این جهت فیلسوف فرانسوی ارنست رنان گفته است « از خواص تاریخ وعلوم یاور آن مانند فقه‌اللغة وغیره این است که چون بکمال نسبی خود میرسند بتخریب بنیان خود میپردازند » .

۳ ــ حرفه و پیشه ــ بعضی انتقاد وتحقیق تاریخی را حرفه خود میدانند بدون مقصود و اسلوب معین بهر چیز برسند آنرا دربوتهٔ

تحقیق می اندازند و گویند هرچه پیش آید خوش آید وقتیکه مطلبی روشن گردید بنوشتهٔ دیگر دست انداخته در تحقیق آن می کوشند بقول کارلایل مورخ وحکیم انگلیس نتیجهٔ زحمات آنها وقتیکه جمع شود شبیه است به کان عتیقه فروشی اما این اشخاص در دفاع خود گویند همه چیز در علم مهم است چه بسا مطالب خرد که نتایج بزرك میدهد هر چیز که خوار آید یك روز بکار آید بر فرض که در نظر شما مطالبی مهمتر ومسائلی نامهمتر باشد از کجا سلب فایده از آن میکنید یا چه محکی میگوئید فلان مطلب مطلقاً خالی از نفع است بزرگان گفته اند هیچ نوشتهٔ نیست که بخواندنی نیارزد چه بسا کتب که در آنها بچشم حقارت نگریسته اند وچون ازلحاظ دیگر آنرا مورد مطالعه قرار داده اند اهمیت خاصی یافته است هرچه بخودی خود ارزش نداشته باشد ممکن است طریق ووسیله چیز مهمی شود شایدروزی علم بجائی برسد که بطور قطع مهم را از نامهم تمیز بدهد ولی فعلا کسی حق چنین ادعائی راندارد ارنست رنان درباب این معادله میان دو گروه سابق چنین قضاوت میکنند :

می توان گفت بعضی تحقیقات عاری ازفایده است باین معنی که شاغل زمانی است که ممکن بود آنرا درکار مفیدتری صرف کنند صحیح است که برای کارگر همیشه ضرورت ندارد که از نتایج عمل خود آگاه باشد ولی بهتر است که مشتغلین بتحقیقات مخصوصه قبلا از مجموع کار خود آگاه باشند و عواقب کار را بسنجند زیرا که فقط

همین اطلاع جمعی است که کاری را ارزنده ومفید میسازد .

اگر همه مدققین و محققینی که علم فعلی ما مرهون زحمات و کنجکاوی های آنان است اطلاع جامعی از کار خود داشتند ونقشهٔ اعمال خودرا قبلا میدانستند چقدر صرفه جوئی دروقت میشد .

تأسف مخالفین تحقیق بی فایده راجع است باتلاف وقت گروه کثیری که اگر درست هدایت میگردیدند صرفه بسیار در زمان ودر زحمت علما میشد .

بعضی از مصلحین بر آن شده اند که تحقیق کنندگان تاریخ راکه اکثر کارشان تکرار یکدیگراست در یك مؤسسه وارد کنند ودر تحت نظر مدیرانی بکار وادارند تاوقتشان ضایع وکارشان مکرر نشودواز نتیجهٔ تحقیقات یکدیگر فایدهٔ بسیار ببرند ولی هنوز چنین تأسیسی صورت نیافته است

انتقاد باطنی .

چنانکه گفتیم انتقاد تاریخی یا متعلق بظواهر اسناد است یا به مقاصد وبطون آن است تا اینجا سخن از تحقیقاتی بود که فقط هدفش ظاهروصورت اسناد باشد دراین قسمت از کیفیت تحقیق باطن ومعانی مقصودهسخن میرانیم .

مسلم است که اسناد قدیم را تا وقتی که جزء بجزء تحقیق نکنیم و مراد نویسنده را از الفاظیکه بکار برده در نیابیم نمی توانیم پی بمنظور او ببریم پس حق انتقاد باطنی آن است که ازحرکت قلم

مؤلف تا معانی که در ذهن او پیدا شده و تصوراتی که عضلات دستش را بجنبش در آورده است همه را بسنجیم اما چنین تحقیقی محال است انسان فطرةً مایل نیست خودرا در پیچ وخم این اشکالات بیندازد انتقادات ظاهری بطوری که گفتیم حکم حل رموزرا دارد ودلچسب ودلفریب است اما غور در معانی و مقاصد مورخین قدیم چندان کار آسان ومشغول کننده نیست ومستقیماً لذتی نمیبخشد چون ضرورت ایجاب کرده است شخص بآن دست میزند و الا بسوق طبیعی کسی باین مشکلات خودرا نمی افکند شخص فطرةً میخواهد این اشکالات را حتی المقدور بکمترین مقداری برساند انتقاد کننده دقیق کسی است که در هرسندی دوچیز را تفحص کند.

۱ ـ مندرجات سند را تجزیه کند وبیانات وتعبیرات مؤلف و صاحب سند را بسنجد که چه مواد داشته است این را انتقاد مثبت گویند .

۲ ـ فحص دراوضاع واحوالی نماید که سند درآن نوشته شده است و آزمایش اقوال صاحب سند را بوسیله انتقاد منفی معمول دارد لکن این زحمت را هر کسی بخود نمیدهد عدهٔ قلیلی باین قبیل رنجها خودرا دوچار میکنند باقی مورخین متون قدیمه را بااین نظر میخوانند که مطالبی از آنها بیرون بکشند وابداً نمیکوشند که معلوم کنند مؤلف چه فکری داشته واین الفاظ دلالت بچه معانی میکرده است ؛ بقدری فاصله ما با اسناد قدیم دور شده است که

نمیتوان بظاهر عبارات آنها اکتفا نمود وهمان کار را که با اسناد جدید میکنیم نسبت باسناد کهن هم بکنیم هر کس متن کهنی را بخواند وقبلا سعی نکند که آنرا کاملا بفهمد مثل این است که با عینك احساسات خود آنرا قرائت کرده باشد زیرا که فقط آن عبارات و جملاتی اوراجاب مینمایند که بافکر قبلی خودش وفق بدهد چنین مورخی از مجموع این استخراجات مشکوك خود کتابی میسازد که سراپا خیالی وفرضی است وحکایت از گفتار و مقصود مؤلف نمیکند عالم را برنك عینك خود می بیند .

پیش چشمت داشتی شیشهٔ کبود

لا جرم عالم کبودت می نمود

فوستل دو کولانژ مورخ معروف فرانسوی در این باب گوید :

« بعضی از محققین قبلا اعتقاد ثابتی نسبت بمطلبی دارند بعد شروع بخواندن یك متن قدیمی میکنند دراین صورت یاآن سند کهن را نمی فهمند یابغلط استنباطی مینمایند میان آن متن وذهن خواننده روابطی ایجاد میشود زیرا که نفس خواننده هرگز چیزی را که برخلاف اعتقاد راسخ خودش باشد نمی پذیرد پس آن متن تسلیم نفس خواننده میگردد وخودرا با اعتقاد خواننده موافقت میدهد اصطلاحاً این وارد کردن عقاید شخصی را در مطالعه متون تاریخی اسلوب نفسانی میخوانند شخص می پندارد که چیزی می بیند امافقط

افکار واعتقادات خودرا دیده است مشهوداتش آن رنگی را میگیرد که نفسش بآن مایل است از این جهت تاریخ عصر سلاطین مرو و نژین تاریك تر مانده است زیرا که چون بـر زبان آنان کاملا دسترسی نداریم نمی توانیم تحقیقاً مورخیـن و اسناد زمان آنها را دریابیم.»

پس بنا براین سخنان باید هر کس قبل از اظهار نظری نسبت باسناد قدیم معانی و مفاهیم الفاظ آن را در یابد و بحـدس و خیال غره نـگردد .

از این جهت است که علم فقه‌اللغه را از علوم یاور تاریخ قرار داده اند در انسان این طبیعت هست که هرلفظی را بشنود آنرادارای معانی ثابتی میداند که همیشه اوقات آن معنی را داشته است و قیاس میکند بعلائم واصطلاحات علوم که همیشه بریك حال میمانند وبیش ازیك معنی نمی بخشند چنانکه علامت + و - بمعنی بعلاوه ومنهاست وتغییری درآن وارد نمیشود چون در علوم هر اصطلاحی معنای خود را دارد تصور میرود که در ادبیات وتاریخ همحال براین منوال‌است دربادی نظر نمیتواند باور کند که در زمانها و مکان های مختلف ودر میان اقوام واشخاص گونا گون الفاظ معانی مختلف میگیرند و زبان عادی اسناد وآثار تاریخی چیزی سیار وغیر قار است هرلفظی چند معنی دارد بحکم مجاز و استعاره وایهام وتشبیه وغیره یك لفظ درچند معنی بکار میرود هرمؤلفی از لفظ چیزی میخواهد مثلا لفظ کجا در شاهنامه بمعنی که ودر روضة الصفا بمعنی کدام مکان است لفظ

را درزمان سابق افاده معنی از «یا» «برای» میکرده است چنانکه میگفته‌اند قضا را من و پیری از فاریاب یعنی از قضا و همچنین میگفته اند روانی سخن را چنین و چنان کنم یعنی برای روانی سخن اما لفظ (را) در زمانهای بعد معنی و مورد استعمال دیگر پیدا کرده است که معروف است پس باید احتراز نمود از معانی جدید الفاظ در مورد کلمات قدما و باید قواعد صرف و نحوی هر سند را برطبق معمول بکار برد.

زبان بحکم تکامل دائمی در تغییر است هر عهدی را زبان خاصی است ممکن است مولفی الفاظ زبان مرده یا نیم مرده را برای فضل فروشی بکار برده باشد چنانکه اگر در بعضی کتب جدیده دیدیم که نوشته بود در خرگاه خسروی موبدان وهیربدان وارك بدان فراهم آمده بودند یا نوئینان و ترخانان طوی آراسته بودند باید دانست که معانی حقیقی این مناسب در نظر نبوده بلکه بتکلف این القاب را باهل زمان بسته اند.

باید زبان محلی مولف الفاظ غریبه مولف را هریك درجای خود محل توجه قرار داد و با قرائن سنجید و هرگز از قرینه دوری نجست. در بیان معانی و الفاظ قدیم معانی این دو دسته بیشتر مورد تغییر است و باید با احتیاط آنها را استقبال کرد.

۱ ـ امثال و عبارات ساخته و پرداخته که عینا از قرنی بقرنی میگذرند مثل الولد سر ابیه که باید در لفظ سر مثلا دقت کرد و مراد

حقیقی از آن را دریافت .

الفاظی که تغییر ذاتی معانی آنها است مثل لفظ جماعت ـ مردم لشگر ـ گروه ـ فوج ـ سپاه ـ محکمه ـ دیوان رسائل ـ دیوان عرض شحنگی و غیره مسلم است امروز از لفظ وزیر خراسان نباید وزیری مثل وزرائی که هیئت دولت را تشکیل میدهند دریافت یا شحنه را که رئیس نظمیه باشد با رئیس پلیس ممالك امروز مقایسه کرد و همان معنی را از آنها خواست .

بعد از آنکه معانی الفاظ یا سند قدیمی را در یافتیم باز نمیتوان مطمئناً حکمی راند زیرا که ممکن است صاحب سند آنها را مجازاً استعمال کرده باشد یا قصدش ایهام و توریه و استعاره یا تقلید و شوخی و عرفان بافی باشد حتی نقوش کتیبه ها را هم نمیباید بمعنی حقیقی گرفت مثلا افتادن والرین در پای اسب شاپور دلیل این نیست که واقعا چنین کاری حادث شده باشد بلکه کنایه از تسلط شاپور بر قیصر روم تواند بود .

لکن کشف این مقاصد نهانی مصنف چندان آسان نیست خاصه وقتی که طرف خطاب او جماعت خاصی باشند از اهل اصطلاح مثل طایفه از صوفیه که از کتب حروفیان یا از رموز حسین بن منصور حلاج استنباطاتی میکنند و دیگران از آن عاجزند علم تحقیق مقصود خفی مولفین را هر منوتیك می گویند (۱) راه این تحقیقات فقط مقایسه

(۱) Herméneutique

چند عبارت از خود مولف با یکدیگر یا مطابقه کلام او با اهل اصطلاح او ست.

افراط در این دقت هم خوب نیست زیرا که شخص عادت میکند هر کلام ساده را هم مرموز ببیند چنانکه باطنیه در کلام حدیث و خبر افراط در تأویل را جایز شمرده‌اند چنین دقت های بی محلی اسباب تاریکی متون روشن کهن خواهد شد.

صداقت و صحت قول مولف

با قواعد و اصول سابق الذکر فقط اطمینان حاصل میشود که مراد مؤلفی را در یافته‌ایم اما آیا آنچه مؤلف گفته است با نفس الامر مطابق است یا نه این نکتهٔ است که احتیاج به بیان دیگر دارد.

هر چه مولف میگوید عین حقیقت نیست زیرا که هم ممکن است دروغ بگوید هم فریب خورده باشد. این مسائل خیلی روشن است ولی انسان طبعاً مایل است هرچه در کتابی به بیند باور کند چنانکه هر روز هزاران اشتباه و دروغ در کتابهای گذشتگان می‌بینیم و باز در باور کردن اظهارات آنان خود داری نمی کنیم پس معلوم میشود خصلت خوش باوری در نهاد بشر ریشه دارد اصل باور کردن است چنانکه در اطفال این نکته پیداست تا دروغ بودن بعضی چیزها را درك نکرده اند همه چیزرا باورمی کنند مورخین هم چون مکرر در اسناد اشتباه و دروغ کشف نموده اند بد بین شده وقتی

موسوم به انتقاد باطنی یا انتقاد منفی ساخته اند و در برابر هر سندی از خود می پرسند آیا صاحب آن معاصر واقعه بوده آیا شاهد واقعه بوده آیا صادق القول است آیا خوب مطلع و مستحضر گردیده است آیا حقیقت را دریافته است آیا خواسته است حقیقت را بر قلم جاری کند آیا کلامش باور کردنی است یا نه ·

درعلوم اروپائی اصطلاح تشکیل منظم (۱) عبارت ازاینست که شخص در هر جا و درهر نکته قبلا شك کند تا یقین یا ظن قوی برایش حاصل نشود آن سند را دروغ و باطل بداند

مورخ باید تمام تصدیقات صاحب سند قدیم را مشکوك بندارد زیرا که اگر بدون کشف یقین آنها را نقل کند خود عهده دار صدق آن خبر شده است که گفته اند العهدة علی الراوی راجع بخبر گفته اند الخبر یحتمل الصدق و الکذب امادراین فن اصل را درخبر کذب گرفته اند و تصدیق آن موکول باستدلال خارجی است .

تا یقین برتوچهره ننماید　　　شك کن اندرحقیقت هر چیز

این خوش باوری طبیعی بشر چنان قوتی دارد که معمولا بعضی از مورخین قدیم را مطلقاً راستگو و معتبر و برخی را غیر معتبر میشمارند مثلا تاریخ طبری و ابن الاثیر و ابوریحان را صادق و ناسخ التواریخ و حبیب السیر و روضة الصفا را کاذب قلمداد میکنند هرچه ایشان گفته اند مشکوك آنچه آنان روایت نموده اند صحیح

(۱) Ledoute methodique

می پندارند وچون خبری در طبری است و کسی منکر صحت آن شود گویند دلیل بیاور بر کذب آن وتادلیل قاطع نیاوری آن کلام بصدق خود باقی است این قسم معامله بابعضی تواریخ موجب شده است که اباطیل بسیار را ما بدون دلیل میپذیریم درصورتیکه اعتبار جمعی یك کتاب دلیل اعتبار تمام مندرجات آن نمیشود شاید بعضی اخبار آن غلط باشد وهمچنین صحت انتساب یك خبر بمخبر قدیمی دلیل صحت آن خبر نیست و باید خبر فی نفسه صحیح باشد نه صحت انتساب آن بمؤلف درست باشد پس اعتقاد جمعی نسبت به یك تاریخ صحیح نیست کتاب تاریخ وحدت ندارد که بیك حکم بگوئیم سراپای آن درست است تاریخ مرکب است از تصدیقات متعددی که هر یك در جای خود قابل صحت یا سقم هستند باید تجزیه کرد و در بارهٔ هر یك رأئی داد موافق این دو قاعده .

۱ ـ شهادت اشخاص برای ثابت کردن حقایق گذشته کافی نیست تصدیق هر قضیه محتاج بعللی است ممکن است تصدیق یك مخبر به تنهائی علت تامه برای اعتقاد صحت آن خبر باشد ولی کسی قبل از رسیدگی نمیتواند آنرا بداند پس قاعده این است که یکان یکان تصدیقات آن مؤلف را بسنجیم ببینیم کدامیك دارای این خاصیت است که علت تامه برای حصول اعتقاد بصحت خبر بشود .

۲ ـ انتقاد هیچ سندی جمعی نباید باشد باید اجزاء آنرا

تفکیك کرد و هر جزئی را جداگانه مورد تحقیق قرار داد .

غالباًاشخاص مبتدیانجام اینهمه اعمال را ملال آور و غیر ممکن دانسته اند ولی چنین نیست بعد از ممارست ملکهٔ مخصوصی پیدا میشود که بسرعت قضایا را میتوان سنجید .

لهجه صدق

بعضی میپندارند که قوهٔ استنباط و ذوق تشخیص آنها در بعضی امور بجائی رسیده است که از کلام مورخی صدق را استشمام کنند و این را لهجهٔ صدق میخوانند تادرجه این استنباط ها صحیح است اما نباید فقط بآن اکتفا کرد و گفت چون من استشمام صدق میکنیم پس خبر درست است وچنین لهجه ممکن نیست کذب باشد زیرا که شخص ادیب و خطیب و بازیگر تاتر و وکیل دعاوی در وانمود کردن بعضی مسائل چنان ورزش و تمرین میکنند که دروغ را درلباس راست نشان میتوانند بدهند قوت تصدیق وایجاب که در بعضی کلام ها دیده میشود همیشه دال بر رسوخ اعتقاد گوینده و صدق او نیست بلکه ممکن است دال بر بی شرمی یا چالاکی او باشد همچنین کثرت تفاصیل و دقت ظاهری حوادث منقوله هم حاکی ازصدق آن نیست مثلا مورخی لشکر کشی مجهولی را بتفصیل هر چه تمامتر شرح دهد تمام منازل راه و کیفیات اردو گاه ها را بیان کند اینها دلیل صحت وقوع آن لشکر کشی نیست بلکه حاکی از قوت خیال و نیروی جعل گوینده میکند یا

بی شرمی و زیر دستی اورا بثبوت میرساند بعضی تازه کاران چون کثرت تفصیل و دقت بیان وتعدد حوادث را می بینند با خود می گویند بیهوده سخن باین درازی ناچار چیزی بوده است غافل از اینکه البته چیزی بوده اما مربوط بآن شخص وآن زمان وآن مکان ممکن است نباشد پس هیچ صفتی از صفات اسناد مغنی از انتقاد نتواند بود برای تحقیق امر باید چند چیز را درنظر گرفت .

جدول

باید دو قسم جدول سئوالات درست کرد و آنها را در برابر هر سندی بکار برد که بمنزلهٔ محك امتحان است یکی جدولی مربوط بشخص مؤلف وصاحب خبر که به بینیم عادات او اطلاعات او مقام اجتماعی واغراض خاصهٔ او چه بوده و چه باعث شده که او عمداً یا سهواً اشتباهی بکند یادر بعضی موارد دقت فوق‌العاده بخرج بدهد .

دوم جدولی باید درست کرد که حاوی سئوالاتی باشد عام راجع بطبیعت بشر بطور کلی مثلا چه چیز هائی در بشر مطلقاً موجب اشتباه میگردد با این دو جدول معلوم میشود که بشر تابع چه عواملی است در برابر حوادث و مؤلف که یکی از افراد بشر است تابع چه عوامل عام وچه عوامل خاصی که مربوط بشخص او ست بوده است .

از جمله چیز های مهمی که دراین مورد باید محرز شود

یکی این است که آیا صاحب خبر دقت نظر داشته است اخبار را درست نقل کرده است یا نه دیگر اینکه این صاحب خبر چه غرضی از دروغ گفتن ممکن است داشته باشد برای این مسئله در جدول سؤالات خود آنچه موجب دروغگوئی است جمع میکنیم و چون مسلم است که مخبر در نقل دروغها چه کوچك چه بزرك قصدش ایجاد تأثیر خاصی است در ذهن خواننده پس کلام ما بر میگردد باینکه موجبات دروغگوئی او چه میتواند باشد مهمترین آنها ازین قرار است.

۱ ـ نفع ـ صاحب خبر میخواهد منتفع گردد پس باید راه های نفع او را جستجو کرد چه سودی برایش متصور بوده است در اینجا باید احتیاط کرد که منافع خودمان را بآن صاحب خبر نسبت ندهیم بعبارت دیگر آمال وذوق خود مؤلف را باید تشخیص داد بعلاوه نباید فقط نفع شخصی مؤلف را درنظر گرفت زیرا که گاهی صاحب خبر جزء گروهی است که نفع جمعی آنان مقتضی کذب بوده است مثل منافع يك خانواده يك حزب يك قوم يك فرقه سیاسی و یامذهبی پس ممکن است شخص مولف غرضی خاص بخود نداشته باشد اما تابع غرض هم مسلکان خود باشد.

۲ ـ وضع خاص ـ ممکن است مورخی که کمال میل را براستگوئی دارددراحوالی بیفتد که چارهٔ جز دروغ گفتن نداشته باشد البته دراین صورت مجبور است تصدیقاتی کند منافی بااصول مسلمهٔ تاریخ.

۳ ـ مباهات ـ صاحب خبر با جعل این خبر خواسته است جلب فخری کند برای خود یا اصحاب خود و ممکن است آنچه در نظر او مایه فخر بوده امروز در چشم ما ننك آور باشد مانند قتل عام های مذهبی و غیره بطور خلاصه باید از نقل آنچه بمولف یااصحاب او فرصت خود نمائی وترفیع جاه داده است احتراز واجب شمرد .

٤ ـ رد وقبول عامه ـ مولف ممکن است از آداب و آمال قوم خود تبعیت کرده و حقایق رامحض مماشات باقوم خود مستور داشته باشد مثلا میخوانیم که در زمان قدیم فلان شخص مقامی را که باو تکلیف کردند رد نمود واین را دلیل کرامت نفس آن رد کننده وقوت اراده او میگیریم در صورتیکه فی الحقیقه چنین نیست معمول آن زمان بوده است که هروقت مقامی را بکسی تکلیف می کرده اند تادبا آنرا بایستی دردفعه اول رد نماید پس ملاحظه عادات و آداب هر طایفه ضرور است .

٥ ـ رسوم ادبی ـ مولف محض خوش آمد اهل زمان پیرو رسم آنان میگردد واسامی مجعول ، وقایع جعلی وتواریخ و اعداد اختراعی بکار میبرد مورخین ادیب وصنعتگر برای ایجاد اثرادبی در ذهن خوانندگان حوادث متفرقه را جمع کرده بیك نفر نسبت میدهند که در انظار بزرگ بنماید پس قاعده این است که هر کلامی ازلحاظ ادبی زیباتر بود باید سوء ظن ما نسبت بآن بیشتر

باشد بعضی ازمورخین قدیم مثل اریستفان ودموستن چنان بامهارت قلمی مجعولات خود را پرورش داده بودند که تااواخر قرن ۱۹ کسی در اروپا جرأت نمیکرد درصحت روایات آنان تردید کند هر جا اشخاص تاریخی خصال عجیب و احوال غریب نشان دادند ما باید بیشتر حذر کنیم .

خبر صحیح آنست که متکی بعیان و مشاهده باشد خواه مستقیماً خواه غیر مستقیم و مشاهده هم باید صحیحاً صورت گرفته باشد موارد اشتباه در مشاهده را میتوان بطور تقریب درتقسیم ذیل دسته بندی کرد .

۱ ــ مخبر در وضعی بوده است که عادتاً میتوانسته است واقعه را به بیند اما یك مانع باطنی اورا باز داشته است مثل غلبه خیال ، اشتباه نظر ، غرض سابق .

تشخیص این احوال مشکل است لکن اگر در تاریخ زندگانی مخبر معلوم باشد که غالباً گرفتار این اشتباهات میگردیده است کار آسان میشود. اثبات غرض ورزی نسبة سهل تر است زیرا که در ترجمه حالات او بهتر نمایان است .

قبل از نقل هرخبری باید از خود پرسید آیا مخبر نسبت بمصادیق آن حب و بغض ونظر خاصی داشته است یانه .

۲ ــ مخبر شخصی راستگو ست و عادتاً اشتباه نمیکند اما مکان او مناسب با مشاهده دقیق نبوده است و ممکن نیست بوضوح

تمام حادثه را دیده باشد ـ مشاهده کننده باید طوری واقع شده باشد که بدرستی جزئیات واقعه را به بیند ومقصودی معین واعتقادی قبلی نداشته باشد که حوادث را برنك آن در آورد و باید مخبر فوراً واقعه را یادداشت نماید و طرز یادداشت برداری او هم دقیق و علمی باشد و قبلاهم مخبر باید بگوید که سبك او در تهیهٔ اخبار چیست در علوم این طریق متداول است ولی در اخبار تاریخی تا حال معمول نبوده است مثل :

اگر سربازی گفتگوی هیئت مدیره جنك را شرح دهد قابل قبول نخواهد بود زیرا که عادة مقام او اقتضای آگاهی بر این اسراررا ندارد همچنین ازآنجا که سرباز گرفتار اعمال نظامی در میدان جنك است فرصت و اجازه دخول در این قبیل اسراررا عادة ندارد همچنین اگر واقعه بقدری حقیر باشد که محال باشد کسی بآن نگریسته و در آن دقیق شود تفاصیلی که راجع بمنشآت آن بدهند ازاعتبار خالی است اگر کسی فوراً وقایع را یادداشت نکند خبر او جزء حفظ و یاد میشود واز اعتبار آن کاسته میگردد زیرا که هر چه بخاطر بسپارند در اندیشه های دیگر آمیخته میشود و باید آنرا با احتیاط بذیرفت .

۳ ـ بعضی مطالب قابل مشاهده نیست و نمیتوان از آن خبر داد مثل حادثهٔ که برای شخص واحدی رخ داده باشد و او هم تلف شده باشد یا تفکر و تخیل اشخاص بدون اینکه خود شرح داده باشید .

دیگر ازچیز هائیکه ادعای مشاهده درآن ضعیف است احوال و حرکات جماعت کثیری است مثل قشون و طایفه انبوه یاقضاوت درباب اخلاق مردمان یاتعداد سپاه وغیره زیرا که این قبیل امور قابل مشاهده فردی نیست ازچندین مشاهده ترکیب میشود ویکنفر تنها قابل نیست که بحقیقت آنها برسد پس غیرمستقیم آنهارا گرفته و حساب دیگرانرا جمع بسته است وقولش معتبر نیست ازاینجا می توان اعتبار اقوال مورخین را شناخت .

آنچه تاکنون گفته شد مربوط بمخبری بود که خود شاهد واقعه باشد ولی این قبیل اخبار بقدری در تاریخ کم است که اگر بآنها اکتفا کنیم تاریخ آراسته نمیشود پس باید اخبار دسته دوم را هم مطمح نظر قرار دهیم سایرعلوم باین قبیل اخبار اعتنائی ندارند درعمل وقتی که یکی ازمعاصرین‌مابخواهد حوادث زمان‌مارا شرح بدهد می بینیم مشهودات خودش عشری ازاعشار منقولات و مأخوذات اوست .

چنانکه گفتیم اسناد دو قسم هستند دست اول و دست دوم دست اول آنست که مخبر شاهد واقعه باشد ودست دوم آنکه نقل از دیگران کرده باشد نه چنانکه گفته اند دست اول آنست که مؤلف خود نوشته باشد ودست دوم آنکه دیگران ازقول او روایت کرده ونوشته باشند زیرا که ممکن است مخبری چیزیرا بنویسد ولی خود شاهد آن نبوده باشد .

پس برای یافتن خبر دست اول باید سلسلهٔ روایت‌را گرفت تا بشاهد برسیم و آنچه او گوید صحیح بدانیم یا مورد انتقاد قرار دهیم. نظراً این اسلوب درست است اما عملا شخص بمشکلات بسیار میافتد چنانکه در صعود ازمراتب روایت ومخبرین عاقبت چون بآخر میرسد باز شاهد را نمیبیند.

قصه ها

درهر نقلی که ازسند ما قبل میشود قسمتی که عیناً از ماقبل گرفته شده معتبر وهر چه بآن افزوده‌اند بی‌اعتبار است. متوسطات اعتبارشان در صحت نقل از متقدم است باید دید چقدر بر اصل افزوده اند که آنرا حذف نمائیم همچنین باید دید نقل‌ها کتبی است یاشفاهی کتبی معتبر تر از شفاهی محسوب میشوددر سلسله اخبار هرجا بشفاهی رسیدیم سوء ظن ماشدید میگردد خاصه اینکه خبر منتهی شود بزمان هاي‌قديم که کتابت در آن میسر نبوده یامتداول نشده است.

در آغاز تاریخ هرقومی دوره است که‌عهد افسانه نام دارد و اروپائیها Epoque legendaire میگویند در این زمان کتابت در کار نبوده و اخبار سینه بسینه میرسیده است بعد از ختم این دوره کتابت شروع میشود و تاریخ ظاهر میگردد ولی در ردیف اخبار مکتوب باز روایات شفاهی استکه آنها را قصص می خوانند و علت اینکه آنها را در کتابت ثبت نمی کنند یا محرمانه بودن

یا مستهجن بودن یا غفلت شنوندگان است

بعضی از محققین راجع باهمیت و اعتبار قصه ها مبالغه کرد و آنها را دارای حقایقی شناخته اند که ممکن است بوسیله تجزیه لب حقیقت را از آنها بیرون کشیده جامی میگوید

هست اندر صورت هرقصهٔ نکته بینان رازمعنی حصهٔ

اینکه در قصه هاحقایقی است مخالفی ندارد ولی آیا با تجزیه میشود حقیقت را بدست آورد این مشکوك است . قصه‌بمنزله سرای است که از انعکاس یك شیئی نامرئی میدرخشد درخود اوجزعکس حقایق چیزی نیست وعکوس رابا تجزیهٔ مثبت بدست نتوان آورد

حمله مان پیدا و ناپیداست باد

بعضی راهی برای تحقیق قصه پیدا کرده اند گویند هرچه خارق العاده در قصه باشد بیرون میریزیم وآنچه مانند تاریخی می دانیم این قول مخدوش است زیرا که نه هرچه بنظر کسی خارق العاده آید ممتنع است ونه‌آنچه عادی وغیر عجیب بنماید قابل اندراج درتاریخ است مثلا درقصهٔ حسن بصری الف لیل فرضاً اگر قسمت طبل سحر آمیز را بیرون انداختیم آیا میتوانیم باقی را تاریخی بدانیم ؟

طریق دیگر که برای بیرون آوردن وقایع تاریخی صحیح ازافسانه ها پیشنهاد کرده‌اند این است که چند قصه را مقایسه کنیم مشترکات آنها را صحیح وتاریخی بدانیم ولی این هم درست نیست

زیرا که ممکن است در کذب شریك باشند.

خلاصه اینکه افسانه و قصه تاریخ نتواند شد فقط حکایت از کیفیات نفسانی اقوام میکند پس هر خبری که آمیخته بافسانه باشد باید آنرا ضعیف شناخت.

چند قسم سند

اسناد تاریخی اگثردرمعرض اشتباهند ولی بعضی اخبار هست که طبعاً دروغ درآنها کمتر راه دارد مانند اقسام ذیل:

۱ ـ وقایعیکه احتمال دروغ در آنها ضعیف است ـ دروغ گفتن اساساً برای تولید اثری در نفس خواننده است حال اگر خبر طوری باشد که تصور نفعی در جعل آن نرود قابلیت اعتماد دارد بنا بر این باید چند سوال کرد.

اولا آیا این خبر درست منافی اثری نیست که مولف میخواسته است تولید کند مثلا مورخی را میشناسیم که شیعه تراش بوده در هر گوشه رجال تاریخی را گرفته بتقریبی اورا متمایل بتشیع ساخته است حال اگر درضمن تاریخ او احوال کسی را دیدیم که مؤلف صریحاً سنی بودنش را اقرار کرده است این خبر قابل اعتماد تواند بود.

لکن این قاعده کلیت ندارد گاهی صاحب خبر و قائل آن برای خود نمائی یا غرض برخلاف مصلحت ظاهری خود اعتراف دروغی میکند مثلا شارل نهم پادشاه فرانسه صریحاً اقرار کرده

است که مسبب قتل عام سن بار تلمی او بوده است چون اقرار بارتکاب چنین عملی خارج از مصلحت است مورخین آنرا صحیح دانسته اند ولی حال خلافش ثابت شده است دیگر اینکه صاحب تاریخ بقوم خود بدی نسبت داده باشد این را دلیل صحت قول او گرفته اند درصورتیکه ازاین بد گفتن ممکن است طایفهٔ خاصی ازقوم خود را درنظر داشته است که مخالف طایفه خود او بوده‌اند مثل نسبت هائیکه دو فرقه مذهبی در یك ملت بهم میدهند .

سئوال دیگر این است که بپرسیم آیا این واقعه بقدری شایع بوده است که مخبر نتوانسته باشد بدروغ آنرا روایت کند مثل کسوف و حریق و سیل و غیره اما در این جا هم باید دید قوم مورخ عالم بوده اند یا وحشی و جاهل زیرا که این قول در میان ملل دانا و متمدن و علاقه مند بحوادث صدق میکند نه در میان اقوام وحشی که مورخ اعتنائی بتکذیب وتأئید آنان ندارد ورعایت جانب آنانرا لازم نمیشمارد یك قسم دیگر ازاخبار هست که مؤلفی آنها را طرداً للباب ذکر کرده و ربطی بمتن تاریخ او ندارد مثلا در مطاوی کلام او سخنی از نقاشی یا حجاری دیده میشود که معلوم است غرضی در جعل آن نداشته و کمکی باصل تاریخ او نمیکرده است فقط برای زینت دادن بمجعولات خود از حقایق امور چیزی بهم بسته است پس ما میتوانیم غرض مؤلف را خارج کرده آن پیرایه ها را که برای اثبات و تقویت مجعولات خود

۳۳۷۴

آورده است درست بشماریم.

۲ ـ اخباریکه از حیث عظمت و دوام کمتر معروض کذب توانند شد مثل جنگی بزرك یا عمارتی تاریخی یا حادثهٔ طولانی.

۳ ـ از این قبیل است آنچه که مؤلف خود باور نداشته ولی ذکر کرده است اما احتیاط باید کرد که باور ننمودن مؤلف را باخود نسنجیم یعنی چیزی که برای ما باور نکردنی است ممکن است برای مؤلف عادی بنظر آید چون اعتقاد سحر و جادو و طلسم و غیره.

٤ ـ اخباریکه درجهٔ فهم مخبر بآنجا نمیرسیده که آنها را جعل بتواند بکند مانند اخباری که از محمد(ص) و عیسی(ع) نقل کرده اند که دارای عظمت است ومخبر و راوی هرگز ازعهدهٔ جعل آنها برنمیآمده است.

خلاصه

از آنچه گذشت نتیجه چنین میگیریم که اگر متنی تاریك و مبهم است باید نخست بحل مشکلات ورفع ابهام آنها پرداخت آنگاه راجع بصاحب سند باید اطلاعات ممکنه گرد آورد که طبیعت و افکار و اعتقادات مخبر را بدانیم بعد عواملی که در ایجاد آن سند مؤثر بوده‌اند مثل زمان، مکان. مقصود، شرایط اجتماعی، مقاصد وطنی، حزبی، دینی، مذهبی، منافع شخصی وخانوادگی، اغراض عادات لسانی، سبك عمل مؤلف، وسایل استخباری که در دسترس

داشته است ، درجهٔ علم و کمال قوای فکری او ، طبیعت خبر و طرز انتقال آن از اصل تا زمان مؤلف و سلسله روانی که آنرا رسانیده اند . . . . .

برای پیدا کردن این امور باید جدولی که گفتیم قبلا ترتیب بدهیم و آن جدول کلیات خوانده میشود بعد کتاب را تجزیه می کنیم بتصدیقات ساده و مجزی بدون پیرایهٔ ادبی و در برابر هر یك از تصدیقات مؤلف باید موارد اشتباه و سهو و دروغ عمدی و احتمال صحت را تشخیص بدهیم برای این کار جدول دیگری باید ترتیب داد که جدول جزئیات نام دارد و محتوی سؤالاتی است راجع بجزئیات و خصوصیات اخبار مؤلف .

بعضی تصور کرده اند که این طریق دشوار است و امکان ندارد کسی تمام این امور را در نظر بگیرد و محك اخبار قرار بدهد ولی باممارست آسان میشود وچون ملکه وشم انتقادی حاصل شد دفعة عیوب هرسندی ونقایص هر خبری آشکار میگردد واگر چه استعمال جدولهای پرسشنامه و مراقبت در جزئیات بنظر تصنع میآید ولی رفته رفته صنعت طبیعت میشود .

تصورات و تصدیقات

تاریخ مرکب از تصدیقاتی است زیرا که خبر یا چیزی را برای چیزی اثبات میکند یا نفی مینماید و هر تصدیقی هم مرکب است از تصوراتی .

حال باید دید در کدام یك از این دو غلط بیشتر راه دارد البته در تصدیقات زیرا که آنجا ارادهٔ گوینده اثر میکند و عمداً یاسهواً محمولاتی را برای موضوعاتی اثبات مینماید اما درتصورات غلط و اشتباه کمتر است زیرا که تصورات بسیط البته حکایت از موجودات خارجی یا ذهنی میکند و در معرض اشتباه کمتر واقع میشوند مگر در موقع غلبهٔ امراض خیالی وسرسام و غیره که شخص از شیئی تصوری خلاف واقع بگیرد .

در معرفة النفس ثابت است که تصورات ما محکی عنه یا ما بازائی درخارج دارند پس وقتی که بیك خبری رسیدیم تصدیق را از هم باز میکنیم اجزاء تصوریه آن البته حقیقتی در بر دارند آن حقیقت برای محقق تاریخی گرانبهاست فرض کنیم که تصدیقات خطائی بدست ما رسیده باشد مانند اشعار یاحکایات قدیمه که نزدعلما بطلان آنها مسلماست اما درهمین تصدیقات خطا اجزاء و عناصر صحیح موجود است زیرا که فلان غول وفلان دیو اگر کارهای شگفت آوری کردهاند ناچار اجزاء اعمال آنهارا مخترع حکایت از خارج گرفته است پس صحیح است اما غلط درترکیب و مزج آنها واقع شده است .

مثلا شاعری از زمانهای مختلف و مکانهای مختلف اجزائی میگیرد واز ترکیب آنها حکایاتی عجیب می پردازد . شخص محقق قصه و تصدیق را کنار میگذارد و تصور را میگیرد چنانکه اغلب

مسائل تاریخی مربوط بادوار بسیار قدیم مأخوذ از افسانه ها و اشعار است .

برای اینکه عملا بتوانیم مقدار دروغ را از افسانه ها بیرون بیاوریم وراست هارا باقی بگذاریم البته مقیاس دقیقی دردست نداریم لکن ممکن است باتجربه درافسانه های عهد خودمان استنباط کنیم که رمان نویس چقدر ازحقایق را دراین تصدیقات ساختگی خود وارد کرده است و بهمین قیاس نسبت دروغ و راست قصه های قدیم را بدست آوریم .

اگر در حکایت کهن دیده شد که شهری بوده است دارای صد دروازه زرین البته باور نمیکنیم ولی اجزاء این خبر را نمی شود منکر شد و آن وجود طلا و وجود دروازه و مفهوم عدد یك صد و شهر است زیراکه اگر درعهد مؤلف یاپیش ازاواین چیز ها وجود نداشت در این افسانه بهم پیوسته نمیگردید .

تصدیق

اما نسبت بتصدیقات مخبرین ابدا نمیتوان یقین حاصل کرد درست ترین آنها فقط افادهٔ ظن میکند درجات اعتبار تصدیقات را بقرار ذیل میتوان معین کرد .

تصدیقات بی ارزش . تصدیقات گمانی (آن هم شدید وضعیف دارد) ، تصدیقات محتمله ، تصدیقات بسیار محتمل ، تصدیقاتیکه

ارزش آنها مجهول است از این تفحصات چند قاعده بدست می آید.

۱ ـ تصدیق مخبری که نتوانسته است شخصاً اطلاع کافی از موضوع پیدا کند هیچ است و در ردیف مجعولات باید قرار بگیرد.

۲ ـ نتیجه انتقاد تاریخی منفی است یعنی فقط در نفی معتبر است نه در اثبات هر نتیجه انتقادی که مثبت باشد مشکوك است.

۳ ـ آنچه مشکوك باشد بطور قطع باطل نیست ممکن است روزی صحت آن معلوم شود.

۴ ـ آنچه امروز محتمل و قریب بیقین است روزی ممکن است بطلانش ثابت شود. هیچ تصدیقی اگر هزاران قوت باو برسد بیقین مبدل نمیگردد چنانکه بگوئیم این خبر بسیار محتمل است باز هم ذرهٔ از محتمل بودن خارج نشده است برخلاف امورعلمی تجربی که قابل ورود در حیطهٔ یقین هستند.

۵ ـ حتی در علوم تجربی هم با یك مشاهده و یك تجربه حکم کلی نمیکنند علماء مکرر حادثه را تحت امتحان میآورند تا قابل یقین شود بطریق اولی مورخ با ضعف اسنادی که دارد باید هزار بار بکوشد تا خبری را مختصر قوتی بدهد.

۶ ـ در علوم تجربی باید از چند جهت حادثه را مورد آزمایش قرار داد تااگر نتایج باهم موافق آمد یقین حاصل شود

زیرا که تجربه انفرادی قابل اشتباه است اما تصادف چندین تجربهٔ مستقل در یك نتیجهٔ واحد البته حکایت از قانونی میکند و یقین آور است هرگز اشتباهات بسیار بهم نمیرسند اشتباه قوهٔ گریز از مرکز دارد چند اشتباه بهم نخواهند پیوست برخلاف تجاربی که بحقیقت واحد میرسند ناچار بهرهٔ از صحت دارند .

۷ ـ این قاعده علوم تجربی را چون در تاریخ بکار ببریم یك فن جدیدی بمیان میآید که تطبیق تصدیقات نام دارد و حد فاصلی است میان تحلیل وترکیب ازمطابقهٔ چندتصدیق مستقل ظن قوی حاصل میشود .

۸ ـ اگر خبر واحد باشد هرگز اعتماد را نشاید باید مورخ عین الفاظ آنرا درمیان هلال مکرر « » بگذارد و اسم مخبر را هم بامکان خبر قید کند .

۹ ـ بعضی از مورخین تا زمانیکه خلاف خبری ثابت نشده آنرا راست می انگارند چنانکه تاریخ عهدقدیم چون اکثر مطالب منحصر دراخبار یکتا وواحد است منظم تر ومنطقی تر وروشن تر بنظر میآید زیرا که تعارضی میان اخبار نیست همه چیز بصورت ایجاب مطلق است ولی این نظر صحیح نیست و مانع بزرك راه تاریخ است که در زمره علوم در آید .

باید انقلابی در افکار مورخین حاصل شود و خلاف این قاعده را مجری بدارند یعنی تاصدق خبری واضح نشود آنرا نقل

نکنند مگر باذکر شك وتردید .

۱۰ ـ در مورد اخبار متعددی که بدست میآید آن دوخبری را باید حقیقة ضد یکدیگر گرفت که شرایط مضادت درآنها جمع باشد یاشرایط تناقض که هشت است درآنها معین گردد مثل وحدت موضوع و زمان و مکان و غیره زیرا که دوخبر که ظاهراً نقیض یکدیگرند ممکن است درواقع مانعة الجمع نباشند زیرا که زمان آنها مختلف است .

مثلا در خبری به بینیم که شاه عباس ثانی شرابخوری را منع کرد درخبر دیگر بیابیم که شاه عباس ثانی شرابخواری را رواج داد این دو خبر متناقض در باطن تناقض ندارند زیرا که زمان منع اوایل سلطنت و دوره رخصت شرابخواری اواسط حکمرانی او بوده است .

در این صورت دو خبر مزبور را باید مثل دو خبر مستقل و یکتا گرفت نه دو خبر مؤید و مصدق یکدیگر .

۱۱ـ در میان دو خبر اگر واقعاً تناقض پیدا شد مسلماً یکی باطل و دیگری حق است چنانکه یك مخبر بگوید در روز جنك چالدران شاه اسمعیل حاضر بود دیگری بگوید نبود البته یکی صحیح است و دیگری خطا و بهیچ تدبیری نمی توان واسط میان آن ها قائل شد چنانکه بعضی از مورخین سعی کرده اند میان نفی و اثبات وسطی پیدا کنند این کار عبث است و مثل

این است که کسی بگوید دو و دو چهار میشود دیگری بگوید که دو و دو پنج میشود ومورخ آنها را صلح داده بگوید نه این باشد نه آن دو و دو چهار و نیم .

۱۲ ـ در موقع تعارض دو خبر آنکه قوی تر است باید گرفته شود اگر چه خبر ضعیف متکی بهزاران خبر ضعیف باشد در این قبیل احکام یك سند منطقی علمی صحیح بهتر از هزاران مشکوك است .

سپاهی لشکر نیاید بکار ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ یکی مرد جنگی به از صد هزار

۱۳ ـ اگر طبیعت واقعه طوری است که جز یك شاهد نداشته است و نمی توانسته است داشته باشد تعدد مخبرین چیزی بر علم ما نمی افزاید همهٔ اخبار در این مورد حکم خبر واحد دارد .

۱٤ ـ اگر چند خبر داشته باشیم که معلوم نیست از روی هم نقل شده اند یا همه اخبار مستقل هستند در این صورت چه باید کرد .

معمول این است که آنهارا خبر مستقل میگیرند و اصل را استقلال می دانند ولی اقتضای تحقیق علمی آنست که تا دلیلی برای استقلال پیدا نشده است اخبار متعدد را مأخوذ از یك سرچشمه بدانیم و در حکم خبر واحد بگیریم .

فصل سوم

- تدوین تاریخ -

پس از آنکه اجزاء تصوری و تصدیقی تاریخ را شناختیم و طریق تجزیهٔ آنهارا یافتیم و بوسیلهٔ انتقاد تاریخی صحیح را از سقیم و درست را از علیل جدا کردیم وظیفهٔ جدیدی پیش می آید که مقصود اصلی از تجزیه های سابق است و آن ترکیب و تدوین است .

چه قانونی برای بهم بستن مواد تاریخی هست و سعی علماء در یافتن اسلوب تدوین تاریخ بکجا رسیده است - بعضی گفته اند که نگاه کنید سایر علماء در شعب خودچه میکنند شما هم چنان کنید ولی این درست نیست زیرا که میان مواد تاریخی و مواد علوم تجربی تفاوت بسیار است و بنا بر اختلاف مواد اختلاف در اسلوب هم پیش می آید .

برای توضیح این اختلافات چند جهت افتراق را از این میان بیرون میاوریم .

۱ - نتایج تحقیقات تاریخی مظنون است و ما حصل تجارب علمی یقینی . شکی نیست که میان اخبار از حیث قرب بیقین درجات هست بعضی مشکوك ، برخی مظنون ، قسمتی مخدوش و قسمتی نزدیك بیقین هستند اما مورخ هیچ وقت نباید معلوم خودرا همپایه یقینیات محسوب داردو بر او واجب است که هر خبری را با مهر خاصی که بر او زده است همیشه نگاهدارد یعنی اگر در نتیجهٔ

انتقاد خبری مظنون یا مشکوك گردید هر گز نباید آن ـ صفت اورا فراموش کند مگر آنکه خلافش معلوم شده باشد بنا براین هر خبری باید قبلا از مراتب مشکوکیت و مظنونیت بگذرد .

بر خلاف معلومات سایر علوم که یقین آورند و پیوسته بهمان حال می مانند و همه در یك ردیف واقع هستند .

۲ ـ اخبار تاریخی جزئی هستند یعنی مقید بزمان و مکان خاص میباشند که اگر از آنها سلب شود صفت تاریخی را از دست میدهند در این صورت معنای عامی خواهند داشد منطبق بر همهٔ ازمنه و اقوام جهان ؛ چنانکه افسانه هائی که منشاء و اصل آنها معلوم نیست وقابل تعلق بهمهٔ جهانیان هستند جنبه تاریخی ندارند مانند قصص متداوله در میان ملل .

بر خلاف سایر علوم که مواد آنها کلی است در هر زمان و هر مکانی صادق هستند مگر در علومی که آنهارا علوم توصیفی (۱) می خوانند مانند جغرافیا و طبقات الارض و غیره که زمان و مکان در آنها دخیل هستند ؛ پس تاریخ اصلامجبور است وقایع رابا قیدزمان ومکان معین تلقی کند و از این جهت یافتن مابه‌الاشتراك در میان حوادث تاریخی دشوار است و پیدا کردن «کلی» صعب .

۳ ـ هر واقعه تاریخی را که بنگریم مرکب است بر خلاف مواد سایر علوم که بسیط هستند مثلا در یك

(1) Sciences descriptives

خبر تاریخی ممکن است از هزاران جهت تحقیق کرد در خط در زبان در طرز انشاء در عادات در حوادث و غیره که هر یك از آنها موضوع خاصی است برای تحقیق اما مواد علوم تجربی فقط برای همان مورد بکار میروند پس مورخ دچار مشکلات بسیاری است زیرا که باید طریقی بیابد که از این همه جنبه ها یك یاچند جنبه را استخراج کند بطوری که معارضه با سایر قسمت ها نداشته باشد .

۴ ـ در اخبار تاریخی عموم و خصوص هست بعضی چنان سعه و انبساطی دارند که دامنهٔ آن ها شامل احوال یك ملت و یك قطعه از زمین میگردد بعضی چنان حقیر و کوچك هستند که احوال یك شخص یا لحظهٔ از حالات یك موجود را شامل میشود :

بعضی سریع الزوال و بعضی باقی و پایدارند پس ربط دادن این همه اجزاء مختلفه که برخی مهم و بعضی نامهم هستند بطوری که تناسب کلام از میان نرود کاری بس دشوار است و قانونی میخواهد غیر از قانون علوم تجربی در این علوم دانشمندان مواد تجربه را گرفته تعمیم میدهند و کلی می گیرند ، اگر تاریخ هم بخواهد از پی این علوم برود باید قبلا محرز شود که چه راهی باید اختیار کند و اندازهٔ عمل چیست هنوز علماء تاریخ در این باب توافقی ندارند ·

۵ ـ بعضی گفته اند که تاریخ بینش زمان ماضی است

و از آن لفظ بینش که مجازاً استعمال شده است جماعتی تصور کرده اند که معنی حقیقی مطلوب است و گمان نموده اند که در تاریخ هم نظیر بینش و آزمایشی که در دیگر علوم هست صورت تواند بست ،

معنی حقیقی بینش و تجزیه و ترکیب این است که کسی شیئی را در برابر خود گذاشته در اجزاء آن بنگرد و آن اجزاء را جدا کند و باز بهم بندد چنانکه در علوم طبیعی میسر است در تاریخ از وقایع گذشته جز پاره کاغذی یا سنگی یا ویرانهٔ بنائی چیزی نمانده است آن هم انعکاس اثری است که در ذهن مخبر تولید شده و نقش آنرا بر کاغذی رسم کرده است پس عمل مورخ ابداً خارجی و عینی نیست میدان تجزیه و ترکیب او امور ذهنی است که یك بار از ذهن مخبرین گذشته و بار دیگر از ذهن خود او عبور میکند ازین جاست که بعضی محققین تاریخ را از علوم نفسانی شمرده اند و گروهی آنرا در زمرهٔ فنون ادبی آورده اند پس برای تاریخ باید اسلوب دیگری غیر از اسلوب علوم تجربی و طبیعی جستجو کرد .

۶ ـ از جملهٔ اختلافات تاریخ با این علوم یکی دیگر اینست که در علوم اجزاء محل تجربه مجتمع هستند یك قطعه سنك را گرفتن و بریدن و خواص آنرا در یافتن و وزن اشیاء وطول و عرض آنهارا سنجیدن همه مربوط بامور مجتمع در مکان و زمان است لکن تاریخ ذاتاً سیال است هر جزئی از جزء دیگر غایب

میشود و بحکم بیقراری زمان حوادث تاریخی دائماً در سیلان و حرکت هستند و دو آن از یك واقعه را نمی توان جمع کرد و سنجید مگر در عالم ذهن و باعتبار سکونی که ذهن بآن اجزاء سیال می دهد.

۷ - در سایر علوم ممکن است نقشه قبلی ترتیب داد و از روی آن کاری را بپایان برد اما در تاریخ هیچ چیز را نمی توان پیش بینی کرد در ضمن مطالعه و کنجکاوی اگر چیزی کشف شد مغتنم است چنانکه صنعتگر و شاعر همچنین هستند آن لطایفی که اصل شعر و صنعت است از نقشه بیرون نمی آید الهامی است در تاریخ هم اتفاقی است شخص محقق اسناد را می خواند نکتهٔ جالب توجه او میشود هزاران نکته از نظر او دور میماند - جالب بودن و نبودن نکات هم بسته بسابقهٔ ذهنی و ساختمان فکری و اغراض شخصی و اجتماعی مورخ است.

از این مقدمات معلوم شد که تاریخ تودهٔ عظیمی است از حوادث جزئی و پراکنده و غیر متجانس از حیث زمان و مکان و موضوع و عموم و خصوص و اعتبار و دوری و نزدیکی به یقین از این سبب تنظیم تاریخ با اسلوب علمی دشوار است. اخبار تاریخی بعد از گذشتن از غربال انتقاد قطعات متفرق و منفصلی میشوند که جهت اشتراکی با هم ندارند جز اینکه همه مأخوذ از اسنادند در هر عبارت تصدیقات گوناگون است که باید مورخ بعضی را بگیرد

و برخی را کان لم یکن پندارد . از آنجا که تاریخ تازه از زمرهٔ فنون ادب خارج شده و وارد محفل علوم میگردد تا دیر زمانی با خیالات مشوب خواهد بود .

معلومات تاریخی : مهمترین معلومات ما در تاریخ سه گونه است

۱ ـ مخبر اشیاء خارجی را دیده و وصف کرده است و ما از تعبیرات او تصوراتی می کنیم و بر حسب تجربهٔ که از اشیاء مشابه آن در ذهن داریم صورتی می بندیم مثلا شرح بتخانه سومنات که ابوریحان نگاشته است در اذهان ما باختلاف تصوری ایجاد می کند که صحت آن تصورها بسته بتجربهٔ خود ماست اگر ما در هند بوده ایم اگر بتخانه دیده ایم اگر معبد دیگر را مشاهده نموده ایم اگر عکسی یاتمثالی از بتخانه ها ملاحظه نموده ایم بهمان نسبت میتوانیم مقصود مخبر را در یابیم .

۲ ـ اعمال مردمان ـ مخبر قولی یا فعلی از گذشتگان را ذکر میکند در این صورت هم باز ما تا نظایر آن قول و فعل را درك نکرده باشیم نمی توانیم بعمق مطالب پی ببریم .

۳ . دواعی ـ این گفتار و کردار که مخبر شرح میدهد منشائی دارد که نفسانی است یعنی تا تصوری در ذهن نیاید عمل پیدا نمیشود بنا بر این اخبار ظاهری مخبر در نزد محقق تاریخی ترجمان تصورات گویندگان و کنندگان گذشته است اگر چه آن تصور ظاهر نباشد .

داعی چیزی است که سبب تصمیم و بروز فعل میشود گاهی تصور را داعی میگویند گاهی عامل خارجی را که موجد تصور شده است داعی میگویند این دواعی در تاریخ سه نوع هستند .

۱ ـ تصورات مخبر ـ ۲ ـ تصوراتی که مخبر بر حال تاریخ خویش نسبت میدهد ـ ۳ ـ تصوراتی که ما میتوانیم بقیاس و حدس دریابیم زیرا که قول و فعل مظهر تصور است

خلاصه این است که معلومات تاریخی یا اشیاء خارجی است یا اقوال و اعمال مردمان یا تصورات و نیات آنان و در هر سه حال مورخ جز عکسی از آن معلومات در برابر خود ندارد از پشت پردهٔ خیال مخبر و خیال خود آنهارا می نگرد پس سر و کار تمام مورخین در اکثر اوقات با تعبیرات خیالی است . این خیالی بودن معلومات تاریخی وقتی کاملا محسوس میشود که از روی اقوال مخبری که شرح بنائی را داده است بخواهیم همان بنا را بسازیم در پایان عمل معلوم میشود که تفاوت ره از کجاست تا بکجا .

آیا هر چه خیالی شد باطل است ؟

مقصود از خیالی که تا اینجا گفته شد آن نیست که بکلی مجعول و نیش غولی باشد بلکه سنخیت آن است با خیالات .

از خواص خیال این است که شیئی متخیل حاضر نباشد و با وجود آن در خاطر صورت به بندد و تمام تاریخ از این قبیل است پس در قلمرو خیال است . اما نه هر چه چنین باشد باطل است

زیرا که «یاد» هم اشیاء را در برابر ندارد و کاملا بآنها دلالت میکند پس هر چه موضوعش غایب باشد باطل و بی اعتبار نیست علماء علوم طبیعی و تجربی اصطلاحاتی دارند که سنجیده و اندازه گرفته است و در هر عصری تمام مفهوم حقیقی و مطابقه آن بامعنی آشکار است لکن در علوم نفسانی مثل معرفت‌النفس و علم‌الاجتماع و اخلاق و تاریخ چنین نیست هر قدر موضوع باطنی تر و معنوی تر مصطلحات علم مبهم تر و تاریك تر است و دلالت الفاظ بر معانی متغیر تر است اعمال ـ تصورات ، احساسات مردم ، تشکیلات و تأسیسات اجتماعی را نمیتوان با الفاظ دقیقی که هیچ تغییر نکند بیان کرد مثلا الفاظ انقلاب سیاسی ، بازار ، قوم ، آرزو ، رشك و غیره که مربوط بامور اجتماعی و فردی انسان است در هر عصر و در هر شخصی حاکی از معنی معینی است که کم و زیاد شدید و خفیف قوی و ضعیف میشوند نه اندازه دارند نه حد نه میزان خارجی .

از این سبب تمام علوم نفسانی دچار ابهام مانده اند و تاریخ از همه آنها بیچاره تر است زیرا که مستقیما با موضوع خودسرو کار نتواند داشت .

از اشتباهات مورخین این است که میان احوال گذشتگان و معاصران شباهتی فرض کرده حکمی میرانند در صورتیکه آن اشخاص تابع محیط و تربیت دیگر بوده اند و عینا با مردمان این عصر

یکسان نیستند این از جمله اغلاط قوهٔ و هم است که امور عادی خودرا بر امور دیگر حمل مینماید .

نتیجه این است که امور تاریخی همه در ردیف وهمیات و خیالات می افتدولی حقایق بسیار در بر دارندبلکه همه عکس و ترجمهٔ حقایق هستند شغل مورخ بیرون آوردن حق است از لباس باطل و استخراج راست است از جامع دروغ .

چنانکه گفتیم از اسناد تاریخی بعضی مثل ابنیهو مسکوکات هستند که حکایت از وجود خارجی اشیاء میکنند و برخی مانند اخبار و روایات هستند که حکایت از تصور و تصدیق مخبر و شاهد مینمایند درمورد این قسمت دوم شخص باید اخبار را با نظایر آن که در زمان خود دیده است بسنجد . لکن حوادث عالم تکرار نمیشوند تا از حاضر غایب را بفهمیم فقط بعضی ببعضی شباهتی دارند و میان حاضر و غایب عموم و خصوص من وجه است از جهتی شبیه و از جهتی متفاوت هستند و همان جنبهٔ اختلاف است که بکار مورخ می آید مثلا تفصیل جنگ را در عهد قدیم چگونه میتوان تصویر کرد در صورتیکه ما جز جنگ های عهد جدید را ندیده ایم البته از لحاظ قتل و حمله و دفاع و غیره شباهت دارند لکن آنچه مورد علاقهٔ تاریخی است جهات اختلاف آنهاست در این باب راه علم و معرفت بسته است فقط مورخ دسترس بفرض هائی دارد ناچار است جامعه را در عصری تصور و فرض کند با آداب

و قوانین خاص و اسناد مکشوفه را با آن قالب فرضی خود وفق بدهد.

ساختن فروض

برای ساختن چنین فروضیکه شالده یا کارگاه تاریخ نام دارد مورخ باید از احوال عام وخصال کلی بشر چه در حال انفراد چه در حال اجتماع آگاه باشد.

علم متکفل این امور را یا علم الاجتماع میگویند یاعلم‌النفس ولی چون هنوز ناقصند نقص آنها در تاریخ هم‌مؤثر میشود.

معذلك اموری هست که مسلم وتغییرناپذیر است ومورخ آنها را ارکان کارگاه خود قرار میدهد وسئوالات کلی خودرا منطبق با آنها مینماید مثل احتیاجات مادی و علایق جسمانی و ضروریات نفسانی بشر.

اما این کلیات کافی نیست بر فرض که تمام قواعدی که از مسائل علم‌الاجتماع یا معرفت‌النفس است فراهم بیاوریم بازدرتاریخ احتیاج ما بجزئیات است از این جهت جدول سؤالات دیگری که حاکی از جزئیات باشد تهیه مینمائیم‌هرحادثهٔ را مقید بمکان‌خاص وزمان خاص خود میسازیم وحکم مخصوص ازآن میگیریم.

گفته نشود که جزئیات حوادث نامتناهی هستند پس اصلی پیدا نخواهد شد منطبق بر کثیر زیرا که اختلافات وارده در امور با وجود تنوعیکه دارند محدود بحدودی هستند که مثل شاقول نوسان های آن از آن حد تجاوز نمیکند مثلا نمیتوان قبلا گفت فلان‌جامعه

چه دینی داشته است. اما میتوان گفت دین داشته است نمیشود حکم کرد که فلان طایفه بچه زبانی تکلم میکرده است اما میتوان گفت که زبانی داشته اند .

این مسائل عامه را در جدولی یاد داشت میکنیم که فهرست عمل باشد پس از آن برای هر مورد خاص جدول کوچکی تنظیم مینمائیم که مربوط بهمان موردباشد وبس مواد این جدول کوچکتر را نمیشود قبلا یاد داشت کرد باید تدریجاً هنگام مطالعهٔ اسناد هرچیز را در زیر عنوان خاصش گذاشت میزان سنجش حوادث گذشته معلوماتی است که ما از امور حاضر و معاصر داریم با این فرق که تفاوت زمان حال وماضیرا در نظر بگیریم .

هیچیك از علوم تجربی وطبیعی قبلا جدولی نمیسازد که اعمال خودرا مطابق آن قرار دهد اما تاریخ چارهٔ جز توسل باینکار ندارد مورخ باید قبلا سؤالاتی بکند ودر اسناد معتبر بکوشد تا جوابی برای این سؤالات بیابد تفاضل بین مورخین در خوبی وبدی ترتیب و نظم این سئوالها ست .

بنای تاریخ

بعد از آنکه مورخ اسناد را یکان یکان بمحك آزمایش زدو در نتیجهٔ ممارست و مطابقت موفق شد که صورتی ذهنی از حادثهٔ ماضی بدست آورد که عین واقعهٔ خارجی یا بسیار نزدیك بآن است آنگاه میتواند مطمئن باشد که اسناد وموادا و لایق ساختمان تاریخی شده است .

این مواد را باید از روی جدول های کلی وجزئی سابق‌الذکر منظم کند و شالدهٔ کتب معتبر بزرگان را سر مشق کار خود قرار دهد .

پس از ترتیب دادن مواد مورخ میبیند نقایص بسیار در کار هست برای خیلی مطالب سند کافی موجود ندارد دراین وقت ناچار است بحدس و قیاس و استدلال بپردازد و منطق را بکمك تاریخ بیاورد. بوسیلهٔ قیاس نقاط تاریك ومبهم را روشن کند بعد از این سه عمل یعنی استخراج مواد ، تنظیم‌مواد، وایجاد مواد بوسیلهٔ قیاس و استدلال عمل چهارم مورخ این است که از مجموع آنها کلیاتی استخراج کند وامور عامی بسازد این عمل از لحاظ علمی غایت کار مورخ بحساب میآید لکن در حقیقت عمل پنجم مورخ باقی است وآن شیوه بیان‌اوست ازآنجاکه مطالب تاریخ پیچیده ومبهم واکثر تاریك هستند مورخ باید طرز بیانی بکار ببرد که بقوهٔ فصاحت و روش گفتارجبران تاریکیهارا بکند وحاصل زحمات خودرا درباکترین صورتی بخوانندگان تقدیم کند .

این پنج عمل در ظاهرآسان ودر باطن بسیار مشکل هستند هیچکس تاحال حق آنرا ادا نکرده است ازاین جهت باید کار را تقسیم کرد جستجوی مواد را بیك طایفه و تنظیم ادبی را بطایفهٔ دیگر گذاشت‌واستخراج امورعامه ونسبت کلیه‌را باصحاب معقول واگذاشت بعضی از مورخین از فرط احتیاط میکوشند که همهٔ این پنج عمل‌را

خود انجام دهند واعتماد بکار غیر نمیکنند .

البته این کار صحیح است لکن میسر نیست،عمر شخص کافی نخواهد بود که بتمام این کارها برسد اگر برای دوره های قدیم که اسنادشان کم است توفیق حاصل شود برای اعصار جدید محال است پس ناچار باید از کار های دیگران استفاده کرد این عمل را اکثر مورخین میکنند ولی از ترس رسوائی اظهار نمیمایند وخود را محقق مستقل میشمارند .

اما اقرار بگرفتن مطالب از غیر ننگ نیست فقط باید مأخذ را ذکر کرد وحتی الامکان باسناد اصلی توسل جست که تا اندازهٔ مقدور عمل تاریخ نویسی بیقین نزدیك شود .

دسته بندی وقایع .

دو اسلوب بیش وجود ندارد که مبنای دسته‌بندی حوادث تاریخی بشمارست .

۱ـ متابعت ازعوامل خارج مثل زمان ومکان وجامعه وشخص وغیره که حوادث را بنا براین اعتبارات بدسته های مختلف توزیع کنیم مثلا تاریخ فلان عصر، تاریخ فلان کشور ،تاریخ فلان قوم و تاریخ فلان شخص ، این شیوه معمول مورخین قدیم بود که ملاك تقسیم را زمان معین یا مکان معین قرار میدادند و آن زمان یا مکان را بتقسیمات کوچکتر منقسم ساخته ابواب تاریخ را درست میکردند فایدهٔ این اسلوب آن است که وحدت و محدودیت خاصی در سلسلهٔ حوادث پیدا

میشود و برای مبتدی ضبط مطالب آسان میشود اما ضررش این است که مسائل بیتناسب در پهلوی هم میافتد مثلا در پهلوی جنگها وجلوسها وجشنها احوال شخصی افراد یاقصهٔ سیل وحریق و امراض ساریهٔ و پیدایش جانوران عجیب الخلقه ذکر میشود عیب دیگر این است که هر کسی چنین تواریخی را مطالعه کند عاقبت نظر جامعی از هیچ رشته از رشته های حیات ندارد مثل کسی است که عبور حوادث را دیده وابداً حق پرسش از کیفیت آنها نداشته باشد .

۲ ـ متابعت از طبیعت‌وقایع ـ مورخ یکی از شئون اجتماعی یا انفرادی بشر را مثل زبان ، ادب ، صنعت ، اقتصاد ، سیاست ، مذهب ، حقوق و غیره میگیرد وموضوع بحث‌قرار میدهد وتحولات تدریجی آنها را مطالعه میکند تاریخ هر رشته را استخراج مینماید در این قبیل تاریخهای دستگاهی جز یك رشته معین از چیزی‌سخن رانده نمیشود این طریق جدیداً معمول شده است یا اگر هم پیش بوده است تازه بکمال رسیده است فایدهٔ این اسلوب آنست که شخص نظر جامعی از یکی از امور دارد وتبدلات آنرا در زمان و مکان میبیند ضررش آنست که از روی تکلف یك شأن را ازسایر شئون جدا میکند هیچ امری از امور اجتماعی نیست که علاقه به برادران خود نداشته باشد چنانکه اقتصاد فرع اقلیم ،مذهب منوط بساختمان نژادی است هر یك از آنها برای دیگری قرینه واقع می میشود وبدانستن آن مدد میدهد مورخیکه یکی از آنها را جداگانه

شرح دهد و بآن باقی نپردازد کاری متکلفانه کرده واز حقیقت دور افتاده است .

احوال عامه و خاصه .

کارهای بشر دو جنبه دارد یکی خاص که تکرار پذیر نیست وهرگز تجدید نمیشود وبسته بزمان ومکان معین است دیگری عام که تکرار میشود ونظایر وامثالی دارد وقتیکه از افعال بشر آنچه مشترك است انتزاع ودسته بندی کنیم یك اموری پیدا میشود که دائم وثابت ووسیع میباشند مثل عادات ورسوم وآداب یك قوم که در زمانی دراز ومکانی وسیع دوام پیدا میکند ومیتوان آنرا ثابت دانست .

پس حوادث تاریخی دو نوع است یکی شخصی وفانی وزایل دیگری جمعی وعام ودائم اگر تاریخ راقسم اول بدانیم حکایتی است از حوادث متوالی وافعال مردمان ماضی واگر از قسم دوم بگیریم تاریخ فهرست عادات متوالی بشر است .

علماء تاریخ در آلمان در مزیت هر یك از این دو اسلوب مباحثات بسیار کرده‌اند بعضی تاریخ سبك قدیم ، تاریخ سیاسی یا (تاریخ جنك) نام داده اند وبعضی معایب تاریخ سبك جدید را برشمرده اند ولی حق این است که هیچیك بتنهائی کافی نیست حوادث پی درپی بدون توجه بکلیات وامور عامه قابل ضبط ومفید فایده نخواهد بود شرح این کلیاتهم بدون مقید ساختن بزمان ومکان وخصوصیات دیگر تاریخ شمرده نمیشود پس باید از هر یك بخشی گرفت و

ترکیبی ساخت .

طریق این امتزاج آنست که مورخ یکی از شئون عام را میگیرد مثلا لغت یك قومرا اساس قرار میدهد آنگاه برحسب ازمنهٔ مختلفه تقسیماتی درآن منظور میدارد مثل لغت فارسی در عهد هخامنشیان ودر عصر سامانیان ودر دوره اسلامی یا برحسب امکنهٔ مختلفه آنرا توزیع مینماید مثل لغت فارسی در شرق وغرب و شمال وجنوب یا زبان فارسی در هندوستان وافغانستان وآسیای مرکزی .

بعبارت دیگر اگر مورخ اساس را طبیعت یکی از امور بگیرد تقسیمات جزء مطلب باید برحسب زمانها ومکانها بشود واگر اساس را مکان بگیرد تقسیمات باید برحسب زمانها واقع گردد این اختیار اساس هم بسته بجنس مطلب است در بعضی تقسیم بزمان بهتر ودر بعضی توزیع در مکان مناسبتر است .

چون دراین فصل مکرر از جدول سخن راندیم برای نمونه جدولیکه حاکی از دسته بندی مطالب باشد ذکر میکنیم ولی باید دانست که هرمورخی برحسب ذوق خود یاطبیعت موضوع میتواند دراین اصول تغییرات بدهد یا چیز های دیگر را منظور دارد این جدول مثال ونمونهٔ بیش نیست .

در بحث از تاریخ هر قومی نکات ذیل را باید در نظر گرفت .

نخست اوضاع مادی

۱ ـ هیئت ساختمان ، بدن ، نژاد ، امراض ، امتیازات مزاجی قوم ، عدهٔ ساکنین ، نسبت مرد وزن ، متولدین ، متوفیات . ،

۲ ـ اوضاع جغرافیائی (برجستگی زمین طبیعت آب و هوا وخاك و انواع حیوانات و نباتات) اوضاع مدنی ، (تعالیم ، ابنیه ، طرق ، ابزار وغیره)

۳ ـ غذا (مشهیات ومحرکات) لباس وزینت ، خانه واثاث البیت اوقات صرف غذا .

۴ ـ مراسم اجتماعی مانند عزا داری ، عروسی ، اعیاد تشریفات .

۵ ـ تفریحات و مشغولیات (مشقها ، شکار ها ، نمایشها ، بازیها ، سفرها ، محفلها)

دوم احوال اقتصادی

۱ ـ تولید (کشت وزرع ، پرورش حیوانات .) استخراج معادن .

۲ ـ تبدیل (حمل و نقل ، صناعات ، امور فنی ، تقسیم کار طرق ارتباط)

۳ ـ تجارت (فروش اعتبارات)

۴ ـ توزیع ، طرز مالکیت ، انتقالات ، عقود ، تسهیم محصولات .

سوم مؤسسات اجتماعی

۱ ـ خانواده (طرز تشکیل خانواده ، میزان قدرت خانه خدا احوال زنان و کودکان) ، انتظام معاش ، ملك ، ارث ، عقد و طلاق .

۲ ـ تعلیم و تربیت (مقصد ، پروگرام ، مربیان معلمان)

۳ ـ طبقات اجتماعی ، حدود هرطبقه .

چهارم معنویات

۱ ـ زبان (ریشهٔ لغت ، صرف ، ونحو ، الحان) ، خطوط .

۲ ـ صنایع (حجاری ، مجسمه سازی ، موسیقی ، نقاشی رقص ، ادبیات)

۳ ـ علوم (اسلوب علوم ، نتایج حاصله)

٤ ـ فلسفه و اخلاق (حقایق ، قوانین ، عمل و اقعی در اخلاق)

۵ ـ ادیان ومذاهب (عقاید ، عبادات ، رسوم)

پنجم تأسیسات عامه

۱ ـ تأسیسات سیاسی (پادشاه ، طرز حکومت و سلسله سلاطین) ، ادارات و دوایر (جنك ، مالیه ، عدلیه وغیره) هیئت حاکمه انتخابی ، مجلسین ، طبقهٔ انتخاب کننده (حدود قدرت طرز عمل آنها)

۲ ـ تأسیسات روحانی (تشکیلات وطرز عمل)

۳ ـ تأسیسات بین المللی ، دیپلماسی ، حقوق خصوصی و عمومی وتجاری .

٤ ـ مؤسسات دفاعی (طرز جنگها ، آلات و عده سپاه)

استدلال

بطوری که گفته شد مورخ پس از فراهم آوردن موادمعتبر و تنظیم آنها بتوسط جدولهائیکه دارد باید نقص اخبار را بوسیلهٔ استدلال وقیاس منطقی جبران کند وحفره ها را پر نماید درعلوم وقتیکه نقصی درجائی میبینند تجربه ومشاهده را مکرر میکنندتاآن نقیصه جبران بپذیرد اما در تاریخ چون این دو وسیله موجود نیست مورخ باستدل میپردازد اما از آنجا که غالباً دراین‌استدلالات شخص راه خطا میرود و کمتر کسی مصون از غلط مانده است باید چند چیزرا در نظر داشت .

۱ ـ هرچه از راه استدلال بمندرجات اسناد میافزائیم نباید عبارتش طوری باشد که خواننده گمان کند از سندی اخذ شده است .

۲ ـ اگر شخص مستدل در نتیجهٔ حاصله مشکوک است نباید وانمود کند که یقین دارد بلکه صراحة باید مورد ضعف را اعتراف نماید .

۳ ـ اگر فرضی کرده وآنرا مبنای تحقیقی قرار داده‌ایم نباید

بعد آن فرض را حقیقت واقع پنداشته و چنان قلمداد نمائیم که حق است از قضا طبیعت انسان چنین است که با فرضیات و مظنونات و وقتیکه انس گرفت رفته رفته آنهارا حقیقت تصور میکند مثل کسانیکه در فنی معین کار میکنند و عاقبت آنرا حق و باقی فنون را باطل می بینند .

دو قسم استدلال

۱ ـ استدلال سلبی ـ وآن چنانست که از عدم ذکر واقعه در اسناد حکم برعدم آن کنیم وبگوئیم اگر فلان حادثه رخ میداد البته ذکر میشد واین درست خلاف قاعدهٔ عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود است .

اگر هر حادثه در عالم مورد توجه مورخین قرار میگرفت و هرچه مورد توجه میشد در جائی ثبت میگردید و هرچه ثبت میشد بدست ما میرسید البته این استدلال مبنائی داشت اما تجربه نشان میدهد که بسیاری از حوادث کان لم یکن مانده و در جائی ثبت نشده است .

پس این قسم استدلال وقتی درست خواهد بود که شرایط ذیل صورت یافته باشد .

اولا باید قرائن قوی از خارج بدست آید که چنین حادثه رخ نداده ودر هیچ جا هم بثبت نیامده است .

ضعف این دلیل برحسب زمانها فرق میکند نسبت بادوارقدیم

که غالب اسنادش از بین رفته هیچ درست نیست زیرا که ما چیزی از قدیم نداریم که نبودن خبری را دلیل نبودن مطلق آن بگیریم اما نسبت بقرون معاصر که اسناد بسیار در دست مانده است تا اندازهٔ ممکن است آنرا قابل توجه قرار دهیم .

ثانیاً واقعه باید طوری باشد که قهراً توجه را جلب کرده و نوشتن مورخین را ایجاب نموده باشد . مخصوصاً در کتابی یاسندی که حق این بود که آن واقعه در آن مذکور میشد . بعبارت دیگر عدم مطلق خبر در اسناد موجوده هیچ چیز را ثابت نمیکنند اما عدم ملکه خبر در سندی از اسناد جالب توجه میتواند باشد . خلاصه این که استدلال سلبی یا قاعدهٔ سکوت در موارد ذیل درست است .

(الف) مؤلف بنابش ذکر نظایر آن واقعه بوده وطبعاً بایستی از آن حادثه هم اطلاع میداشت مثلا وقتیکه داریوش در کتب خود اسامی ایالات ایران را مرتباً ذکر میکند نبودن اسم یك ایالت دلیل نبودن آن جزء ایران تواند بود چنانکه بین صورت اسامی منقور در بیستون واسامی منقور درنقش رستم فارس این اختلاف هست و ازآن پی برده‌اند که بعضی ایالات درفاصلهٔ حجاری شدن بیستون و نقش رستم فتح گردیده وجزء قلمرو داریوش درآمده است .

(ب) واقعه طوری باشد که ازحیث آشکاری وعظمت واهمیت مطالب مؤلف ناگزیر بایستی از آن خبر داده باشد مثلا اگر در اقوام فرنك در قرون وسطی مجلس شورای دائمی و منظم میبود البته

مورخین بآن اشاره میکردند .

۳ ـ استدلال ایجابی آنست که از معلومی مجهولاتی را اثبات کنند مثلا واقعه را میبینیم ذکرشده است از آن استنباط میکنیم که چندین چیز دیگرهم باید واقع شده باشد اگرچه اثری دراسناد دیده نمیشود تکیه این عمل بر تشابه اعمال بشر است درهمهٔ ادوار زمان و اطراف مکان چنانکه قدما گفته اند حادثات حاضر نسبت بحوادث سابق اشبه من الماء بالماء هستند از روی علیتیکه در امور حاضر دیده میشود بروفق قیاس تمثیل حکم میکنیم که در گذشته هم میان اشباه آنها علیت برقرار بوده است پس ازوقوع حادثهٔ ماضی میتوان استنباط کرد که متعلقات و ملحقات آن هم حادث گشته است مثلا وجود شعررا درعهد ساسانیان جماعتی منکرشده اند ولی چون شعر وامنیت وتمدن وآب هوا باهم همراه هستند ووجود این عوامل در عهد ساسانی انکار پذیر نیست پس شعر هم اگرچه دیده نمیشود حتما موجود بوده است .

فصل چهارم

ساختمان تاریخ

ظاهراً بعد از آنچه گفته شد تکلیفی برای مورخ باقی نمیماند یعنی پس از انتقاد اسناد وجرح وتعدیل اخبار و تنظیم آنها ورفع نقصان اسناد بوسیلهٔ استدلال و فرض وحدس وقیاس علی‌الظاهر مورخ کاری ندارد جز آنکه محصول این زحمات را ترتیب داده هر یك را در مکان خود بگذارد وبگذرد .

اما در واقع چنین نیست با آن زحمات فقط موادی گردآورده ودر تنقیح آنها کوشیده است کار او شبیه کسی است که مصالح بنائی بسیار خوب از هرجا فراهم بیاورد ودر زمینی بریزد واحیاناً آنها را برهم بچیند ودسته بندی کند ،

البته این قسم جمع آوری را بنا نمیتوان گفت و برفرض که بنا هم باشد ساختمان درست وقابل زندگی نخواهد بود :

در تاریخ کمیت شرط نیست کیفیت شرط است اگر چهاراطاق مناسب بسازیم بهتر از ۴۰ اطاق بی تناسب ونا استوارست ،

مورخ باید زمان وشرایط زندگی خوانندگان را در نظر گیرد کتاب را از رطب ویابس وجزئی وکلی پر نکند زیرا که کثرت مطلب خود یکی از عوائق بزرك راه دانش ومعرفت است .

کسی منکر نیست که در پارلمان های ممالك دنیا مهمترین مسائل اجتماعی وسیاسی میگذرد اما کیست که دورهٔ صورت مجلس آن پارلمانها را بخواند غالباً ترجیح میدهند که خلاصهٔ ناقص و نادرستی را بخوانند تا اینکه خودرا در گرداب آن همه مطالب مبسوط بیندازند علم اساساً صرفه جوئی وقت است از مقدار کثیری تجارب ومشاهدات یك فرمولی کوچك استخراج میکنند که عصاره تفاصیل مقدم است .

از همهٔ معارف بشری تاریخ بیشتر دستخوش انباشتگی و اطناب است ؛ زیرا که گنجایش همهٔ حوادث جهان را دارد ومیتوان برمتن حوادث هزاران توجیه وتعلیل هم افزود وتاریخ چند برابر خودوقایع تواند شد .

پس باید مورخ از دو چیز یکی را بگیرد یا کتابش کامل و انباشته باشد ولی متروك و مهجور یا ناقص و موجز باشد اما مطبوع و مفید .

امور مربوط باحوال بشری چنان مختلف ودرهم است که یافتن فرمول کوتاهی برای آن بسیار دشوارست .

در هر فرمولی باید دو صفت منظور باشد یکی ایجاز دیگر دقت هر تاریخ جمع این دو صفت از مشکلات است زیرا که برای مختصر کردن باید از خیلی نکات چشم پوشید و صرف نظر کردن از آنها موجب حذف مختصات وقایع میگردد .

هر حادثه اختصاصاتی دارد که آنرا از نظایر خود امتیاز میبخشد وهمین جنبه هاست که برای تاریخ مفیداست ومورخ نباید آنها را قربانی ایجاز واختصار کلام کند .

تعادل

اخبارتواریخ قدیم راجع بجنگها وعزلها ونصبها وغیره ازحیث تفصیل باهم موازنه ندارند بعضی بقدری مبسوط ذکر شده است که شخص براجزاء آن کاملا استحضار حاصل مینماید وبرخی چنان باختصار گذشته است که نمیتوان چیزی دقیق از آن استخراج کرد پس اگر مورخی از روی آن اسناد قدیم بخواهد کتابی جمع کند بزحمتی فوق‌العاده می‌افتدزیرا که اگر از روی انصاف بنگرد جنگ این پادشاه وجنگ آن پادشاه یا تجارت این ملك وتجارت آن کشور دریك پایه‌از اهمیت هستند وهمه‌را باید بیك اندازه شرح وبسط داد وتعادل را محفوظ داشت لکن این تعادل تام امکان پذیر نیست زیرا که اسناد کافی برای بعضی نداریم اگر بخواهد مختصر را بپای مفصل برساند باید دست بدامان جعل بزند واگر سعی کند مفصل‌را بدرجهٔ مختصر بکشاند تمام مختصات و دقایق آن مطالب را باید حذف کند تا اینکه از او چیزی مبهم وبیفایده بماند .

بنا براین در تاریخ برخلاف سایر علوم اجرای قانون تعادل امکان پذیر نیست وایجاد ضررهم میکند باید مورخ تا اندازهٔ تابع اسناد خود باشد از اسناد مفصل خیلی بیشتر استفاده نماید وبحکم

ایجاز وتعادل از مطالب گرانبهای دقیق آنها چشم نپوشد اما این هم اندازه دارد.

مباحث تاریخی

چنانکه پیشتر هم اشارت رفت در تاریخ از دو نوع مطلب بحث میشود خاص وعام.

مطلب خاص آنست که جزئی حقیقی باشد وبر افراد کثیر منطبق نشود مطلب عام آن است که دامنهٔ وسیعی در زمان و مکان داشته باشد.

جزئیات

نوع اول که جزئیات باشد خیلی بیشتر مورد توجه تاریخ نویس قرار میگیرد زیرا که فقط همین جزئیات وجود محسوس خارجی دارند واعتبار ذهنی درآنها تأثیر نمیبخشد ازقبیل اشخاص واشیاء بیشماری که در هر عصر بازیگر صحنهٔ تاریخ بشمارند هر فردی از مردم زمان البته سهمی در تاریخ آنزمان دارد که بکلی ممتازاز غیر است ودارای اهمیت هم هست لکن اگر مورخ بخواهد بتمام این جزئیات برسد وتأثیر هریك را روشن کند وشرح بدهد مثنوی هفتاد من کاغذ شود واز کثرت پیچیدگی واطناب سخن رشته مطلب از دست او بدر میرود همچنین است شرح اشیاء وواقعات کوچك وحادثات جزئیکه البته همه در پیدایش تاریخ یك زمانی مؤثر بوده اند ولی مورخ باید عمداً آنها را ترك کند ودور بریزد.

کار مورخ دراین باغ گلچینی است وهنر او چیدن بوبا ترین گل هاست اگر توانست درمیان رجال وحوادث عهد مؤثر ترین را یافت وبشرح کیفیت تأثیر او ودامنهٔ نفوذ او پرداخت هنرمنداست واگر دراین گلچینی نتوانست اهم را از مهم تشخیص بدهد کاراو عبث و بیسود است این کار مهمترین قسمت تاریخ محسوب میشود زیرا که چنین افرادی بمنزله رشتهٔ نهانی تمدن و محرك باطنی حضارت هر عصری بشمار هستند یافتن آنها مثل یافتن قانون های طبیعی است که دایر مدار یك سلسله از حوادث هستند مانند قانون جاذبه وقانون تناقص قوه وغیره که تا پیدا نشده است آن دسته از حوادث مجهول وبی مبدأ وغایت نمودار میگردند بمحض اینکه قانون بدست آمد کلید فهم آنها پیدا شده است در تاریخ همچنین است اگر ما یك سلسله حوادث می بینیم که از درك آنها عاجزیم از آن جهت است که شخص یا واقعه اساسی را که سر چشمهٔ همهٔ این تحولات بوده پیدا نکرده ایم یافتن آن کلید فهم تاریخی است .

رجال

درباب تأثیر رجال درتاریخ بحث های ممتد شده است ومانیز در فصلی جداگانه درضمن شرح مؤثرات تاریخی شمه دراین باب خواهیم نگاشت در اینجا با اختصار باید گفت که کسی منکر تأثیر رجال نتواند شد البته آنقدر که کار لایل انگلیسی مثلا غلو کرده

ومردان بزرگ را سلسله جنبان قاطبه حوادث جهان شمرده است درست نیست .

مورخ پس از آنکه درمیان افراد کثیری که در برابر دارد رجل مؤثر را شناخت باید احوال او را روشن کند در اینجا هم نباید نویسنده هر چیز را که منسوب آن بزرگ دید بنگارد بلکه باید آن مرد را از جهتیکه مؤثردر تاریخ عهد خود شده است معرفی کند ودرجه ابتکار ومیزان نفوذ و غایت اعمال او را نشان بدهد سایر احوال خصوصی آن شخص را کنار بگذارد .

از جمله نکانیکه باید در نظر بگیرد بیان جنبه های ذیل است .

۱ ـ عقاید اساسی آنمرد نسبت بکاری که بهمت او انجام گرفته است ، زیرا که وقتی آن شخص را ما موجد آن چیز میشناسیم که ارادهٔ او و نیت او حقیقة در پیدایش آن مؤثر بوده باشد نه اینکه برحسب اتفاق چنین شده یا بغلط اینطور شهرت گرفته باشد . لوتر مردی است که افکار او نسبت بتجدید رسوم عیسویت و رفع بدعت های کاتولیکی معلوم است وتاریخ پروتستانها سراسر تحقق اراده ونیت ابتدائی او بوده است اما گفتار و کردار شیخ صفی - الدین اردبیلی موجد سلسلهٔ صفوی ومبدأ افکار مذهبی آنان بشمار نتواند رفت وبر فرض که شاه اسمعیل یا اخلاف او بعضی عقاید و اعمال خود را دنباله تعلیمات جد بزرگوار خود شمرده باشند

هیچکس در تاریخ نگفته ونباید بگوید که صفویه پرو گرام جـد خودرا بمنصهٔ تحقق رسانیده اند و کارگزاران شیخ اردبیلی بوده اند . پس کسی که تاریخ صفوی را بنگارد اگر بر فرض محال چنین فکری برایش پیدا شود راه غلط رفته است عظمت شیخ ـ صفی الدین درمبدأ بودنش برای افکارسیاسی ومذهبی دورهٔصفوی نیست بلکه در مقام ارشاد وتقوای شخصی خوداو ست و البته در تاریخ عرفانی ایران محترم است وباندازهٔ خودش مقامی دارد .

۲ ـ نظراو نسبت بحقایق حیات ـ مردی که ما او را در تاریخ بزرگی میستائیم واو را منشأ تمدنی خاص میدانیم بایدنسبت بحیات فردی واجتماعی بشر دارای مسلك و نظر خاص باشد پس مورخ باید این جنبه از آراء اورا تحقیق کند .

۳ ـ درجهٔ دانش وذوق او ـ مورخ باید پایهٔ معرفت وعلو افکار آن مردرا بطورکلی روشن کند وذوق اورا آشکار سازد .

٤ ـ خصلت مسلطهٔ براو ـ هرخصلتیکه بر شخص مستولی باشد اعمال او را برنك خود درمیآورد باید تحقیق شود که چگونگی آن صفت غالب چیست مثلا اگر سریع الغضب استاگر ترسو است اگر متلون وهردم خیالاست اگر قوه وهم براومسلط است اگر احتیاط کار است اگرشهوت پرست وحریص استتاریخ عهد او برنك آن صفت درمیآید .

در دنباله این مبحث باید ذکر اشتغالات عادی او طرزرفتار

اورا با دوستان وزیر دستان وژاو دستان بیان کرد .

اما باید دید که ازچه راهی باید این قبیل اسناد را بدست آورد اکثر این سنخ تحقیقات جنبه ادبی دارد وآنها را علمی نمی توان دانست برای اینکه دراین امر حتی الامکان بصحت نزدیک تر بشویم وسیمای رجال تاریخی را تحقیقاً بتوانیم رسم ونقش کنیم بایددو نکته را در نظر گرفت .

۱ ـ اظهارات آن شخص را دربارهٔ خودش نباید باور داشت وسند قرار داد .

۲ ـ از آنجا که صنف تیاتر و رمان نویس ما را عادت داده اند که اشخاصی را بسازیم واحوال و افکار منظم ومنطقی بآنان نسبت بدهیم غالباً در ترجمهٔ احوال رجال تاریخی هم باشتباه افتاده سعی میکنیم باموادی قلیلیکه در دست داریم حدساً اخلاق و افکار آن مرد را درست کنیم هر قدر سند کمتر باشد این با فندگی خیالی آسانتر میگردد وچون اشخاص که ساختهٔ خود ما هستند منطقی تر ومنظمتراز اشخاص خواهند بود که حالات آنها فقط مستند بمندرجات اسناد است غالباً فریب خورده دراین آدم سازی افراط میکنیم بتهائیرا که خود ساخته ایم میپرستیم و بحقیقت وجود آنها ایمان میآوریم مردان قدیم را منطقیتر و منظمتر مییابیم و بهتر آنها را میشناسیم تا مردمان عهد جدید علت این است که آن رجال قدیم را ما خود ساخته ایم .

پس خلاصه این شد که در جزئیات تاریخ باید سعی کرد از

میان انبوه اشخاص واشیاء آنها را که مؤثرتر درتاریخ بوده‌اند گرد آورد ودر بیان حالات آن افراد منتخب هم آنچه مربوط بموضوع بحث است باید بیشتر محل اعتقاد قراربگیرد ودر ضمن نگارش ترجمه احوال اشخاص نباید هرگز سند را منحصر باقوال خود گوینده خاصه اگر شاعرباشد نمود وهرگز نباید مردانیرا که خودساخته‌ایم حقیقی پنداشته و دیگرانرا هم بخواهیم بحدس و فرض خود معتقد کنیم .

کلیات

قسم دوم از مطالب تاریخی کلیات است ومراد از کلی دراین جا مطالبی است عام ودامنه دار که شامل زمانهای دراز و مکانهای وسیع میشود . مثل عادات ومذاهب والسنه ورسوم وغیره‌مورخ که بخواهد این مطالب را هم شرح بدهد وکتاب خودرا ازخشونت جزئیات خلاص کرده سیمای علمی ببخشدناچار است که دراین‌قبیل مسائل عام هم وارد شود اما در این باب هم باید گلچین باشد نه هیزم کش . یعنی باید نظمی درکار خود بدهد که‌از اطناب احتراز بجوید وچون بحث ازیك رسم عامی میکند نخست باید این نکاترا در نظر بگیرد .

۱ ـ زمان ـ آغاز این رسم کی بوده، دوام آن دریك قوم و نفوذ آن درچند قوم چه بوده است، آیادر این مدت بیك نهج‌مانده است یاتحولی در او رخ داده است، اگر باقی مانده است علت‌این

ثبات چیست واگر تغییر کرده است سبب تغییر چه بوده ودرچه‌چیز هائی تغییرات آن نمایان است . مثلا درباب مذهب میترا (مهر) باید دید مبدأ آن کی بوده چه اقوامی تحت سلطهٔ آن آمده اند تبدلاتی که در ایران ورم وآسیای صغیروغیره یافته چه بوده است کی ضعیف شده کی منسوخ گردیده‌است وآیا باز ماندهٔ آن هنوز در ایران یاجای دیگر دیده میشود یا نه .

۲ ـ مکان ـ محلی که از آنجا نشأت کرده نواحی که تحت تأثیرخود آورده وامثال اینها مثلا نخستین‌آتشکدهٔ ایران در کدام مکان ساخته شده نقاط دیگر که بعدآتشکده بر آوردند کدامند درواقع بایدنقشهٔ جغرافیائی آن مطلب را از روی سعهٔ مکانی و تشعبی که یافته رسم نمود .

۳ ـ احوال آن حادثه عام ـ در هر امر عمومی چند مرحله میشود تشخیص داد که بمنزلهٔ ادوار زندگانی آن است یکی دورهٔ ظهور ، چگونه از شخص مبتکر ظاهرشد چگونه بدیگران سرایت کرد وچگونه جماعتی کثیر بآن گرویدند . دوم دورهٔ رشد و جا افتادگی ، هر مسلکیکه در جائی رسوخ یافت رفته رفته قوهٔ میشود از قوای اجتماعی و کم کم اشخاصی آنرا وسیلهٔ انتفاع خود قرار میدهند متولی وسرپرست آن میگردندودر نتیجه دارای قدرت مادی یا معنوی میگردند .

سوم دورهٔ انحطاط یا مرگ ـ آن مسلك یا از فرط انبساط

تجزیه می یابد و پژمرده و متلاشی میشود یا بچیز دیگری مصادف میگردد وازمیان میرود دراین حال قانونیکه دایر مدار امو بود بهم میخورد مردم سر از اطاعت سر پرستان میکشند وآن بازار بسته می شود.

چهارم دوره اصلاح - گاهی اتفاق میافتد که مردان بزرگی پیدا میشوند آن مسلك یا مذهب فرتوت بهم خورده را پیوندهائی میزنند و اصلاحی میکنند چنانکه جوانی ازسر میگیرد.

پس مورخ در هنگام بیان این قبیل امور عام باید از این سه دستور پیروی کند تانظمی در گفتارش پیدا شود.

غایات

اگر مورخ میتوانست که علت فاعلی هر حادثه را دریابد کار او آسان وعلم او شبیه علوم دقیقه بود و بخوبی از عهدهٔ دسته بندی حوادث برمیآمد زیرا که آنچه متعلق بعلت فاعلی واحد بود تحت یك عنوان در میآورد ولی چنانکه گفتیم غالبا این راه براو بسته است ناچار باید بنتایج وغایات امور بنگرد وسیر قهقرائی کرده آنچه ناظر باین غایت ومتوجه این فرجام بود جمع کند وتحت عنوان واحد قرار دهد باین ترتیب روش خاصی برای دسته بندی حوادث پیدا میشود در این اسلوب هر چیز که غایت ظاهری ندارد باید متروك شود.

نمونه گیری

گاهی مورخ ناچار است ازمیان عدهٔ کثیری حوادث فقط

بذکر چند چیز اکتفا نماید در این صورت چه باید بکند البته گفته میشود که هرچه مهمتر است باید بگیرد تا باندازهٔ برسد که در نظر دارد چنانکه کسی چیزی را غربال میکند وآن غربال شده را باز در پرویزن خردتری می بیزد و این کار را در پرویزن های خردتر و خردتر ادامه میدهد تا اینکه مقدار قلیلی باندازهٔ معین بدست آید .

اما در تاریخ این تشبیه صحیح نیست نه هرچه مهمتر باشد باید نگاهداشته شود بلکه باید ازهر سنخ حادثه یك یاچند خبررا اختیار کردتا اینکه برای هریك ازشئون اجتماعی نمایندهٔ زبان داری بدست آید مثلا در تاریخ عهدصفویه اگر کسی فقط بلحاظ اهمیت بنگرد البته باید احوال سلاطین واخبار جنگهارا ردیف کند تا باندازهٔ که شالوده کتاب او گنجایش دارد لکن این چنین تاریخی مثل تاریخ های سابق میشود که آنهارا تاریخ جنك میگفتند ابداًاز اوضاع عهد صفویه نمونهٔ کاملی بدست نمیدهد .

اما اگر کسی تمام شئون اجتماعی وسیاسی ودینی وصنعتی و علمی صفویه را دسته بندی کرد وبرای هریك اخباری واسنادی گرد آورد این کتاب بهتر از کتب سابق الذکر نماینده دوره صفوی خواهد بود اگرچه در ترجمهٔ حال شاه طهماسب وشاه عباس یا در کیفیت جنك ازبکان وترکان کوتاه تر از کتب سابق بوده باشد

بنابراین یکی از اسلوبهای اختیار اخبار اسلوب نمونه گیری

است که از برای هریك ازمظاهر روح اجتماعی نمونهٔ یافته بذکر آن بپردازند .

برای گرفتن نمونه باید همیشه در نظر داشت که این مشتها باید واقعاً نمونه خروار باشند آنهارا باید از نقاط مختلف وادوار مختلف گرفت که دور از هم باشند وهریك ازنظری اخذشده باشند

تعمیم

مبنای تعمیم براین است که چند چیز که درصفتی باهم شریك باشند درهمه چیز باهم یکسان هستند وتحت یك عنوان می توانند درآیند اماغالباً این نظر درست نیست زیرا که مابه الاشتراك ممکن است عارضی باشد وحکایت از اقتضای ذاتی ننماید این خطا بیشتر در مواردی رخ میدهد که مورخ عادات وعقاید طایفهٔ از یك قوم بزرك را بر تمام آن قوم حمل کند چنانکه هر و دوت یونانی از استماع احوال طایفه ماد احکامی نسبت بهمه ایرانیان رانده است بسیار اتفاق میافتد که از مسافری میپرسند ملت ایطالیا یا اطریش یا آلمان را چگونه یافتی واو برحسب اطلاعی که از حالات یك یا چند نفرازاین دوملت پیدا کرده است حکمی کلی وعام میکند مثلاً گوید مردم ایطالیادر قمار بدحسابند واهالی اطریش جزغیبت کاری ندارند یا مهربان تر از مردم ژاپون وراستگوتر از اهل سوئد درعالم نیست

علت این اشتباه آن است که صفات مذکور برافراد یااحزابی صدق میکرده وشامل همه اهل مملکت نبوده است بنابراین بایداز

الفاظ کلی وعام که عنوان طبقات است احتراز جست مثلا اگر بگوئیم آریائیها چنین وچنانند عیسویان ورومیان چنین وچنانند غالباً این احکام بر خطاست .

دیگر اینکه صفات ومحمولاتی که برای تعمیم میگیریم بایداز نوادر نباشند زیرا که بر نادر حکم نتوان کرد چنانکه کسی بگوید دیلمیان دشمنان خودرا با تدبیری خاص دفع میکرده اند جماعتی را در نهان بر بالائی فرستاده مأمور گرد وخاك برانگیختن می نمودند تا دشمن تصور کند خلقی بیاری دیلمیان آمده است وبگریزد البته این حکایت درست است اما فقط درعهد رکن الدوله دیلمی هنگام طرد مهاجرین خراسانی واقع گردید وامری نادر بوده است اتفاقاً اسناد تاریخی قدیم ازاین قبیل اخبار نادر پر است و برای مورخ جدید مایهٔ لغزش بسیارمیشود زیرا که نویسندگان قدیم چون تاریخ را جزء ادبیات میشمرده اند ومقصودشان تأثیردر نفوس خوانندگان بوده غرایب واعاجیب را بیشتر ذکر کرده اند تاامور عادی را چنانکه اکثر مطالب آنها استثنائی ونادرالوقوع است .

اغماض از نادانی

مورخ غالباً نسبت بمعلومات خود بسیار خوش بین ونسبت بمجهولات خود بسیار سهل انگار است بعبارت دیگر مورخ از نادانیهای خود بسهولت چشم پوشی میکند. وقتیکه عصری ازاعصار را شرح میدهد البته عبارات اوهمه مأخوذ از اسناد موجودی است

که فراهم آورده است چون آن عبارات بهم پیوسته شد گمان می کنند که حقیقة آن عصر ماضی را زنده کرده است غافل از اینکه مجهولات بسیار داشته وآنهارا ابداً متذکر نشده است و اینکه در طرح تاریخی خود نقصانی نمی‌بیند از آن سبب است که نقط معلوم ها را ردیف کرده است مثلا کسی اوضاع عهد ساسانیان را بنا بر اسناد موجود مینویسد وتألیفی مرتب ومنظم میسازد و چنان میپندارد که حق سخن را ادا کرده وحقیقة کتاب او آینهٔ عهد ساسانی است است لکن غافل ازاین است که چیزهای اساسی بسیاررا چون سندی نداشته ترك کرده است مانند احوال اقتصادی آن عهد یاقوانین زناشوئی وتدبیر خانوادگی آنزمان . . . . در صورتیکه این امور منروکه خود اصل تاریخ بوده اند وتاریخ بی این امور بقول منوچهری « چوبی دستهٔ سبوی » است .

پس بچه حق او کتاب خودرا باید تاریخ ساسانیان بخواند در صورتیکه محور های امور اجتماعی را ذکر نکرده است .

اهمیت وقایع تاریخی باین نیست که اسناد موجوده بیشتر و مفصلتر ازآنها سخن رانده باشند بلکه هر چیزی بالـذات دارای اهمیت واعتباری است خواه اسناد آنهارا باجمال گفته باشند خواه بتفصیل مثلا در تاریخ سلاطین غزنوی شعر ازهر چیز بیشتردارای اسناد است اما البته شعر ازهمه شئون اجتماعی آنزمان بالاتر ومهمتر نبوده است پس مورخ نباید فریب کثرت تفصیل رادر اسناد راجع

بیك مطلب یاچند مطلب بخورد وآنها را مهمتر ازهمه بشناسد بلکه باید بداند واقرار کند که جای فلان مسئله اساسی خالی است ودریغ است که سندی برای آن نمیتوان یافت در صورتیکه وجودآن عقلا ضروری است مانند اقتصادیات وتجارت وفلاحت وغیره که هیچ تمدنی از آن خالی وبی نصیب نیست .

فصل پنجم

مؤثرات تاریخی

بعضی از حکماء بر آنند که لامؤثر فی الوجود الاالله مشیت ازلی او بهرچه تعلق گرفته در مسیقات معلوم خود قدم در عرصهٔ شهود خواهد گذاشت اراده او است که قافله حوادث را زمام گرفته از منزل نیستی بمرحلهٔ هستی این جهانی میکشاند هیچ برگی از درخت نمیافتد مگر آنکه خواست او چنان اقتضا کرده باشد آورنده و برنده اشیاء او است ونگاهدارندهٔ هستیها هم او است

باندك التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند ازهم فرو ریزند قالبها

پس تاریخ جهان آثار تجلیات اراده او است او میخواهد که فلان حادثه رخ دهد یامعدوم شود کشوری بدست سلطانی بیفتد و تمدنی محو وزایل گردد وحضارتی جدید قدم بمیدان نمایش گذارد کوچك ترین و بزرگترین حوادث بسته بخواست او ست و بشررا مجال چون وچرا نیست .

از این مقدمه کلی که در جای خود صحیح است مورخان هرقومی چنین نتیجه گرفته اند که قوم آنها برگزیده خالق ومقصود از آفرینش ومرکز حوادث است وسایر ملل بطفیل وجود او در جهان هستند .

مورخان قدیم عیسوی معتقد بودند که غایت ایجاد جهان و پیدایش حوادث این است که نقشه اصلی خالق تدریجاً تحقق یابد وقصد نخستین او صورت وقوع گیرد غایت ایجاد ظهور مسیح است پروردگار عالمیان این همه مقدمات را فراهم نکرده بود مگر برای اینکه مسیح ظاهر شود اما پیش از پیدایش او لازم بود که جهانیان گرفتار ظلمها وبدبختیها شوند واحتیاج خودرا بآن وجود مقدس احساس نمایند پس افراد بشررا خداوند آزاد گذاشت تادر دریای فسق وفجور فرو روند ودر ظلم واعتساف مبالغه کنند آنگاه وسیله انتقامی فراهم آورد وطوفان نوح را برجهان مستولی کرد صدسال بعداز این عذاب خداوند عذاب دیگر فرستاد وآن تبلبل السنه بود که در بابل واقع شد سیصد وپنجاه سال بعداز طوفان ابراهیم تولید یافت و رفته رفته ملت اسرائیلی که ملت خدائی است تشکیل پذیرفت انبیاء دراین قوم ظهور کردند وقوانین الهی را تعمیم دادند سرگذشت این قوم اصل تاریخ است .

دول ومللی که بااین طایفه وعیسویان که دنباله آنها بشمارند خصومت ورزیده اند بهلاکت افتاده اند چنانکه کورس - راخدای

برای نجات اسرائیلیان بر بابل مسلط کرد وروم را برای خاطر شهداء مسیحیت برباد انقراض داد .

معروفترین این مورخان بوسوئه (۱) فرانسوی است که کتابی در تاریخ عمومی نوشته و محور سرگذشت جهان را قوم اسرائیلی وغایت پیدایش حوادث را ظهور عیسی شمرده است قول او دراین باب چنین است ،

پس خدای تعالی که میخواست دول وممالک بزرگ دنیارا برای تنبیه یا تقویت ملت خود (بنی اسرائیل) بکار برد ومیخواست که مردم را از این قصد خود آگاه کند انبیاء را مأمور کرد تا بمردم آگاهی دهند باین سبب وجود تمام دول عظیم قدیمه طفیل وجود قوم بنی اسرائیل بوده اند وعاقبت این دول را پیغمبران اسرائیلی پیشگوئی کرده اند .

اما خداوند همیشه قصد خودرا بوسیلهٔ انبیاء بیان نمی کند شخص هوشیار باید از احوال دول قدیم عبرت بگیرد وبداند که نظیر این عواقب برای هردولتی هست مقصود خداوند از این حوادث که تولید میکند این است که سلاطین دو مطلب را بدانند:

۱ ـ سازندهٔ دولت ها و فرازندهٔ سلطنت ها اوست و بهر که بخواهد نعمت میدهد .

۲ ـ خداوند این دولت ها را برای آن ساخته است که هر یك در زمان معلوم ودر نوبت معین خدمتگزار ملت برگزیدهٔ او باشد .

---

(۱) Bossuet

این بوده است راه‌حلی که تاریخ نویسان سابق برای مسائل فن خود یافته ودر برابر پرسش های تاریخی این گریزگاه را تعبیه کرده بودند زیرا که هر پرسش علت جویانه در برابر جواب «خدا چنین خواسته» خاموش تواند شد لکن در ادوار اخیر جماعتی از دانشمندان بر آن شدند که این قبیل پاسخها با اینکه درست و صحیح است برای بشر قیمت علمی ندارد .

انسان از جستجوی علل تاریخی مرادش پیدا کردن وسیلهٔ است که او را در میدان حادثات حال واستقبال راهنمائی کند وچنانکه در علوم طبیعی معمول است علتی را میجوید که بیاری آن مصائب را دفع ونعمت هارا جلب واز خطرها احتراز کند بعبارت دیگر باید علل قریب تر را یافت که شناسائی آنها اسباب تسلط بر طبیعت گردد .

پس مورخان دانا در صدد برآمدند که از علل نزدیکتر فحص کنند وهر طایفه دراین باب اعتقادی یافتند .

از میان اسباب مختلفی که مورخان بتأثیر آنها معتقد شده‌اند چند سبب که عمده تر است بسبیل مثال دراینجا ذکر میشود زیرا که بازگشت اکثر بآنهاست ووجه حصر در آن اسباب بقرار ذیل تواند بود :

۱ ـ الف (الف) امور مادی ، اقلیم ، اقتصاد ، نژاد ، رجال ـ

۴ ـ ماسوی الله (ب) امور معنوی ، مذاهب ، صور مفارق نفس کلی .

اگرچه بیان وافی از هریك از این مؤثرات مستلزم تألیفی مبسوط است لکن محض نمونه مثالی چند میآوریم که آراء محققین تاریخ جدید معلوم شود .

۱ ـ اقلیم ـ مراد از این لفظ یونانی تأثیرات آب وخاك وهوا وبطورکلی عوامل طبیعی وجغرافیائی است در سر نوشت اقوام واین مسلم است که اوضاع ارضی مانند بلندی وپستی واحوال آب وهوا چون خشکی وتری وقوت وضعف خاك وسردی و گرمی مناطق ونزدیکی ودوری بدریاها و دسترس داشتن بجدولها و نهرها و بندرگاه های محفوظ وامثال اینها از اسباب ترقی وتوسعه تمدنها و درویشی وتوانگری کشور ها وبرد باری یا سبکساری مردمان است سرزمینی که دستخوش هجوم آفات ارضی وسماوی از باد وطوفان وبرف وملخ وطاعون وغیره است البته حال ساکنانش قابل سنجش با اهل کشوری نیست که از حیث طبیعت چهره خندان خودرا باو نموده است « تأتیها رزقها رغداً من کل مکان »

گرفتاری در چهار موجهٔ این حوادث از طرفی مردمان را ورزیده وبرد بار ودلیر میکند واز جانبی محتاج بحمله وچپاول همسایگان مینماید برخلاف ساکنان نقاط معتدل وپربرکت و برومند که طبیعت متکفل روزی دادن آنهاست از کوشش باز میمانند واوقات خودرا

صرف تفکر و پرورش خیالات هنرمندانه‌می نمایند برای اینکه کاملا از این مبحث آگاهی حاصل آید محض نمونه ممکن است جلد اول از کتاب تاریخ تمدن انگلستان تألیف بوکل انگلیسی مطالعه شود که کنجکاوی هرچه تمامتر کرده و نه تنها مبنای ترقیات مادی را بر آسایش اقتصادی ووضع جغرافیائی گذارده است بلکه پیدایش افکار علمی وصنعتی را نیز باین قبیل ظهورات طبیعی وجغرافیائی منسوب کرده است .

۲ ـ اقتصاد ـ گروهی از علماء دایر مدار تاریخ بشر رافقط امور اقتصادی دانسته اند در این باب کتاب های کارل مارکس و سایر پیشروان اجتماعیون واشتراکیون مشروحترین مثال است

۳ ـ نژاد ـ جماعتی از دانشمندان که معروفتر ازهمه کنت دوگوبینو است که در صد سال قبل از طرف فرانسه در ایران سفارت داشته و کتب معتبر راجع بایران نوشته است صفات وخواص نژادی را محرك اعمال ملل وسازنده تاریخ جهان شمرده اند. چهار نژاد بزرك بشری وشعبه های این چهار نژاد را تا اندازهٔ که امکان داشته مورد مطالعه قرار داده هریك را صاحب صفاتی ومأمور بانجام اعمالی شمرده‌اند نژادآریائی رایك وظیفه‌ونژاد زرد را وظیفه‌دیگر یهودرا کاری وژرمن را شغلی در عالم مقرر است تاریخ جهان خلاصهٔ ظهور این خواص نژادی است .

٤ ـ رجال ـ بعضی از دانشمندان که کارلایل حکیم انگلیسی

فرد کامل آنان است نیروی ارادی رجال بزرك را سلسله جنبان حوادث تاریخی شناخته وعالم را بازیچهٔ این ارادات وآرزوی‌های توانا دانسته اند وگفته اند که تاریخ بشر باوجود رنگارنگی وقایع واختلاف حوادث آن چون بدقت نگریسته میشود مرکب ازرشته های عمده است که حوادث کوچك بآن پیوسته وآویخته اند ودنبالهٔ این رشته های بزرك را چون بگیریم عاقبت بیك ارادهٔ توانا وفکر خلاق وخیال پهناوری میرسیم که او مبدأ وآغاز آن رشته بوده است پس تاریخ نویس باید تفحص کند که درکجا این اراده های قوی مستور مانده اند باکشف آنها موفق بکشف علل حقیقی میگردد این بود بطور خیلی خلاصه ذکر اسبابی که ما آنها را در تقسیم نخستین خود اسباب مادی نام نهادیم .

دستهٔ دوم از اسباب که باز گروهی از مورخان بآن تعلق دارند امور معنوی است .

۱ـ مذاهب ـ تأثیر دیانات ومذاهب در سرنوشت اقوام‌وتاریخ جهان نمایان است چه بسا ملل خاموش و ناتوان که از گرویدن بدینی جدید تبدیل خصال داده توانا وخروشان گشته اند مانند‌اعراب پیش از اسلام وعرب بعد از اسلام این مؤثر بودن افکار مذهبی در تاریخ صرف نظراز حقانیت یا بطلان آن است مورخ مذهب‌رایکی از عوامل اساسی تاریخ میداند نه از جهت حق یا باطل بودن آن چنانکه مورخان قدیم بیان میکرده اند بلکه از این جهت که قوهٔ

است درعالم وملل را براهی که میخواهد میکشاند خواه منشأ آن وهم وخیال باشد . خواه امر حقیقی یکی از دانشمندان تمدن فعلی اروپا را که کوشش دایم وحرکت سریع اساس آن وجمع مال واستحصال مواد غایت آن است نتیجهٔ تعلیمات مذهب پرتستان شمرده است . گوید پیشوایان نخستین این مذهب درقرن ۱۶ میلادی این عقیده را رواج دادند که خداوند تبارك وتعالی چون بشر را گناهکار دید اورا در عالم محکوم بکار ورنج وزحمات کرد تا با کوشش روز افزون گرد گناه را از جامهٔ روح خویش بسترد پس بر هر فردی لازم است که بر کوشش و کسب و رنجبر داری بیفزاید نه برای تحصیل مال و استفاده از نعمت ثروت بلکه برای کشتن نفس و تطهیر باطن ، پیش از پرتستانها مذهب کاتولیك براین بود که انسان باید بقدرمعاش خود کسب کند وباقی عمررا فقط صرف اوراد واذکار وعبادات و تفکرات مذهبی نماید لکن پرتستانها کسب را ازعبادات بزرك شمردند واین اصل پایهٔ متین سرمایه داری وثروتمندی اروپا شد تغییریك فکر دینی منشأ این انقلاب بزرك در سیاست واقتصاد وتمدن جهان شده است .

در ردیف این عامل دینی ومذهبی باید افکار بزرك سیاسی واجتماعی را نیزقرار داد که تغییر دهندهٔ مادیات جهانند طرفداران این عامل گویند دلیل اصالت این سبب وتفوق آن بر اسباب مادی سابق الذکر این است که برای خاطر این دعوتهای دینی یا علمی مال

از آن امور مادی میگذرند ودر آنها تغییر میدهند شکی نیست که گوشت ازلذیذ ترین غذا هاست ولی تأثیر دیانت آنرا درهندوستان برای جماعتی کثیر حرام کرده است در میان همهٔ اقوام وحشی جزایر محرماتی هست که آنها را تابومی خوانند و منشأ آن تعلیم مذهبی است .

۲ ـ صور مفارق ـ جماعتی از مورخان بتقلید گروهی از حکماء معتقدند که آنچه دراین صفحه دنیای ناسوتی رخ میدهد و واقع میشود تجلی صوری است که بالفعل درعالم بالایا ملکوت یا عالم‌دهر موجودند وچون متوجه ظهور دراین جهان میشوند تنگنای قالب ماده آنها را ضد و نقیض یکدیگر میکند و تزاحم و تخالف درمیان آنها میاندازد مرجع تاریخ باین عوامل مجرد است که بیك لسان آنها را صور وباصطلاح دیگر مثل میخوانند دراروپا فلاسفهٔ که ازسرچشمه افکار افلاطون یاارسطو سیراب شده بودند این مطالب را شرح و بسطی داده و در تاریخ مسلکی خاص کرده اند که مرشد بزرك آنان را هگل و شاگرد اورا رانکه باید دانست که صفحه روزگار را میدان ظهور صور پنهانی دانسته ومحل ظهور را نژاد ها و قوم های مستعد شمرده اند که رفته رفته مأموریت خود را بانجام میرسانند البته قول هگل که حکیمی بسیار عمیق است باین سادگی قابل تعبیر نیست و مراد او از صور و مقصود او از مأموریت ملل باین اختصار معلوم نتواند شد ولی مذهب او شباهتی

با آنچه گفته شد دارد ـ درایران نیز این قبیل اقوال رواج داشته است واز اصول فلسفی و عرفانی بوده است چنانکه وجودات این جهانی را مظهر اسماء الهی شمرده اند. صورتی درزیر دارد آنچه در بالاستی.

این رأی در اکثر کتب حکمت و عرفان ایران دیده می شود وما برای نمونه قول داود قیصری را درشرح فصوص الحکم محیی الدین نقل میکنیم.

کل ماله وجود فی العالم الحسی هو موجود فی العالم المثالی دون العکس لذلك قال ارباب الشهود ان العالم الحسی بالنسبة الی عالم المثال کحلقة فی بیداء لانهایة لها اما اذا اراد الحق تعالی ظهور مالا صورة لنوعه فی هذالعالم فی الصور الحسیة کالعقول المجردة و غیر ها یتشکل باشکال المحسوسات بالمناسبات التی بینها و بینهم وعلی قدر استعداد ماله التشکل.

چون بنا براختصار است از کیفیت تجلی اسماءالله الحسنی و دوره حکومت هراسمی در این عالم که در کتب عرفانی مبسوط است ذکری نمی کنیم. بنابراین اصل اگر کسی بخواص اسماء یاطریق افاضهٔ صور یاوقت تجلی مثل آگاه و عارف باشد میتواند اسرار روزگار و پیش آمد حوادث را دریابد.

۳ ـ نفس کلی یاحیات ـ بعضی ازدانشمندان اخیر که پیشوای آنان هانری برگسون فرانسوی حکیم معاصر است ازراه دیگر علت

جوئی از حوادث کرده و گفته اند اگر در تاریخ ممکن نیست قانون عام وکلی شبیه علوم طبیعی بدست آورد لااقل ازراه علم‌الحیات یا بیولوژی میتوان نوامیس کلیه را که داین مدار امور فرد و اجتماع است کشف کرد.

این حکیم درکتاب دو چشمه اخلاق و دین گوید معروف است که در تاریخ جزری ومدی هست هر عملی را که ازیك جهت بکشانیم عاقبت تولید عکس العملی از جهت مخالف میکند وهمین عکس العمل پس ازچندی ایجاد عکس العمل جدیدی درسمت مخالف خواهد کرد ابد الاباد این شاقول درنوسان خواهد بود ولی تفاوت میان هیئت اجتماعی بشر که مثل لنگر ساعتی در حرکت نوسانی است باخود لنگر ساعت این است که جامعه دارای حافظه هم هست و ساعت حافظه ندارد پس هر وقت که عملی مبدل بعکس خود شود لطایفی را که درحرکت نخستین کسب کرده باخود همراه می آورد ودرواقع حرکتی در جوهر او پیدا شده است ودرحرکت دوم غیر از حرکت نخستین است.

ازجهت همین ترقی که درهرعمل وعکس‌العملی برای موجود زنده حاصل میگردد گویند تشبیه حرکت نوسانی جامعه یا فرد انسانی بلنگر ساعت درست نیست زیرا که آن لنگر ترقی نمی کند ودائما دریك سطح میآید ومیرود پس باید حرکت نوسانی جامعه‌را بخط مارپیچ متصاعدی تشبیه نمود.

حال باید دید سبب این عکس العمل ها چیست ؟ سبب آن از جنس عوامل معرفت النفس واجتماعی است هر فرد یا جامعه که دیر زمانی برای تحصیل لذتی و راحتی بکوشند و با رنج بسیار و انقلابات شرر بار دامن کام را بکف آرد چیزی نمیگذرد که از آن سیر میشود رفته رفته بدی های حالت سابق را فراموش میکند وخوبیهای آنرا بچشم مبالغه مینگرد و کم کم مایل بعود حال نخستین میگردد و چون دوره عمل وعکس العمل های اجتماعی طولانی است غالبا آن نسلی که انقلاب کرده و تغییر وضع داده میرود و نسل جوان وارث آن میشود اما این جوانان که مصائب قدیم و مشقت تبدیل آن اوضاع را نچشیده اند نمیدانند پدر ها چه خون جگر ها خورده اند تااین نعمت بآنها رسیده است مانند ماهی که درآب است و قدر آب نمیداند ازحالت جدید سیر میشوند و ناراضی میگردند تدریجاً این عدم رضایت ها فراهم آمده انقلابی تولید میکنند و باز وضع قدیم یا چیزی شبیه بآن ظاهر میگردد با این تفاوت که فرد یا جامعه از تجارب دوره پیش نصیب کامل برده و ترقی واقع شده است .

این قانون ونظایر آن حتمی وقطعی نیست درتاریخ حوادث عالم جبر حکمفرمائی ندارد هیچ مانعی نیست که ارادهٔ توانای فردی یا افرادی از بشر آنرا بهم زند و از پیش برندارد پس قوانین تاریخ قطعیت و ضرورت ندارد اما قانونهای علم الحیات

قطعی و ضروری هستند و چون جامعه بشری از مقتضیات حیات و ازایجابات نفس کلی است پس امور جامعه بشر را قوانین بیولوژی اداره میکنند . اگر درتحولات موجودات حیه قانونی هست یعنی قوهٔ آنها را پیش میراند باید قبول کرد که فرد یا جامعه انسان هم تابع آن قوانین میباشد پس با این مقدمه باید دید قوانینی که دایر مدار تکامل موجودات زنده است مثل نبات وحیوان وانسان چیست .

قانون ثنی (۱) برکسون گوید در محل خود ثابت کرده ایم که جنبش حیاتی در هر یك از مراتب موجودات زنده متوجه این است که از واحد کثیر بسازد . نخست یکی است بعد شعبه های متعدد مییابد هر شعبه بسمتی میرود وچیزی جداگانه میشود چنانکه در روئیدن نبات این حال محسوس است .

جوهر حیات دارای کمالات بسیار است چون بشعبه هائی تقسیم شود در هر جا خاصیتی بروز میدهد چنانکه بعد از تشعب چون باو نگاه کنیم کثیر است و قبل از تشعب واحد است فرض کنیم درعالم رنگی جز نارنجی وجود ندارد آیا دراین صورت کسی خواهد گفت که او مرکب ازسرخ وزرد است اما اگر سرخی و زردی باشد طبعاً نارنجی از این دو رنك مرکب خواهد بود . آن نارنجی اول را از دو لحاظ میشود نگریست یکی از لحاظ سرخی یکی ازلحاظ زردی . حال فرض کنیم که این سرخ وزرد

(۱) Loi de dichotomie

ازاشتداد نارنجی پیدا شده اند یعنی نارنجی اصلی اشتداد یافته و بدو شعبه تقسیم گردیده است یکی سرخ ویکی زرد این مثال اخیر بهترین مبین قانون تثنی است .

اما محتاج بخیال وفرض نیستیم یکی ازامور نفسانی را مثل عمل ارادی ملاحظه کنیم جماعتی از علماء روانشناسی اراده را ترکیبی ازاعمال عصبی ارتجاعی دانسته اند جماعتی دیگر اعمال ارتجاعی عصب را تنزل قوهٔ ارادی بشمار آورده اند و میان آنها اختلاف است لکن حق این است که عمل ارادی وارتجاع عصبی دو شعبه از یك فعالیت اصلی نفس هستند که درآغاز بسیط وتقسیم ناپذیر بود نه اراده بود نه ارتجاع عصبی ولی پس ازتشعب چون بآن اصل بنگریم هم این است هم آن . همچنین است حال غریزه و عقل همچنین است حال حیات حیوانی و حیات نباتی .

پس معلوم شد که نفس اعم ازنباتی یاحیوانی دارای استعداد های بسیار است و برحسب این امکان استعدادی خود قابل ظاهر شدن بلباسهای مختلف است در خارج وقتی که حیات منشعب شد هر شعبه در غلاف ماده میافتد و دیگر نمیتواند بر گردد و با شعبه مقابل یکی بشود از این سبب انواع کثیر از موجودات حیه پیدا شده اند اما در جائی که قوای حیاتی جامهٔ مادیت نمی پوشد مثل وجود انسان همه شعبه ها گاهی کثیر ند گاهی واحد گاهی ازهم دور ند گاهی باهم متحد مثلا در وجود یك فرد انسان قوه حیات امروز بصورتی درمیاید

وسراپای وجود اورا فرا میگیرد اما شعبهٔ مخالف هم در کمین است و فردا عکس العملی تولید میکند که انسان در تحت استیلای آن واقع میگردد پس درافراد وجامعه های بشری شعبه های متضاد حیات بطور تناوب ظهور میکنند ولی در عالم خارج دو شعبه دفعة ظاهر میشوند وباهم هستند مثل دو شاخه که ازیك تنه بروید .

در وجود فرد یا جامعه یکی از این دو جنبه چون ظاهر شد تا آخرین نقطهٔ امکان جلو میرود لکن شعبهٔ دیگر که مخالف او و رقیب اوست مثل سایه در دنبالش روان است چون دید که ازحد متجاوز شد پیش‌میرود ودورهٔ سلطنت‌اوشروع میشود این را عکس العمل میخوانند که وارث اکتساباتی است که موجود زنده در دورهٔ حرکت عمل کرده بود . این جنبهٔ دوم توسعه مییابد وبکلی ازرقیب سابق بی خبر است تاروزی که نوبت قیادت بآن شعبه مهجور برسد واین را معزول کند . درهر دوره که یکی از دوشعبه استیلا دارد ما آنرا مثبت میخوانیم و جنبهٔ مخالف را منفی مینامیم الشیئی اذا جاوز حده انعکس الی ضده .

قانون شوق مکرر

این قانون‌رابرکسون Loi de double frénésie خوانده است از آنجا که هر یك از این شعبه هادر حال اشتداد چنان پیش میرود که گوئی ازرقیب خود بیخبراست مانند دیوانگان و مستان

با حرارتی تام وتمام خودرا بجانب مقصد می اندازد ودراین حالت بکلی سرمست وپرشور وشوق است تا بافراط برسد وجای خود رابرقیب بدهد وباز آن رقیب هم بهمان شدت پیش میرود تابسرحد افراط می افتد این تناوب شوق و سرمستی را بر کسون قانون دوبل فرنزی نام نهاده است شاید کسی بگوید آیا بهتر نبود که حیات برای پیشرفت منظور خود باین ضد تراشی وعمل وعکس العمل متوسل نمیگردید قوه خود را در یك مجرا میانداخت با پارسنك اعتدال که هروقت بخواهد راه افراط به پیماید آن پارسنك او را باز دارد البته این هم طریقی بوده لکن حیات نمی توانست در این صورت کما و کیفا باین نتایج حیرت بخش برسد بهترین وسیله برای پیشرفت این است که قوه را در یك مجری بیندازد با شوق تمام و بدون عایق و مانع و سستی و فتور ولی قوه دیگر را که ضد اوست مراقب قرار دهد تا چون نخستین سست و ضعیف شد او از جهت دیگر تکامل را دوام بدهد .

مثال برای این دو قانون از قول بر کسون .

امروز توجه مردم بتجملات و کوشش فوق‌العاده برای تهیه وسائل خوشگذرانی بجائی رسیده است که حیرت بر حیرت می افزاید هنوز شخص بیك تجمل نائل نشده در صدد تجمل بالاثر می افتد تمام عالم دیوانه وار بجانب این خوشگذرانی و عشرت

جوئی و تجمل خواهی می دود . آیا این شوق تام عکس‌العمل شوق دیگری نیست تاریخ نشان میدهد که در قرون وسطی مردم بزهد و قناعت و سادگی متمایل بوده اند البته همه زاهد واقعی بشمار نمی آمده اند اما مسلك همه تقلید از زهاد بوده است توانگر و گدا در صرف نظر از تجملات یکسان بودند آنچه امروز برای ما ضروری محسوب میشود مردم قرون وسطی آنهارا بعنوان فضول زندگانی ترك میکردند محققین ثابت کرده اند که میان زندگی ارباب و رعیت قرون وسطی خیلی تفاوت نبوده است جز آنکه ارباب غذایش بیشتر و بهتر بوده از باقی جهات اختلافی نداشته اند پس در اینجا دو حالت اشتیاق بدست آمد یکی شوق جنون آمیز مردم قرون وسطی برای ترك و زهد و دفع حطام دنیوی دیگر شوق معاصرین برای جمع مال و فراخی عیش و جلب تجملات و تکثیر موارد لذت . قوه حیات در جامعه بشری این عمل و عکس‌العمل راوسیلهٔ پیشرفت قرار داده و ترقی کرده است . بعضی از دور اندیشان موافق همین قانون گویند روزی خواهد رسید که بشر از این طلب لذت و تجمل خسته شده باز بسادگی میل خواهد کرد .

مثال دیگر از گذشته .

تاریخ افکار فلسفی هم این دوگانگی شوق را ثابت میکند از فکر سقراط دو طایفه دو نتیجهٔ متضاد گرفتند و هر یك بجانبی

آنرا توسعه دادند کورنائی میگفتند باید از حیات آنچه هست لذت برد طایفهٔ کونیك یا کلبیون میگفتند نباید از همهٔ لذات چشم پوشید. از طایفهٔ اول فرقه ابیقوری برخاست و از طایفه دوم فرقه رواقی ظاهر گردید یکی طالب اشتداد لذات دیگر مبلغ ترك لذایذ .

هر دو قوم طالب سعادت بودند اما یکی آنرا در تسلط بر دنیا می دانست دیگری آنرا در تقویت اراده برای گذشتن از دنیا خلاصه این که این دو فکر در نزد سقراط متمم یکدیگر و غیر متمایز بود لکن بحکم قانون نفی و قانون شوق مکرر هر طایفه در یك نوبت یك جنبه از آنرا بکمال رساندند و بعد جای خودرا برقیب دادند و باز پس از چندی از سر گرفتند .

بنا بر این دو قانون محققی که نظر بصفحه تاریخ بیندازد و ملتی را در وجد و شوقی تام برای حصول یك چیز به بیند می تواند حدس بزند که این شوق فعلی عکس العمل شوق دیگری بوده که بکلی با آن مخالفت داشته است و اکثر اوقات با این کلید میتواند اسرار بسیاری را بگشاید و علل خفیه را بدست آورد مثلا افراط صفویه در ترویج تشیع آیا باعث نشده بود که نادرشاه استحکام سلطنت خودرا در این به بیند که لعن خلفای ثلاث را منع ومذهب شیعه را خامس مذاهب اربعه تسنن قرار دهد ؟ افراط بنی امیه در تحقیر ایرانیان و تفضیل عرب موجب نشد که عالم

---

(۱) Cyrénaïque (۲) Cynique

اسلام دعوت ایرانیان را پذیرفته و بپای علم بنی عباس جمع شوند که در واقع جانشین ساسانیان بشمار می آمدند. افراط اشکانیان در تحقیر دین زردشت و ترجیح عقاید بیگانه موجب نشد که اردشیر دین و ملك را توام ساخته کار تعصب دینی را بآن درجه بکشاند که کشید.

غیر از این چند قسم علت که بیان شد علماء قوانین دیگر هم استنباط کرده‌اند ولی در درجهٔ دوم از اعتبار است مثلا یکی گفته است سیر تمدن از شرق بغرب بوده است بر خلاف حرکت کره زمین و این را قانون طول جغرافیائی نام‌داده است، یکی گفته است تمدن از استوا بجانب قطبین سیر کرده است و آنرا قانون عرض جغرافیائی خوانده است ،دیگری معتقد است که تمدن بشر از اراضی مرتفع بجانب اراضی پست فرو آمده است و این را قانون ارتفاعات نام داده است برای قوانین خود هم مثال ها آورده اند که هیچیك قانع کننده نیست وما ازورود در بحث و رد آنها خود داری میکنیم،

حال آیا کدام یك از اسباب هفتگانهٔ سابق الذکر درست است و بحقیقت نزدیکتر نمیتوان‌رائی قطعی‌داد شکی نیست که همهٔ‌آن اسباب و شاید علل دیگری در تاریخ حوادث عالم و سر نوشت بشر تأثیر دارد نقص قول آن دانشمندان در حصری است که پیش‌آورده اند سالم ترین راه ها این است که گفته شود سر نوشت بشر

همه آن عامل است زیرا که انسان عالمی است صغیر مضاهی عالم کبیر .

اتزعم انك جرم صغیر	و فيك انطوى العالم الاكبر
هم بصورت عالم اصغر توئی	هم بمعنی عالم اکبر توئی

هر جنبه از او تناسب با یك جنبه از جهان بزرك دارد تن او از حیث طبیعت دستخوش عوامل جغرافیائی و طبیعی است و از حیث احتیاج بغذا و بدل مایتحلل بازیچهٔ امور اقتصادی و ارزاقی است نفس او و قوای عقلی او با امور دیگر سنخیت دارد که غیر از مادیات یا فوق مادیات است خواه آن امور خود از ماده حاصل شده باشد خواه از عالم دیگر افاضه شده باشند در هر حال وجود احتیاجات غیر مادی را منکر نمی توان شد و البته بشر تابع این احتیاجات هم هست . پس میتوان گفت که اوضاع و اسباب مادی و مؤثرات معنوی در تن و جان انسان مؤثرند . از میان بشر بعضی طوایف از استعداداتی خاص بر خوردارند و در میان آنها بعض افراد سر آمد اقران و گیرندهٔ فیض ها و لطیفه هائی هستند که باقی مردم از آنها بی خبر و بی نصیبند و این رجال و نژادهای بر گزیده مجرای فیوض نفس مدبر جهان هستند که علم بیولژی پرتوهای آنرا در اجسام آلی دیده و خواص آنرا محل تجربه قرار داده است ، پس هم قوانین طبیعی و اجتماعی و هم قواعد بیولژی و نفسانی در بشر و جامعهٔ بشر تأثیر

دارند و محقق دقیق آن تأثیرهارا کما بیش می تواند در یابد .

مورخ محقق باید هیچیك این اسباب را خوار نشمارد بداند که امور مادی در تاریخ انسان تأثیر محسوس دارد و امور معنوی هم در افراد و نژادهای مستعد دارای اثر است تا بحدی که اورا از مادیات میربابد و چنان تسلط بر خیال و وهم و عقل او میکند که عوامل مادی را پشت پا میزند چنانکه آنکس که در پی حصول جاه است از مال میگذرد و آنکس که در پی علم است از جاه صرف نظر میکند آنکس که در صدد دین است از علم و جاه و مال میگذرد بنا بر این نباید منکر تأثیر معنویات در نفوس بشر گردید .

هر مورخی که اقسام عوامل سابق الذکر را هر یك در مورد خود محل توجه قرار دهد و با آن روشنائی وارد تاریکی تاریخ شود خیلی مطالب بر او کشف خواهد شد که از چشم محجوبان دور بوده است .

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦	١١	صدقه	صدفه
»	١٢	که تقارن	که هر تقارن
»	١٨	انقلاب	بی انقلاب
٩	١٦	تناقض	تناقص
١٠	٩	بشخص	شخص
١١	١٠	علوم	و علوم
١١	١١	مانند	و مانند
١٣	١٤	رید	رید (١)
١٩	١٨	نیافته	یافته
٢٢	٨	ممتددی	متمددی
٢٩	٢	عملیات	علمیات
٢٦	١٠	کلماتی	کتابی
٢٦	١٤	راجع	راجح
٢٩	١	جزم	و جزم
٣٠	١-٢	دو سطر زیاد است	
٣٤	١٢	مجربی	مجرب
٤٠	٩	تواند شد	نتواند شد
٤٠	١٨	Etrmografhie	Ethnographie
٤٠		Antteologie	Anthropologie
٤٠		Epigrephie	Epigraphie
٤٣	١٦	سکنه	سکه
٤٧	١٩	نیفتد	بیفتد
٥١	٩	الفبای	الفبائی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٤	۲۰	نشوند	شوند
٦۱	٤	مورخین	مراد مورخین
٦۲	۱۳	مناسب	مناصب
٦٥	٦	تشکیل	تشکیك
٦۷	۲۰	حاکی	حکایت
۷۲	۲۱	باشد	باشند
۷٤	٤-۱	روزنه	روات
۷٤	۱۳	کنایت	کتابت
۷٥	۱۲	مانند	ماند
۸۷	۸	داشد	شد
۹٤	٦	جامم	جامهٔ
۹۷	۱۳	روشن	روشنی
۱۰۰	۱٥	قدیم	قدیم را
۱۰٥	۲	و وقتیکه	وقتی که
۱۰٦	۱۲	کتب	کتیبه
۱۰۷	۲	۳ —	۲ —
۱۱۲	۳	تأثر	تأثیر
۱۱۹	۸	چد	چند
۱۲٤	٤	مسیقات	میقات
۱۳۲	۱۸—۱٥	هسکل	هکل
۱۳۲	۱٥	او را	او
۱٤۳	۱	همه آن عامل است	تابع همهٔ آن عوامل است

This book is due on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.